امام و امامت در تکوین و تشریع

اصغر طاهرزاده



امام و امامت در تکوین و تشریع

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام و امامت در تکوین و تشریع

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : امام و امامت در تکوین و تشریع/اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۲۹۶ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی.اهل بیت؛۴.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال :۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۳۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه:ص.[۲۹۳]-۲۹۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : امامت

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/ط۱۲الف۸ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۲۷۳۵۰

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

امام و امامت در تکوین و تشریع

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۶

ص: ۷

مقدمه

باسمه تعالی

۱- سلسله مباحث «جایگاه حقیقت نوری امام در هستی» در صدد است تا نظرها را متوجه حقیقت بزرگی بنماید که خداوند برای هدایت بشریت اراده کرده است و به جایگاه قدسی امام نظر دارد، جایگاهی که امام از آن جایگاه انسان ها و جامعه را مدیریت می کند، آن هم مدیریتی که تکوین و تشریع در آن هماهنگ است و اعتبارياتش ریشه در حقایق دارد.

۲- باید به خوبی روشن شود که «خداشناسی واقعی» وقتی محقق می شود که انسان ها بتوانند در آینه ی تمام نمای جمال انسان های کامل، با «الله» مأنوس شوند و این موضوع ابتدا در کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل بیت علیهم السلام» مورد بحث قرار گرفت و در این سلسله مباحث سعی شده با وسعت بیشتری مورد مداقّه قرار گیرد.

۳- روایت مربوط به حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام طوری است که نمی توان با هر عقلی با آن روبه رو شد و لذا یا عده ای از کنار آن می گذرند و یا خیلی سطحی با آن برخورد می کنند و در نتیجه بشریت از معارف و رازهای بزرگی محروم می شود. در این سلسله مباحث سعی شده

ص: ۹

حداقل عظمت موضوع تبیین گردد و به معارف عالیه ای که توجه به این روایات در پی دارد توجه شود.

۴- مباحث در سه جلد تنظیم شده و بهتر است به ترتیبی که تنظیم شده، یعنی ابتدا کتاب «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام»، سپس کتاب «امام و مقام تعلیم به ملائکه» و پس از آن کتاب «امام و امامت در تکوین و تشریع» مطالعه گردد. در عین حال هرکدام می تواند جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد زیرا هرکدام از مباحث به روایت یا روایات خاصی نظر دارد که وجهی از حقیقت آسمانی مقام امام را مطرح می کند و سعی شده تا با دقت بر روی روایات مورد بحث، نکات ظریفی از موضوع امامت در هستی تبیین گردد و در نتیجه إن شاءالله سؤالات اساسی عزیزان در این موضوع جواب داده شود.

امید است خوانندگان محترم با توجه به نکته ی اخیر یعنی کسب معارف عالیه ای که قواعد عالم قدس را تبیین می کند، با کتاب ها مأنوس گردند و بیش از پیش تصوری صحیح از تمدن اسلامی به معنای واقعی آن که مقدمه ی ظهور حاکمیت امام معصوم عجل الله تعالی فرجه و اتحاد عالَم تشریع با عالَم تکوین است به دست آورند.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۱۰

مقدمه ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- امامتِ مطرح در اعتقاد شیعه رویکردی است به حقیقتی آسمانی که در صدد است تمدن زمینی را مطابق نظم آسمانی بسازد و امام شیعیان آن چنان حضوری در عالم هستی دارد که نه تنها چنین امری را ممکن می سازد، بلکه آن را ضروری می داند، زیرا موجب شکوفایی سرمایه ی درونی تک تک افراد امت می گردد تا جایی که شخصیت افراد انعکاسی از شخصیت امام خود خواهد شد.

۲- چشم برداشتن از نقش حضور تکوینی واسطه ی فیض عالم بر امور تشریعی بشری، فاجعه ی بزرگی است که هنوز بشر به آن فاجعه واقف نشده و به همین جهت راز شکست های خود را در جای دیگری جستجو می کند در حالی که بعد از شکست مارکسیسم و لیبرالیسم زمان آن فرا رسیده تا به کمک سخنانی که امامان شیعه در راستای امر امامت فرموده اند، بشریت متذکر راز شکست هایش بشود.

۳- بشریت در طول تاریخ نسبت به مدیریت صحیحِ جامعه ی خود ناکام مانده و علت آن ناکامی غفلتی است که از توانایی خدادادی انبیاء و امامان دارد و فکر کرده بدون آن ها می تواند امور جامعه را بگذراند، در حالی که

بشـر باید به این شعور برسد که «همان خدایی که برای او شریعت آورده مدیرانی نیز برای امور اجتماع پرورانده است تا مطابق شریعت الهی بشریت را جلو ببرند» و انسان ها به واقع در دو امر مهم نبوت و امامت به خود واگذاشته نشده اند.

۴- آن چه بایـد در روایـات مربوط به امـامت دنبـال شود، توجه به جهت بـاطنی مقام اهل بیت علیهم السـلام است. بسـیار فرق است که بـا این نوع روایات به طور سـطحی برخورد شود یا این که سـعی کنیم از همان سـطح عالی که روایات مطرح شـده به آن هـا توجه شود، یعنی به جای آن که مطلب را آن قـدر پایین بیاوریم که چیزی از آن نمانـد، دسـتمان را به آن بـدهیم و بالا برویم تا حقیقت جدیدی از معارف الهی بر قلب ما منکشف شود و لازمه ی چنین برخوردی همت مضاعف است.

۵ – نظر به وسـعتِ حضور امامـان در هستی نه تنهـا عامـل نمـایش راه گسترده ای است که انسان ها می تواننـد طی کننـد بلکه موجب می شود تا روشن شود امامان از چه افقی بشریت را هدایت می نمایند و چرا شیعه معتقد است مقام هدایت گری امامان فوق مرگ آن ها همواره فعّال است و در هیچ حالی از صحنه ی زندگی بشر خارج نیست.

۶ – خداشناسـی واقعی وقتی محقق می شود که انسـان هـا بتواننـد در آینه ی تمـام نمای جمال انسان های کامل با «الله» مأنوس شونـد و راه یـافتن به چنین نگـاهی را بـا نظر به آیـات تـامّه ی الهی پیـدا کننـد وگرنه در بیراهه هـا به دنبال خـدا می گردیم و همچون وَهّابی ها با خدای ذهنی و انتزاعی زندگی می کنیم که هیچ گونه تجلی بر قلب ما نخواهد داشت.

ص: ۱۲

۷ – شیطان که نتوانست در جمال خلیفه الله، اسمای الهی را بنگرد و از آن طریق در تجلیات جامع اسماء به خدا سجده کند، بهانه آورد که می خواهد فقط به خدا سجده نماید ولی از درگاه انس با خدا محروم شد. هرکس با نظر به خود نتواند وَجه الله را در جمال امامان معصوم علیهم السلام بیابد، راه شیطان را طی خواهد کرد و حقیقتاً از انس با خدا محروم خواهد شد. آری، وقتی راز رجیم بودن شیطان معلوم شود، راه ارتباط با خلفای الهی نمایان می گردد.

۸ – مدیریت جامعه بر اساس فرهنگ امامت موجب می شود تا ذهن افرادِ جامعه گرفتار انواع نظریه ها و سلیقه ها که عامل غفلت از یگانگی در مقصد و مقصود می باشد، نگردد.

۹- وقتی فهمیدیم امام، امینی رفیق و پدری شفیق و ناصحی مشفق است، می فهمیم خداوند برای سرپرستی بشریت هدیه ی بزرگی را تدارک دیده تا شرایط عالی ترین شکل زندگی در زمین فراهم گردد.

۱۰- در صورتی مدیران با جان انسان ها دم سازند که از غیر خدا مستغنی باشند و با انسِ کامل به خداوند خدمت به مردم را ادامه ی عشق بازی با خدا بدانند و در آن صورت اگر سنگ جفایی از طرف مردم به آن ها برسد از آن جایی که جهان را منور به دوست می بینند، می دانند باید از سر رحمت از بی وفایی ها بگذرند و دل خوش باشند به دولتی که راه آسمان را به سوی بشر گشوده است.

۱۱- مدیریت و هدایت جهان بشری با فرهنگ امامت، ریشه در نوری دارد که از خداوند جدا شده است، قسمتی از آن، نور محمد صلی الله علیه و آله گشت و

ص: ۱۳

قسمت دیگر آن، نور علی علیه السلام شد و هدایت گری همه ی انبیاء و اولیاء ریشه در این دو نور دارد و هر جا تاریخِ بشریت از این دو نور جدا شد، گرفتار ظلمات مدیران زمینی گشت. این است که نباید یک لحظه از مدیریت قدسی امام معصوم چشم برداشت که در آن صورت ظلمات را غلیظ تر کرده ایم و از سعادت خود دور خواهیم ماند و شب ظلمانیِ ما به صبح نمی انجامد.

۱۲- باید متوجه بود که رسیدن به درجه ای که مقام نوری اهل بیت علیهم السلام در آن تصدیق شود، غیر از معرفتی است که روش های کلامی در صدد ارائه ی آن هستند تا حقانیت ائمه علیهم السلام را برای مخالفان ثابت کنند. البته این در روش کلامی در جای خود کار پسندیده ای است، ولی فراموش نکنیم امام شناسی راه دیگری است و مقصد دیگری را دنبال می کند.

۱۳- آن چه در این کتاب مورد توجه قرار می گیرد، تأکید بر این موضوع است که امامت یک حقیقت نفس الامری در عالم وجود است و نه یک حادثه ی تاریخی صرف. و به جهت حقیقت نفس الامری آن است که زندگی یک ملت را معنی می بخشد و مدیریت می کند. در راستای توجه به چنین جایگاهی برای امامت، گفته می شود «غفلت از سرمایه ی امامتِ آسمانی، غفلت از اسلام است».

۱۴- تأکید بر مقام غیبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر ائمه علیهم السلام تبیین می گردد به این منظور است که اسرار بلند عالم غیب بر ما گشوده شود و متوجه جهان یگانه ای باشیم که در مدیریت آن، روح های بلند مرتبه ای نقش دارند و می توان به مدد آن ها

عالی ترین شکل زندگی را برای خود رقم زد تا برکات زمین و آسمان به عالی ترین شکل آن بروز کنند، چیزی که حضرت رضا در روایتی که در پیش دارید بر آن تأکید می نمایند.

۱۵- تأکید بر مقام قدسی اهل البیت علیهم السلام موجب می شود تا جامعه از سطحی نگری رهایی یابد و حیطه ی اندیشه ی خود را عالَم قدس و معنویت قرار دهد، عالمی که همسنخی کاملی با حقیقت انسان یا نفس ناطقه ی او دارد و متذکر مراتب وجودی نفس ناطقه ی اوست، و موجب رفع حجاب بین انسان و عالم معنا می گردد.

۱۶- گفته شده مقام اهل البیت علیهم السلام مرز بین امکان و وجوب است، تا از این طریق شئونات عالم الوهیت از یک طرف و شئونات انسان کامل از طرف دیگر تبیین شود و افقی که انسان می تواند به سوی آن سلوک نماید معلوم گردد و روشن شود چگونه ایمان به ولایت انسان های کامل، دنیایی از شور و شعفِ بندگی را به همراه دارد، به خصوص وقتی چنین کسانی امامت و مدیریت جامعه را به عهده داشته باشند.

۱۷- نتیجه ی عدم آگاهی از ساختار سلسله مراتب طولی جهان هستی، همین زندگی است که بشر امروز با آن روبه روست، در حالی که آگاهی از سلسله مراتب طولی عالم هستی که انسان کامل به عنوان واسطه ی فیض در رأس آن قرار دارد، ما را به دنیایی دیگر رهنمون می شود که به جای اهدافی کوتاه بینانه و سلطه بر عالم و آدم، متوجه سلطه بر نفس امّاره می شویم و گرفتار اموری که ربطی به هدف حیاتمان ندارد، نخواهیم شد.

ص: ۱۵

۱۸- در جامعه ای که نظرها به مدیریت امام معصوم یعنی واسطه ی فیض الهی معطوف شد، و پای ارادت به او در میان است، رابطه ی نفس ناطقه ی انسان با نور امام معصوم، رابطه ی نوری خواهد بود و انسان تحت تأثیر آن نورِ برتر قرار می گیرد و مرتبه ی وجود ی اش شدیدتر می شود و این است معنی منورشدن به نور عصمت امام که برای طالبان ولایت ائمه علیهم السلام محقق می گردد و در آن راستا قدم های نفس ناطقه در مسیر بالفعل شدن فطرت شروع می شود.

۱۹- در تفکیک بین مقام نبوت و امامت در پیامبران ابراهیمی علیهم السلام، متوجه می شویم با ختم نبوت، امامت به عنوان یک ضرورتِ تاریخی و مقامی که بر ملکوت اشیاء احاطه دارد، ادامه می یابد و در کنار تبیین و اجرای شریعت، تصرفات تکوینی مقام امامت همچنان نیاز بشریت است تا جهانِ بشری بدون روح نباشد.

۲۰- سیره ی ائمه علیهم السلام همیشه اتحاد بین امت اسلامی بوده و نهایت تلاش را می نمودند تا مسلمانان در هر گروهی که هستند مقابل یکدیگر قرار نگیرند. در همین راستا ملاحظه می کنید امام صادق علیه السلام چهارهزار دانشمند را از جهان اسلام اعم از شیعه و سنی در کنار خود جهت اَخذ معارف اسلامی جمع می پرورانند. حضرت رضا علیه السلام نیز با توجه به همین سیره در خطبه ای که در پیش رو دارید جایگاه امامت را تبیین می کنند و در واقع یک بحث عالمانه ای را پیش می کشند که از مبادی عقاید شیعه است، بدون آن که بخواهند موضوع را به تعرض و دشمنی در مجموعه ی امت اسلامی تبدیل کنند. زیرا به تعبیر مقام معظم رهبری«حفظه الله»: «ایمان به مبادیِ

خود و اصول و عقائدِ خود، چیز بسیار خوب و پسندیده ای است؛ پافشاری بر آن هم خوب است؛ اما این نباید از مرز اثبات به مرز نفی و همراه با تعرض و دشمنی و عداوت، تجاوز کند. برادرانی که در مجموعه ی امت اسلامی هستند، احترام یکدیگر را حفظ کنند؛ عقاید خودشان را هم می خواهند حفظ کنند، حفظ کنند؛ اما احترام به دیگران، حدود دیگران، حقوق دیگران و حرمت افکار و عقاید آن ها را نگه دارند و بحث و مجادله را برای مجالس علمی بگذارند. علما و اهل فن، می خواهند بنشینند مباحثات مذهبی کنند، بکنند؛ اما مباحثه ی مذهبیِ عالمانه و در محفل علمی، با بدگوئی به یکدیگر در علن، در سطح افکار عمومی، در مخاطبه ی با افکاری که قدرت تجزیه و تحلیل علمی ندارند، فرق می کند».(۱)

در این کتاب سعی شده است با توجه به رهنمود مقام معظم رهبری«حفظه الله» موضوع امامت مطرح شود تا در عین تبیین عقیده ی شیعه در مورد امامت جایی برای تعرض و دشمنی بین شیعه و سنی باقی نماند و با شرح سخنان حضرت رضا علیه السلام در مورد جایگاه امامت جهان اسلام به فکر فرو رود که چگونه اسلام و مسلمانی را ادامه دهد تا وعده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله محقق شود که فرمودند: «اَلْإسلامُ يَعْلُو وَ لا يُعْلى عليه»(۲) اسلام همچنان به برتری می رود و هیچ دینی بر آن برتر نمی شود. و نیز جوانان شیعه متوجه باشند عقیده به حضور امام معصوم در مدیریت جامعه

۱- ۲۵/۱۲/۱۳۸۷

۲- من لا یحضرهُ الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۳۳۵.

عقیده ای بسیار گرانقدرتر از آن است که بتوان ساده از کنار آن گذشت و تصور شود اتحاد بین شیعه و سنی به معنی هم عرض دانستن اندیشه ی تشیع با اندیشه ی اهل سنت است که در آن صورت از اهمیت عمود خیمه ی نظام اسلامی یعنی ولایت فقیه به شدت کاسته می شود و این خطری است که دشمنان انقلاب اسلامی مترصد ایجاد آن می باشند، چون به این نتیجه رسیده اند که با بودن ولایت فقیه هرگونه برنامه ای جهت سرنگونی نظام اسلامی خنثی خواهد شد.

۲۱- دشمنان نظام جمهوری اسلامی سال ها است سعی دارند با تئوری های به ظاهر علمی و با نظریه پردازی های خطرناک، نظام اسلامی را فاقد مبنای قابل اعتماد معرفی کنند و اگر ما نتوانیم جایگاه ولایت فقیه را در سخنان امامان معصوم علیهم السلام درست معرفی کنیم عملاً با دست خود بهانه به دست دشمن خود داده ایم. برخی تحت عنوان «اصلاحات سیاسی» سعی دارند چنین القاء کنند که «جمهوری اسلامی» مردم سالاری نیست و همانند رژیم پهلوی یک حکومت مطلقه است که از توسعه ی سیاسی به دور می باشد.(۱)

فرهنگ سیاسی شیعه را فرهنگ تابعیت معرفی می کنند تا نتیجه بگیرند آن فرهنگ استبدادپذیر و دموکراسی گریز است، ولی مقام امام و امامت را معرفی نمی نمایند تا معلوم شود تبعیت از امام معصوم عین پیروی

۱- به کتاب های حسین بشیریه تحت عناوین «جامعه شناسی سیاسی» و «موانع توسعه ی سیاسی در ایران» و «دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران» یا به کتاب «عقلانیت و آینده ی توسعه یافتگی ایران» از محمود سریع القلم رجوع فرمایید.

از عقل برتری است که انسان و جامعه را به شکوفایی می کشاند در حالی که استبداد عامل سرکوبی عقل و فطرت است.

در تئوری «اصلاحات سیاسی»، جامعه ی مدنی کعبه ی مقصود به حساب می آید و نیروهای مذهبی، مخالفان آن معرفی می گردند و این طور القاء می شود که رهبران مذهبی مخالف جامعه ی نهادمندانند و تلاش می کنند با توده ای کردن جامعه به مقاصد خود برسند و تأکید رهبران به جامعه ی مدینه النبی صلی الله علیه و آله را ادامه ی همان دیکتاتوری می دانند.

در نظریه پردازی اصلاحات سیاسی اظهار می شود رهبری مذهبی با جامعه ی توده ای پیوند خورده و جامعه ی ایده آل را تنها جامعه ی سکولار معرفی می نمایند و نه جوامع دینی با آرمان های خاص خود. حضور توده های میلیونی جهت مشارکت در سرنوشت خود را شیوه ای پوپولیستی می خوانند و آن را شبه دموکراسی و دموکراسی صوری می دانند و تنها جبهه ی اصلاحات را مظهر همه ی خوبی های تاریخ ایران به حساب می آورند، زیرا نظریه پردازان آن جبهه متن مردم را که در قالب ساکنان روستاها، شهرهای کوچک و طبقات پایین شهرهای بزرگ به سر می برند «توده» می نامند و توجه به آن ها را «پوپولیسم» می خوانند و تنها طبقات متوسط به بالا شهروند محسوب می شوند و از نظر آن ها دموکراسی زمانی حاصل می شود که در تصمیم گیری ها آرمان های طبقات بالا مدّ نظر قرار گیرد و عملاً اعضای جبهه ی اصلاحات گونه ای از قیّم مآبی برای خود قائل اند، و به این صورت نظام اسلامی را فاقد مبنای قابل اعتماد معرفی می نمایند و این جاست که ضرورت طرح امامت آن طور که امام رضا علیه السلام

معرفی می نمایند صدچندان می شود تا روشن شود نظام اسلامی به کدام عقل رجوع دارد و با چه مبنایی می خواهد خود را شکل دهد.

امید است با دقّت کامل در سلسله مباحثی که نظر به جایگاه اشراقی امام دارد، بتوانید از برکات امامت که عهد الهی است با بندگانی خاص، بهره مند گشته و از نفس امّاره آزاد و به نفس مطمئنه که نمونه ی عینی آن امامان معصوم اند، نایل گردید که گفت:

ما

کشته ی نفسیم و بسا وقت برآید

از

ما به قیامت که چرا نفس نکشتیم

طاهرزاده

ص: ۲۰

متن روایت

بسم الله الرّحمن الرّحیم

قَالَ عَبْدُالْعَزِیزِ بْنُ مُسْلِمٍ کُنَّا مَعَ الرِّضَا علیه السلام بِمَرْوَ فَاجْتَمَعْنَا فِی الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ بِهَا فَأَدَارَ النَّاسُ بَیْنَهُمْ أَمْرَ الْإِمَامَهِ فَذَکَرُوا کَثْرَهَ الِاخْتِلَافِ فِیهَا فَدَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ الرِّضَا علیه السلام فَأَعْلَمْتُهُ بِمَا خَاضَ النَّاسُ فِیهِ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام یَا عَبْدَالْعَزِیزِ جَهِلَ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ أَدْیَانِهِمْ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله حَتَّی أَکْمَلَ لَهُ الدِّینَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنَ فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ بَیَّنَ فِیهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکَامَ وَ جَمِیعَ مَایَحْتَاجُ إِلَیْهِ النَّاسُ کَمَلًا فَقَالَ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ فِی حِجَّهِ الْوَدَاعِ وَ هِیَ آخِرُ عُمُرِهِ صلی الله علیه و آله الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً وَ أَمْرُ الْإِمَامَهِ مِنْ کَمَالِ الدِّینِ وَ لَمْ یَمْضِ صلی الله علیه و آله حَتَّی بَیَّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِینِهِ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سُبُلَهُمْ وَ تَرَکَهُمْ عَلَی قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِیّاً علیه السلام عَلَماً وَ إِمَاماً وَ مَا تَرَکَ شَیْئاً مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَیْهِ الْأُمَّهُ إِلَّا وَ قَدْ بَیَّنَهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ یُکْمِلْ دِینَهُ فَقَدْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ کَفَرَ هَلْ یَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَهِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّهِ فَیَجُوزَ فِیهَا اخْتِیَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَهَ خَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِیمَ الْخَلِیلَ علیه السلام بَعْدَ النُّبُوَّهِ وَ الْخُلَّهِ مَرْتَبَهً ثَالِثَهً وَ فَضِیلَهً شَرَّفَهُ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِکْرَهُ فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی

جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ الْخَلِيلُ سُرُوراً بِهَا وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لايَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهَا اللَّهُ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّةِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ فَقَالَ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ. وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ فَلَمْ تَزَلْ تَرِثُهَا ذُرِّيَّتُهُ عليه السلام بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله فَقَالَ اللَّهُ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَكَانَتْ لَهُمْ خَاصَّةً فَقَلَّدَهَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله عَلِيّاً عليه السلام فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ عَلَى رَسْمِ مَا جَرَى وَ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِذْ لَانَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَذِهِ الْجُهَّالُ الْإِمَامَةَ بِآرَائِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ مَقَامُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ خِلَافَةُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ الْإِمَامُ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَيْ ءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحَلِّلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ حَيْثُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا الْأَيْدِي الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَ السِّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ الطَّالِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَابَاتِ الدُّجَى وَ الدَّلِيلُ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَىالْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ الْحَارُّ لِمَنِ اصْطَلَى وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ

مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَهُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَهُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَهُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَهُ الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ وَ الْوَلَدُ الشَّفِيقُ وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ وَ كَالْأُمِّ الْبَرَّهِ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ الْإِمَامُ مُطَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبَرَّأٌ مِنَ الْعُيُوبِ مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ مَوْسُومٌ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ فَمَنْ ذَا يَبْلُغُ مَعْرِفَهَ الْإِمَامِ أَوْ كُنْهَ وَصْفِهِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدَبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ وَ فَحَمَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَهٍ مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ فَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّيَّتِهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكَيْفِيَّتِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ أَوْ يُغْنِي غِنَاهُ وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمُ عَنْ أَيْدِي الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ أَ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يُوجَدُ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَذَبَتْهُمْ وَ اللَّهِ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتْهُمُ الْأَبَاطِيلُ إِذِ ارْتَقَوْا مُرْتَقًى صَعْباً وَ مَنْزِلًا دَحْضاً زَلَّتْ بِهِمْ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ إِذْ رَامُوا إِقَامَهَ إِمَامٍ بِآرَائِهِمْ وَ كَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ إِمَامٍ وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَمْكُرُ مَعْدِنُ النُّبُوَّهِ لَا يُغْمَزُ فِيهِ بِنَسَبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ فَالْبَيْتُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذِّرْوَهُ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِتْرَهُ مِنَ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرْعُ عَنْ عَبْدِ مَنَافٍ نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْحِلْمِ مُضْطَلِعٌ بِالْأَمْرِ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَهِ مُسْتَحِقٌّ لِلرِّئَاسَهِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ صلى الله عليه و آله يُوَفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ

يَكونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ- أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ- وَ قَالَ تَعَالَى فِي قِصَّهِ طَالُوتَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ قَالَ فِي قِصَّهِ دَاوُدَ عليه السلام وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ وَ قَالَ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً.وَ قَالَ فِي الْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ- أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِلَى قَوْلِهِ سَعِيراً وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَهِ وَ أَطْلَقَ عَلَى لِسَانِهِ فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَإِ وَ الزَّلَلِ خَصَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ شَاهِداً عَلَى عِبَادِهِ فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَه

جلسه ی اول: معنی امام در قرآن

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

در موضوع مقام نوری اهل البیت علیهم السلام و شناخت ائمه علیهم السلام به نورانیت، روایت مشهوری از حضرت امام رضا علیه السلام در کتاب تحف العقول هست که حضرت در آن روایت جایگاه امام و امامت را روشن می کنند. این روایت از روایاتی است که در مجامع علمیِ شیعه با دقت مورد بحث قرار می گیرد. موضوع از این قرار بوده که جناب عبدالعزیز بن مُسْلِم می گوید ما با حضرت رضا علیه السلام در شهر مَرْو بودیم، با جمعی از دوستان به مسجد جامع آن شهر رفتیم، بحث در مورد امامت در بین افراد با اختلاف نظرهای فراوان ردّ و بدل می شد. او می گوید: «فَدَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ الرِّضَا علیه السلام» به محضر مولایم امام رضا علیه السلام داخل شدم «فَأَعْلَمْتُهُ بِمَا خَاضَ النَّاسُ فِیهِ» به حضرت از جریاناتی که مردم در آن فرو رفته بودند خبر دادم، «فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ» حضرت تبسمی کردند سپس فرمودند: «یَا عَبْدَ الْعَزِیزِ جَهِلَ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ أَدْیَانِهِمْ» ای عبدالعزیز این مردم در این امر

نادانند و نسبت به دین خود فریب خورده اند. سپس شروع می کنند نکات مهمی در رابطه با مقام امام بفرمایند، ابتدا جایگاه امامت در عالم را با استناد به آیات قرآن نشان می دهند، سپس روشن می کنند که این جایگاه جایگاهی نیست که مردم بتوانند با اندیشه ی خود در مورد آن بحث کنند و بخواهند نظر دهند که چه کسی امام است و چه کسی امام نیست. وقتی جایگاه امام از نظر قرآن در هستی روشن شد معلوم می شود نقص کار مردم از کجاست. به همین جهت فرمودند: مردم را نسبت به دینشان فریب داده اند و دینی را به مردم معرفی کرده اند که با دین الهی تفاوت دارد.

می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ یَقْبِضْ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله حَتَّی أَکْمَلَ لَهُ الدِّینَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ الْقُرْآنَ فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ بَیَّنَ فِیهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْکَامَ وَ جَمِیعَ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ النَّاسُ کَمِلًا» خداوند پیامبرش را قبض روح نفرمود مگر این که دینش را کامل کرد و قرآن را نازل فرمود که همه ی حقایق در آن هست و جایگاه همه چیز را برای بشریت روشن فرموده، حلال و حرام و حدود و احکام آنچه را مردم نیاز داشتند در آن کامل کرد. بعد از طرح چنین قرآنی پیامبرش را قبض کرد و او را از بین مردم برد. «فَقَالَ ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ ءٍ»(۱) خداوند در قرآن فرمود: ما در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکردیم. حضرت دارند با برهان قرآنی روشن می کنند که ذهن ها باید به کجا برود و اندیشه ها به چه موضوعاتی باید معطوف گردد. مبنی بر این که نه قبض روح رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاقی بود و اگر مدتی بیشتر می ماند بر حجم قرآن افزوده می شد و نه خودِ قرآن

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۳۸.

نسبت به کامل شدن خود ساکت است. «وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي حِجَّهِ الْوِدَاعِ وَ هِيَ آخِرُ عُمُرِهِ صلی الله علیه و آله الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً»(1) در آخرِ عمرِ رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجه الوداع بعد از واقعه ی غدیر خم آیه نازل فرمود: امروز دین شما را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام برای شما دین باشد. چون دیگر نقص و نقیصه ای ندارد. «وَ أَمْرُ الْإِمَامَهِ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ» با توجه به این که این آیه بعد از طرح امامت علی علیه السلام نازل شد و در آن آیه می فرماید: دین شما را در این روز کامل کردم، پس امر امامت از کمال دین است و دین با امامت کامل می شود. «وَ لَمْ يَمْضِ صلی الله علیه و آله حَتَّى بَيَّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سُبُلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيّاً علیه السلام عَلَماً وَ إِمَاماً» و پیامبر خدا رحلت نفرمود تا این که معالم دین و نشانه های دین و دینداری را برای امتش روشن کرد و راهی را که آن ها بتوانند به سوی خدا بروند واضح نمود و در حالی امت را رها کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان شاخص و امام برای آن ها نصب کرد. «وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً مِمَّا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّهُ إِلَّا وَ قَدْ بَيَّنَهُ» هیچ چیزی را که امت نیاز داشتند رها نکرد مگر این که برای مردم روشن نمود تا مردم در راه دینداری سرگردان نمانند.

پس اگر کسی بگوید مردم در بعضی از قسمت های زندگی مثل امامت که اهمیت اساسی برای مردم دارد به خودشان واگذاشته شدند در واقع

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳.

مـدعی است کتـاب خـدا کاملاً ـ مطالب مورد نیاز مردم را به آن ها نـداده است در حالی که خداونـد می فرمایـد: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شیئ» در این کتاب هیـچ چیزی را کم نگذاشـته ایم. بنابراین اگر به قرآن رجوع کنیم باید همه ی آنچه را در امور فردی و اجتمـاعی نیـاز داریم در آن بیـابیم و اگر در بین مردم نسـبت به امـامت اختلاف هست یا بایـد قرآن موضوع را روشـن نکرده باشد و یا مردم آن طور که شایسـته است به قرآن رجوع نکرده اند. با توجه به این که همه ی مسلمانان قبول دارند قرآن کتاب راهنمای کاملی است پس مردم باید در امر امامت، خود را ملامت کنند که چرا موضوع را از قرآن نگرفته اند. حضـرت می فرماینـد: «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ یُکْمِلْ دِینَهُ فَقَدْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ کِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ کَفَرَ» اگر کسـی تصور کنـد خـداوند دینش را کامـل نکرده، کتـاب خـدا را رد کرده و کسـی که کتـاب خـدا را رد کنـد کافر است. با این مقـدمه شـروع می کنند جایگاه امامت را روشن نماینـد که مگر امامت چیزی است که مردم بتواننـد آن را تشـخیص دهنـد؟ «هَلْ یَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَهِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّهِ فَیَجُوزَ فِیهَا اخْتِیَارُهُمْ» مگر مقام و حقیقت امامت چیزی است که مردم بتواننـد جایگاه آن را بشناسـند تا برایشان جایز باشـد که او را انتخاب کننـد؟ مگر خداوندی که در کتاب خود همه ی نیازهای جامعه ی اسـلامی را مطرح کرده، امامت را مطرح نفرموده تا کسی بخواهد به آن بپردازد؟

جایگاه امامت در قرآن

حضـرت امام رضا علیه السلام با استناد به قرآن مقام متعالی امامت را تبیین می کنند تا معلوم شود چرا امامت بالاتر از تشخیص مردم است و خداونـد بایـد آن را معرفی نمایـد، می فرماینـد: «إِنَّ الْإِمَـامَهَ خَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِیمَ الْخَلِیلَ علیه السـلام بَعْـدَ النُّبُوَّهِ وَ الْخُلَّهِ مَرْتَبَهً ثَالِثَهً» امامت در قرآن مسئله ای است که خداوند مخصوص حضرت ابراهیم علیه السلام قرار داد ولی بعد از این که ایشـان نبی و خلیل بودنـد در مرتبه ی سوم «وَ فَضِـیلَهً شَـرَّفَهُ بِهَا» و به جهت برتری و فضـیلتی که امامت نسـبت به نبوت و خُلَّت دارد «وَ أَشَـادَ بِهَـا ذِکْرَهُ» و نام حضـرت ابراهیم علیه السـلام را از طریق جعل مقام امامت برای آن حضـرت بالا برد و برتر کرد. «فَقَـالَ جَـلَّ وَ عَزَّ «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمـاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً»(۱) خداونـد عزّ وَ جَلّ در قرآن فرمود: آنگاه که پروردگار ابراهیم او را به صورت های گوناگون امتحان کرد و ابراهیم علیه السـلام از تمام آن امتحانات موفق بیرون آمـد، فرمـود من تـو را امـام قرار دادم. پس معلوم است که مقـام امـامت غیر از مقـام نبوت است و بعـد از امتحانـات خـاص به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شد.

حضـرت ابراهیم علیه السـلام نبی بودنـد و در مسـیر مسـئولیت های نبوت وارد امتحانات متعددی گشـتند و معلوم شد حضـرت ماوراء نبوت، ظرفیت نقش آفرینی دیگری را نیز در تاریخ دارند که باید به توانایی خاصی که همان امامت باشد مجهز شوند و بر این اساس خداوند به حضرت خبر

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۴.

دادنـد «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» من تو را برای مردم امام قرار دادم، یعنی تو خودت چنین مقامی را کسب نکردی من برای تو جعـل نمودم و قرار دادم. مثـل وقتی که رئیس اداره، فلان کارمنـد را به جهت توانایی بیشتری که دارد، مسـئولیت حساس تری می دهد و در ازاء آن مسئولیت قدرت و توانایی بیشتری به او می دهد.

این که می فرماینـد: امـامت را برای حضـرت «جعـل» کردیم یعنی حضـرت ابراهیم علیه السـلام علاوه بر نقش نبوت می توانند نقش دیگری نیز داشـته باشـند، نبـوتی که قرآن در موردش می فرمایـد: «وَمَـا نُرْسِـلُ الْمُرْسَـلِینَ إِلاَّ مُبَشِّرِینَ وَمُنـذِرِینَ»(۱) و ما پیامبران را جز بشارت گر و هشداردهنده نمی فرستیم. برای حضـرت ابراهیم علیه السـلام بعد از نبوت، با خلیل شدن یک مقام خاص پیش آمد. همان طورکه حضـرت خضـر علیه السـلام دارای مقام خاصـی بودند که ربطی به پیغمبری نداشت و حضـرت موسـی علیه السـلام با این که نبی هستند آن مقام را ندارند(۲) حضـرت ابراهیم علیه السـلام نیز علاوه بر نبوت به مقام «امامت» نایل شدند.

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۴۸.

۲- حضـرت صادق علیه السـلام می فرماینـد: «إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِیمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ نَبِیّاً وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِیّاً قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ خَلِیلًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِیلًا قَبْلَ أَنْ یَتَّخِذَهُ إِمَاماً فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْیَاءَ وَ قَبَضَ یَدَهُ قَالَ لَهُ- یَا إِبْرَاهِیمُ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماما» (بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵) حق تعالی ابراهیم را به مقام عبودیت برگزید قبل از این که او را به مقام نبوت برگزینـد و او را برگزیـد برای نبوت و پیامبری قبل از این که او را به مقام خُلَّت برساند و او را به مقام خلّت رسانید قبل از این که او را امام قرار دهد و پس از این که مقامات عالیه در حیطه ی قدرت او در آمد و به آن مقامات نائل شد حق تعالی فرمود ای ابراهیم تو را امام قرار دادم. در مقام خلّت، حقیقت در سراسـر وجود انسان تخلّل می یابد، و این، بیان مقام خلیـل اللهی است. و در آن مقام از من و ما اثری نمی مانـد زیرا ما موجودیم و جز ما همه موجودنـد، ما جز وجود نیستیم و جز وجود را نداریم و جز وجود را نمی یابیم و جز وجود را نمی بینیم.

ظاهراً یک نقش تاریخی و تاریخ سازی را خداوند در حضرت ابراهیم علیه السلام به وجود آورد که در اثر آن، حضرت مهاجرت کردند و از بابل به اورشلیم آمدند و تمدن یکتاپرستی را از یک طرف در اُورشلیم پایه گذاری کردند و از طرف دیگر جناب هاجر و حضرت اسماعیل را به منطقه ی جزیرهالعرب آوردند و در مکه جای دادند و پایگاه یکتاپرستی را در آن سرزمین به پا کردند.(۱)

فعالیت حضرت ابراهیم علیه السلام را با حضرت نوح علیه السلام مقایسه کنید، تلاش حضرت نوح علیه السلام در نهصد و پنجاه سال نبوت در همین حدّ است که

۱- حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در باره ی «غدیر» می فرمایند: « ولایتی که در حدیث غدیر است به معنای حکومت است، نه به معنای مقام معنوی... مسأله، مسئله حکومت است، مسأله، مسئله سیاست است، ... این حکومتی که عجین با سیاست است، در روز عید غدیر برای حضرت امیر ثابت شد. ... آنکه خدای تبارک و تعالی جعل کرد و دنبالش هم برای ائمه هدی جعل شده است، حکومت است؛ ... اگر گذاشته بودند که حضرت امیر- سلام اللّه علیه- حکومتی را که می خواهد بپا کند، تمام انحرافات از بین می رفت و محیط یک محیط صحیح و سالم می شد که آن وقت مجال برای همه اشخاص که دارای افکار هستند، عرفا که دارای افکار هستند، حکما که دارای افکار هستند، فقها، همه برای آنها مجال هم پیدا بشود... زنده نگه داشتن این عید نه برای این است که چراغانی بشود و قصیده خوانی بشود و مداحی بشود، اینها خوب است، اما مسأله این نیست. مسأله این است که به ما یاد بدهند که چطور باید تبعیت کنیم، به ما یاد بدهند که غدیر منحصر به آن زمان نیست، غدیر در همه اعصار باید باشد و روشی که حضرت امیر در این حکومت پیش گرفته است باید روش ملت ها و دست اندرکاران باشد. قضیه غدیر، قضیه جعل حکومت است، این است که قابل نصب است و الّا مقامات معنوی قابل نصب نیست یک چیزی نیست .»(صحیفه ی امام، ج ۲۰، ص ۱۱۲).

توحید از صحنه ی زمین خارج نشود، چون در آن زمان تمام جهان را کفر گرفته بود، می خواهند توحید بماند و یاد خدا باقی باشد. با این که ایشان پیامبر اولوالعزم اند و برای همه ی مردم جهان پیام آورده اند ولی در آن زمان طولانی برنامه های ایشان بسیار محدود بود زیرا زمینه فراهم نبود، آنچنان شرایط سخت بود که آن تعدادِ اندک از موحدین هم در حال انقراض بودند و لذا طوفان آمد و همه ی دنیای شرک را از بین برد. این ها نشان می دهد جریان حضرت ابراهیم علیه السلام با حضرت نوح علیه السلام تفاوت دارد و حضرت ابراهیم علیه السلام به جهت مقام امامت به صورتی دیگر عمل می کنند و عرصه را برای ادامه ی حاکمیت کفر و شرک تنگ می نمایند. از آیات قرآن چنین برمی آید که پیامبران قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام در عین مخالفت با شرک و بت پرستی اجازه ی جهاد علیه مخالفین خود را نداشتند و جامعه ی آلوده به شرک را ترک می کردند تا خداوند با بلا و یا طوفان مشرکین را نابود کند. حضرت نوح علیه السلام در مقابل مشرکین که ایشان را در ساختن کشتی در خشکی استهزاء می کردند می فرماید: «...إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»(۱) اگر ما را مسخره می کنید ما هم شما را به همان شکل مسخره خواهیم کرد. ولی حضرت ابراهیم علیه السلام به بت خانه حمله می کنند و آن ها را خرد می نمایند.

۱- سوره ی هود، آیه ی ۳۸.

ابراهیم علیه السلام و تاریخ سازی

قضیه به این شکل است که حرکت حضرت ابراهیم علیه السلام منجر به ایجاد پایگاه های توحیدی در نقطه های حساس تمدن خیز زمین شد. زیرا از یک طرف نوعی آمادگی جهت تاریخ سازی در عالم به وجود آمده بود و از طرف دیگر خداوند این آمادگی را در ابراهیم علیه السلام ملاحظه فرمود تا در نتیجه توانایی تاریخ سازی را در آن حضرت قرار دهد. بحث بر سر آن است که این چه توانایی و چه مأموریتی است که با ابراهیم علیه السلام شروع می شود؟(۱) به عنوان حرکت دینی خاصی که غیر از پیامبری است. امتحاناتی که حضرت پشت سر گذاشتند چه خصوصیاتی داشت که منجر به جعل امامت در حضرت شد؟ حضرت تمام بتخانه را ویران کردند و مشرکان بدترین برخورد ممکن را با ایشان کردند، او را با منجنیق به هوا پرتاب نموده و در انبوه آتش انداختند ولی حضرت یک قدم از مواضع توحیدی خود کوتاه نیامدند. بعد خداوند فرمود اسماعیل علیه السلام را با آن همه خوبی و ایمان ذبح کن. در حالی که قبلاً او را در سرزمینی ساکن کرده

۱- اگر مقام امامت در پیامبران قبل از ابراهیم علیه السلام بود خداوند با توجه به اهمیت موضوع آن را ذکر می فرمود، همان طور که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام و ذرّیه ی آن حضرت مثل حضرت اسماعیل و اسحاق علیهم السلام ذکر کرد. استناد بعضی از عزیزان به آیه ی ۸۴ سوره ی انعام در مورد امامت حضرت نوح علیه السلام نمی تواند دلیل مطمئنی باشد مبنی بر آن که هدایتی که در آیه به حضرت نوح نسبت داده منظور امامت است، زیرا بحثی در آیات مذکور از امامت در میان نیست تا گفته شود چون هدایتی که در مورد حضرت اسحاق و یعقوب مطرح شده منظور امامت است پس هدایت حضرت نوح علیه السلام نیز از همان سنخ است.

بود که امکـان زراعت نـداشت، «بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ»(۱) تا وسـعت اراده و توکل حضـرت معلوم شود. توسـعه ای را خداونـد به حضـرت ابراهیم علیه السـلام پیشـنهاد می کنـد که بسـیار پر زحمت است و بنـا است کـار بزرگی انجـام شود که لاـزمه ی آن حضور در چنین سـرزمینی است تا تاریخ در جهتی خاص قرار گیرد و حرکت توحیدی خاصـی ظهور کند. چون همیشه تاریخ را توحید جلو می برد و بت شـکنی شاخصه ی توحید ابراهیمی است که در انقلاب اسلامی ظهور کرد و معادلات جهان را در فرهنگ امامت به هم زد.

وقـتی معنی تاریـخ سـازی روشن شود معنی امـامت روشن می شود و در آن صورت امـامت بـا نبوت مخلوط نمی گردد و می فهمیم چرا حضـرت امام رضا علیه السـلام سـعی دارند موضوع رسالت و امامت را از نبوت جدا کنند، اگر چه در شخص پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله این دو مقام جمع باشـد. امامت مقامی است غیر از مقام تشـریع و تعیین احکام الهی. حضـرت ابراهیم علیه السـلام قبل از این که امام باشـند وظیفه ی تشریع و تعیین حدود الهی را به عهده داشتند ولی در راستای امامتی که داشتند تاریخ سازی با ایشان شروع شد و با انبیاء بعدی که همگی فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام بودند ادامه یافت، آن ها علاوه بر مقـام نبوتشـان دارای مقام امامت نیز بودنـد. انبیاء قبلی تـذکرات خـدا را به بشـر می رساندنـد و انبیاء ابراهیمی علاوه بر آن، حرکت های توحیدی تاریخ را مدیریت می کردند.

۱- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۷.

وقتی تفاوت نبوت و امامت روشن شد می توانیم مسئولیت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از امامت آن حضرت تفکیک کنیم تا معلوم شود جنبه ی نبوت حضرت کدام است و جنبه ی امامت حضرت کدام و در آن صورت انتظارمان از امامان مشخص می شود و این که کدام وجه از حرکت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در امامان نیز می توانیم تعقیب کنیم. و ائمه ی ما از چه جهت مورد مدد الهی هستند و اگر در کنار امامان وارد صحنه بشویم از چه جهت می توانیم از مددهای الهی بهره مند گردیم و تاریخ سازی را شروع کنیم، آن نوع تاریخی که اجازه ی حاکمیت به غیر از امام معصوم به کسی نمی دهد.

بعد از آن که حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا شنیدند «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً» من تو را امام مردم قرار دادم «قالَ الْخَلِیلُ سُرُوراً بِهَا» حضرت در حالی که از این مدد الهی خیلی نشاط پیدا کرده بودند عرض کردند: «وَمِن ذُرِّیَّتِی، قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» آیا این امامت به ذریه ی من هم تعلق می گیرد؟ خداوند فرمود: به آن عده از ذرّیه ی تو تعلق می گیرد که ظالم نیستند. ملاحظه بفرمائید حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله موضوع تعلق به ذرّیه را در مورد نبوت مطرح نکردند. قبلاً که خداوند ایشان را به نبوت برگزید نگفتند نبوت به ذریه ی من تعلق می گیرد یا نه؟ چون نبوت ارائه ی احکام موضوعاتی است که خداوند برای آن که بشر وظایف خود را در دنیا بداند مطرح می شود، اما این که جامعه در شرایطی قرار گیرد که احکام الهی در آن عمل شود و احکام الهی در تاریخ و زندگی بشر جاری گردد و جوامع انسانی را تحت تأثیر قرار بدهد، با امامت ممکن است و حضرت

ابراهیم علیه السلام برای آن که نبوتشان بستر عملی به خود بگیرد از خداوند تقاضا کردند که فرزندانشان به مدد امامت مفتخر شوند. حضـرت نوح علیه السـلام به قوم خود می گفتند مزاحم ما نشوید تا ما دینداریمان را بکنیم و آن ها نمی گذاشتند. حالا حضـرت ابراهیم علیه السـلام با مجهز شدن به نور امامت مسـئولیت دیگری دارند و آن این که باید تمام مناسبات جهانی تحت تأثیر دین الهی انجام شود.

امامت؛ مژده ی بزرگ

روحیه ی بت شـکنی حضـرت ابراهیم علیه السلام نشان داد که می تواند امامت را تحمل کند و حضرت ابراهیم علیه السلام نیز متوجه شدنـد طرح موضوع امـامت مژده ی بزرگی جهت بقای دینـداری و همه گیرشـدن آن است. روحیه ی امامت باعث می شود که دینداران طلبکار نظام های کفر باشـند و به جای آن که در جای متهم بنشـینند، در جای مدعی قرار گیرند. در راستای روحیه ی امـامت است که مقام معظم رهبری«حفظه الله» می فرماینـد: ما در مورد زنان در مقابل فرهنگ غرب مـدعی هستیم نه متهم، آن ها به عنوان مـدعی می گوینـد: چرا شـما مثل ما با زنان خود برخورد نمی کنیـد؟ ایشان می فرماینـد: ما بایـد مـدعی باشـیم که چرا شـما بـا کارهایتـان نظام خانواده را از بین بردیـد و زنان را از مسـئولیت مادری به عروسک های خیابانی تبـدیل کردیـد؟ این همان روحیه ی امامت است که نظام کفر را بـدهکار می کنـد و نه طلب کار و به همین جهت متوکل می گویـد: «وَیْحَکُمْ قَدْ أَعْیَانِی أَمْرُ ابْنِ

ص: ۳۶

الرِّضَا»(۱) وای بر شما ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) مرا خسته و درمانده کرده است. با این که به ظاهر امام هادی مستقیماً با متوکل درگیر نمی شدند ولی فرهنگی را متذکر بودند که جایی برای حاکمیت امثال متوکل باقی نمی گذاشت.

حضرت ابراهیم علیه السلام متوجه شدند خداوند با طرح امامت اراده کرده است دین خود را در قله ی زندگی بشر قرار دهد و خبر از ظهور اراده ای خاص در میان است تا موحدان، مدعی جهان کفر باشند و هرگز با کفر کنار نیایند. اگر ملاحظه می کنید وهّابی ها با آمریکا کنار می آیند چون اسلامشان، اسلام بی امامت است. اکثر کشورها به ما شیعیان می گویند شما چه کار به آمریکا دارید، شما بروید دینداری خودتان را بکنید. توهینی که آخوندهای سعودی به شیعه می کنند این است که شما با دخالت هایتان در دنیا آبروی اسلام را برده اید. اسلام یک دین سالم و بی سیاست بود شما چهره ی اسلام را لکه دار کردید، مردم می خواهند در مراسم حج عبادت کنند و شما نمی گذارید. شما آمدید مکه را هم خراب کردید و در مراسم حج شعار مرگ بر آمریکا می دهید. در صورتی که اسلامِ امامتی، اسلامی است که می خواهد حضور حکم خدا را در تمام مناسبات جامعه تثبیت کند. حضرت ابراهیم علیه السلام چون متوجه ی این مسئله بودند تقاضا کردند این روحیه در نسلشان ادامه پیدا کند.

حضرت رضا علیه السلام در ادامه ی روایت می فرمایند: «فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ» خداوند با طرح

۱- الکافی، ج ۱، ص ۵۰۲.

قسمت آخر آیه که فرمود: عهد من به ظالمین نمی رسد، امامت را برای هر انسان ظالمی باطل کرد و آن مقام را مخصوص پاکان و برگزیدگان گرداند. پس هر شخص و شخصیتی که ذریه ی ابراهیم علیه السلام باشد و از هیچ جهت آلوده به ظلم نباشد امام است، چون می فرماید که باید ظالم نباشد. یعنی هیچ جنبه ی ظلمی نداشته باشد که همان مقام عصمت است. حرف این جا است که می فرمایند: «وَ صَیارَتْ فِی الصَّفْوَهِ» امامت را در نخبگانِ پاکدامن قرار داد. حرف حضرت در این قسمت تمام نشده است، ابتدا امامت را تبیین می کنند بعد می فرمایند آیا این امامت چیزی است که می توان در رابطه با آن گفت مردم خودشان آن را انتخاب کنند؟ و آیا چیزی است که بتوان آن را از تاریخ حذف کرد و به حضور و ضرورت آن توجه ننمود؟ یعنی امامت نه آنچنان است که بتوان آن را نادیده گرفت و به موضوع امامتِ ذرّیه ی حضرت ابراهیم علیه السلام نظر نکرد و نه آنچنان است که بتوان هرکسی را به عنوان امام پذیرفت. حضرت پس از آن، جایگاه و نقش امامت را روشن می کنند و نتیجه می گیرند که اگر ما مسلمانان بهره ی کامل را از دین و دینداری نمی بریم به جهت این است که نتوانستیم مسیر دینداریمان را در راستای امامت قرار بدهیم. این فرمایشات، یک بحث علمی عمیق معرفتی و سلوکی است.

خدایا به حقیقت ذوات مقدس اهل البیت علیهم السلام مدد هایی را که منجر به عاقبت به خیری و اصلاح امور در همه ی زوایای فردی و اجتماعی می شود به ما عنایت بفرما.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۳۸

جلسه ی دوم: امامت و وحی فعل خیر

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

موضوع امـامت به نحوی که در اعتقـاد شـیعه مطرح می باشـد رویکردی است به یـک حقیقت آسـمانی که می خواهـد تمـدن زمینی را مطابق نظم آسمانی بسازد. امام شیعیان چنان حضوری در عالم هستی دارد که نه تنها سرمایه های درونی شیعیان را به شکوفایی لازم می کشانـد بلکه جایگاه مـدیریت اجتماعی را به بشـریت نشان می دهـد. تا آن جایی که افراد جامعه شخصـیت خود را انعکاسـی از شخصـیت امام خود می دانند. حضـرت رضا علیه السـلام وقتی امامت را مطرح می کنند معتقدند اسـلام با طرح جایگاه امامت حقیقت خود را درست نشان می دهـد و روشن می شود اسـلام با توجه به کـدام واقعیات است که اهدافی آنچنان بلند برای خود ترسیم کرده است.

ابتـدا باید بر این نکته تأکید شود که امامت یک مسـئله ی تاریخی نیست که فکر کنیم حادثه ای در زمانی پیش آمده و امامت مطابق آن حادثه

تعیین شـده و حالاـ هم آن حـادثه گذشـته است. برعکس، بایـد متوجه بود امامت در شـیعه یک حقیقت نفس الامری در عالمِ وجود است که همواره زنـدگی یک ملت را با نور خود معنی می بخشد و بزرگی یک ملت به این است که معلوم کند امامش چه جایگاه و خصوصیاتی دارد. اینجا است که ائمه علیهم السلام به حکم وظیفه و مأموریتی که دارند متذکر می شوند خداوند برای بشـریت سـرمایه ای بزرگ قرار داده تـا زنـدگی زمینی خود را به آسـمانِ معنویت متصـل گردانـد و از بهره های وجودی حقیقتِ واسـطه ی فیض بهره منـد گردد. در این صورت می توان گفت: غفلت از سـرمایه ی امامتِ آسـمانی، به واقع غفلت از اسلام است.

حضرت رضا علیه السلام ابتدا روشن فرمودند امامت یک حقیقت قرآنی است و قرآنی که می فرماید در آن کتاب هیچ چیزی کم گذاشـته نشده است، هرگز مسئله ی مهم امامت را که بشریت به شدّت به آن نیاز دارد، بی جواب نمی گذارد. حضرت به آیات مربوط به واقعه ی غـدیر اشاره کردنـد و سـپس فرمودنـد اگر کسـی بگویـد خداوند تکلیف ما را نسـبت به امامت تعیین نکرده در واقع معتقـد است خداوند مسـئله ای آن چنان مهم و ضـروری را در قرآن روشن ننموده و این تهمت به قرآن است و تهمت به قرآن، کفر به قرآن است و کفر به قرآن، یک نوع کفر به خدا است.

ابتدا باب بحث را به آن صورت باز کردند و بعد یک قدم جلوتر آمدند و موضوع امامت حضـرت ابراهیم علیه السـلام را طرح فرمودند که خداوند امامت حضرت را در مرحله ی سوم و بعد از نبوت و خُلّت قرار داد و در آن حالت فرمودند: «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً» من تو را برای مردم امام

قرار دادم و حضـرت ابراهیم علیه السلام هم که متوجه بودند این یک مقام خاصِ غیر اکتسابی است و لازمه ی حضور دین در نظـام اجتمـاعی بشـر می باشـد، از خـدا خواسـتند آن را در ذریه شـان ادامه دهـد تـا دین خـدا بـدون سـرپرست نمانـد، آن هم سرپرستی خاص یعنی «امام».

تفکیک مقام امامت از مقام نبوت

مستحضـر هستیـد که بعضـی از کمالاـت را انسـان هـا بایـد بـا اختیـار خود به دست آورنـد مثل اعتقاد به خـدا و معاد و فضائل اخلاـقی، ولی بعضـی از کمالاـت مثـل نبوت و امـامت موهبی است و خـدا به جهت مـأموریت خاص پیامبر و امام این کمال را برای عده ای خاص جعل می کند و قرار می دهد. حضرت ابراهیم علیه السلام با توجه به این که می دانند امامت مقامی نیست که به تلاـش و زحمت فرزنـدانشان مربوط باشـد، تقاضـا می کننـد تـا از طرف خداونـد به فرزنـدانشان داده شود، ایشـان چون متوجه جایگـاه چنین مقـامی هسـتند و این که این مقـام جز در نسل ایشان در بقیه ی انسان ها جایگاهی نـدارد، چنین تقاضایی کردنـد و خداوند هم بدون آن که آن را رد کند آن را مقید فرمود به این که باید آن ذرّیه در هیچ بُعدی ظالم نباشـند «لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» که بحث آن به عرض رسـید. حضـرت رضا علیه السـلام با توجه به همین نکته می فرمایند: «فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ إِمَـامَهَ کُـلِّ ظَـالِمٍ إِلَی یَـوْمِ الْقِیَـامَهِ وَ صَـارَتْ فِی الصَّفْـوَهِ» پس ایـن آیه امـامت هر ظـالمی را تـا قیـامت باطـل نمـود و آن را در برگزیدگانی خاص قرار داد. اولاً: امامت را برای ادامه ی تاریخِ توحید، نسل به نسل در عده ی خاص قرار داد و آن را منحصر به حضرت

ابراهیم علیه السلام نکرد بلکه ذرّیه ی آن حضرت نیز حامل چنین مقام و مأموریتی هستند. ثانیاً: فرزندانی از آن حضرت را که از هرگونه ظلمی پاک باشند منور به مقام امام نمود. مشکلی که ما در بین خود داریم و اهل سنت بیشتر از ما در آن موضوع مشکل دارند، عدم تفکیک بین مقام نبوت و مقام امامت است. در جلسه ی قبل روشن شد شواهد، گویای آن است که در مقام امامت به یک نوع مدیریت جهانی و یک شخصیت اجرایی خاص جهت اهداف دینی نظر شده است، خواه آن امام، پیغمبر باشد خواه نباشد. ما شیعیان طوری نظر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله داریم که گویا دارای مقام امامت نیستند – با این که از ذرّیه ی ابراهیم علیه السلام می باشند و از هر ظلمی پاک هستند– و بیشتر بر صفاتی تأکید داریم که مربوط به نبوت حضرت است و به جایگاه تاریخی و نقش تاریخ سازی حضرت که مربوط به امامت حضرت است کمتر نظر می کنیم. در حالی که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام روشن شد که این دو مقام قابل تفکیک اند و با این که امامت یک نور خاص الهی است و بشری نیست، اما مقامی است غیر از مقام نبوت و امکان داشت حضرت ابراهیم علیه السلام تا آخر عمر نبی باشند ولی امام نباشند، همان طور که می شود کسی امام باشد ولی نبی نباشد و این نکته ای است که اهل سنت از آن غفلت می ورزند، در حالی که با اندک تأمل در آیات قرآن می توان آن را مورد توجه قرار داد. مسلم تفکیک مقام نبوت از مقام امامت در حرکات و سکنات رسول خدا صلی الله علیه و آله کار مشکلی است ولی با توجه به مقامی که امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند که آن مقام حتماً نبوت نیست،

ص: ۴۲

می توان فهمید کمالاتِ خاصی که در ائمه علیهم السلام هست مربوط به مقام امامت است.(۱)

نور نبوت و امامت در وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان در هم تنیده شده که جدائی آن دو مشکل است ولی می توان از اهل سنت سؤال کرد که طبق آیات قرآن با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله علاوه بر نبوت، امامت هم داشتند، از کجا می توان نظر به مقام امامت حضرت انداخت تا اگر بنا است نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله به خودشان ختم شود بتوان امامت ایشان را بعد از رحلت شان دنبال کنیم؟ امامتی که طبق آیات الهی با جعل الهی واقع می شود و اکتسابی نیست و مخصوص عده ای خاص از ذرّیه ی حضرت ابراهیم علیه السلام است. آیا غفلت از این مسئله، غفلت از مسئله ی مهمی در امت اسلامی نیست که با تدبّر در قرآن به خوبی می توان آن را روشن کرد؟ آیا امامت مسئله ای است مثل نماینده ی کلاس که بتوان با اعتبار و انتخاب جمعی از دانش آموزان برای یک فرد جعل نمود؟ با توجه به این که آیات قرآن تأکید دارد امامت مقامی است که بعد از نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام برای آن حضرت جعل شده، معلوم می شود مسئله ی با اهمیتی است، هرچند خداوند با آیه ی «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ»(۲) نیز روشن کرد که لازم نیست هر امامی حتماً پیامبر باشد ولی باید در عین ذرّیه ی ابراهیم بودن، در مقام عصمت و طهارت قرار داشته باشد.

۱- علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» در تفسیر المیزان در ذیل آیه ی ۵۹ سوره ی نساء بحث جامعی در رابطه با تشریع دین توسط خدا و رسول صلی الله علیه و آله می فرمایند و روشن می کنند در عین این که جایگاه اولی الأمر جایگاه تبیین و اجرای دین است ولی جایگاه تشریع نمی باشد.
۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۴.

لازم است جایگاه مقام امامت در شیعه و سنی نهادینه شود تا معلوم شود جهت گیری امت اسلامی باید به کدام سمت و سو باشد و امامت جامعه را باید در جعل الهی جستجو کرد نه در انتخاب افراد جامعه. وقتی خداوند می فرماید: من امامت را جعل کردم به این معنی است که من شروع کننده بودم و ربطی به انتخاب آن فرد ندارد که تصمیم بگیرد امام بشود یا نشود. هر چند مثل همه ی مقامات معنوی باید با اعمال خاص، آن مقام را حفظ کرد. با توجه به نکات فوق است که حضرت رضا علیه السلام در توصیف جایگاه امامت می فرمایند: «ثُمَّ أَكْرَمَهَا اللَّهُ بِأَنْ جَعَلَهَا فِی ذُرِّيَّهِ أَهْلِ الصَّفْوَهِ وَ الطَّهَارَهِ» پس خداوند امامت را به این صورت گرامی داشت که در نسلی از پاکان و برگزیدگان قرار داد.

هنوز این سؤال باقی است که امامت چه خصوصیاتی دارد که باید در نسل ابراهیم علیه السلام ادامه یابد؟ از طرز سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام هم معلوم است که حضرت چیزی می دانستند که به جهت آن صرفاً عرض نکردند آیا آن امامت ادامه می یابد یا نه؟ عرض کردند آیا در ذرّیه ی من ادامه می یابد یا نه؟ محی الدین بن عربی در فصوص الحکم بابی را در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه باز می کند که قابل توجه است، مبنی بر این که برای پذیرش نور رسول خدا صلی الله علیه و آله باید کاملاً شرایط فراهم باشد. و لذا مهدی امت علاوه بر این که باید در قلب و عقل با رسول خدا صلی الله علیه و آله هماهنگ باشد، باید از نظر زمینه ی جسمی و گِل نیز بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که می خواهد نور رسول خدا صلی الله علیه و آله را کامل بپذیرد و ادامه دهد، یکسانی وجود داشته باشد. پس باید مهدی امت از جهت جسمی نیز از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد تا

ص: ۴۴

شرایط پذیرش و انتقال به طور کامل فراهم شود. شاید براساس این قاعده است که حضـرت ابراهیم علیه السلام متوجه اند باید نور امامت در ذرّیه ی آن حضرت قرار گیرد، زیرا در منظر خود فرزندان حضرت اسحاق و اسماعیل علیهم السلام را می دیدند که تنهـا آن هـا می تواننـد به طور کامـل این نور را بگیرنـد و به جهـان بشـری منتقـل کننـد که از جهت قلبی و قـالبی و گِل با حضـرت ابراهیم علیه السـلام یکسان انـد. محی الدین می گوید: عرفا از جهت قلبی به رسول خدا صـلی الله علیه و آله نزدیک اند و فقهِ فقها از نظر قالبِ شریعت به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک است(۱)

و ساداتِ عادی از نظرِ گِل و حضـرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از همه ی جهات به رسول خدا صـلی الله علیه و آله نزدیک می باشـند و لـذا بایـد مهـدی عجل الله تعالی فرجه از فرزند فاطمه علیها السـلام باشد. این نکته را از آن جهت عرض کردم که گویا تأکیـد حضـرت ابراهیم علیه السـلام بر روی «ذرّیه» نکاتی در بر دارد و قابلیت را در تمام ابعاد مـدّ نظر می آورد. بنابراین حرف، موضوع نسل انـدر نسل بودن امامان نه تنها ایراد نـدارد، بلکه زمینه ی قبول بیشتر را متذکر می شود و نظر دارد به علت های اِعدادی قضیه و نقش تکوینی آن ها، که فقط این ذریه می توانند امامت را حمل کنند.

۱- این که می فرماید: «فقهِ فقها از نظر قالب شریعت به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک است» چون شخص فقیه محدود به فقه نیست، بلکه دارای همه ی مراتب ایمان است ولی فقه آن ها نظر به قالب شریعت دارد.

مقام تکوینی امام

در هر صورت تأکید حضرت رضا علیه السلام که می فرمایند خداوند امامت را با قراردادن در ذرّیه ی اهل صفا و پاکی عظیم شمرد، قابل توجه است و به این آیه اشاره می کنند که: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ نافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنا صالِحِينَ»(۱) خداوند فرمود: و ما به ابراهیم، اسحاق را دادیم و یعقوب را به عنوان نواده ی ابراهیم علیه السلام مزید بر آن کردیم و همه ی آن ها از صالحین بودند. حضرت رضا علیه السلام موضوع صالح بودن فرزندان ابراهیم علیه السلام را پیش می کشند که شرط امامت است و لذا خداوند در مورد آن ها می فرماید: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدينَ»(۲) و ما آن ها را امام قرار دادیم، به امر ما هدایت می کنند و فعلِ خیر و اقامه ی نماز و دادن زکات را به آن ها وَحی کردیم. ملاحظه می فرمائید که بعد از نام بردن حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام به عنوان فرزندان حضرت ابراهیم علیهم السلام، موضوع امامت آن ها را به میان می آورند و این که این امامت دارای خصوصیات و نشانه های خاصی است. خصوصیات آن ها صالح بودن و عابدبودن و وَحیِ فعل خیر و وَحیِ اقامه ی نماز و ایتاء زکات است. می فرماید: «جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا» آن ها را امام قرار دادیم که به امر الهی هدایت کنند. این ویژگی از خصوصیات بسیار مهم در مورد مقام امامت است و بیشتر نظر به جنبه ی

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۲.

۲- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

تکوینی آن ها دارد تا جنبه ی تشریعی. زیرا «امر» در قرآن یک نوع تصرف تکوینی است که در موردش می فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»(۱) همانا «امرِ» خدا این است که چون چیزی را اراده کند، بگوید بشو و می شود. وقتی می گوید امامان به «امر» هدایت می کنند یعنی قدرتی به آن ها داده شده که به هنگام هدایتِ افراد، وقتی اراده کنند شخصی هدایت بشود، می شود. این نوع هدایت، مثل هدایت در نبوت نیست که تشریعی باشد، بلکه یک نوع تصرف قلبی در هدایت افراد است، چیزی که بحمدالله شیعه به نور ائمه علیهم السلام از آن بهره ها برده و این چنین در طول تاریخ و امروز در دنیا درخشیده است، همین که شما امروز به امامی معصوم نظر دارید، با توجه به چنین هدایتی - یعنی هدایت به امر- امام در جان شما تصرف تکوینی می کنند.

با توجه به ابتدای آیه ای که امام رضا علیه السلام مطرح می کنند معلوم می شود چرا خداوند در وصف حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام به عنوان فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرمایند: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» و رابطه ی بین امامت آن ها و هدایت به «امر» را پیش می کشد تا انسان ها متوجه شوند جایگاه امامتی که در ذرّیه ی ابراهیم علیه السلام قرار داده شده کجا است. و نقش تکوینی آن در تصرف قلب ها چه اندازه است و به این دلیل باید «امر» در «هدایت به امر» را به صورت هدایت تشریعی ندانست چون آن را مختص مقام امام کرده در حالی که هدایت تشریعی مربوط به نبی است و مختص به امام نیست. علاوه بر آن، ادامه ی آیه نیز کمک می کند تا معلوم شود آن

۱- سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

هـدایت یک نوع هدایت خاصـی است، زیرا در ادامه ی آیه می فرماید: «أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ» ما فعلِ خیرات را به آن ها وَحی کردیم، که این مقام فوق تشـریع است چون نفرمود به آن ها وَحی کردیم که فعل خیر انجام دهند، فرمود: خودِ فعلِ خیر را به آن ها وَحی کردیم، یعنی فعل آن ها وَحی الهی است، نه این که به آن ها وَحی شد که فعل خیر انجام دهند.

یـک وقت بنـده به شـما می گـویم راست بگو و راست گفتن را به شـما توصـیه می کنم و شـما با اختیار و انتخاب خود راسـت گفتن را می پذیرید و عمل می کنید، ولی یک وقت در قلب شـما تصـرف می کنم تا شخصـیت شما عین راست گفتن شود و فعـل راست گفتن را به شـما می دهم. در قرآن می فرمایـد: «وَأَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْـلِ أَنِ اتَّخِـذِی مِنَ الْجِبَـالِ بُیُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُونَ»(1) و پروردگـار تو به زنبور عسـل وحی کرد که از پـاره ای کوه هـا و از برخی درختـان و از آنچه داربست می کنند خانه هایی برای خود درست کن. این نوع وحی، وَحی تکوینی یا وَحی فعل است، یعنی به زنبور عسل نگفتند که خودت تشـخیص بده و انتخاب کن که مثلاً در کندوها عسل بگذاری یا نه، بلکه فعلِ زنبور عسل، وَحی خدا است، به همین معنی فعلِ امـام، وَحی خـدا است. توجه داشـته باشـید چنین مقـامی را از خودمان به امام نسـبت نمی دهیم، ظاهر آیه چنین است و بهترین برخورد با آیه این است که آن را با ظاهرش معنی کنیم و اگر ظاهرش جوابگو نبود تأویلش کنیم یا چیزی را در تقدیر بگیریم. صریح و ظاهر آیه این است که: «أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ» به امامان فعل خیر را وحی کردیم، بر

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۶۸ .

همین اساس وقتی می فرمایـد: فعلِ اقامه ی نماز را به امام وَحی کردیم، امام عین نماز می شود. ممکن است بفرمائید این باعث می شود ائمه علیهم السـلام یک شخصـیت جدای از بقیه ی افراد داشـته باشـند، حقیقتاً هم همین طور است، و از آن جهت که نمونه ی کامل اند چه اشـکال دارد جدا از دیگران باشـند، و از آن جهت هم که بشـرند مثل دیگران زندگی کنند؟ مگر پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله از یک جهت نمی فرمایند: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»(۱) من بشری هستم مثل شما و از جهت دیگر می فرمایند: «يُوحَى إِلَيَّ» مگر این که به من وحی می رسـد؟ این که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله مثل ما است، نصف آیه است، نصـف دیگر آیه این است که در مقامی است غیر از مقامی که ما می توانیم باشیم.

دو نفر از علمـای بزرگ نجـف نشسـته بودنـد بحث می کردنـد - بحث عالمـانه ی دو مجتهـد- آن یکی به دیگری گفت: من نفهمیـدم، آن آقایی هم که چای می داد گفت من هم نفهمیـدم. آیا آن نفهمیدن با این نفهمیدن یک اندازه است؟ یک کلمه می گوئیم پیامبر صـلی الله علیه و آله بشـری مثل ما هسـتند ولی آیا این بشربودن با آن بشربودنی که هیچ جهت گیری به سوی حقیقتِ وَحی الهی ندارد مساوی است؟ آیا این که می فرماید پیامبر صلی الله علیه و آله مثل ما بشر است، به معنی تأیید مکتب لیبرالیسم است؟ در مکتب لیبرالیسم همه ی انسـان هـا مساوینـد از طرفی همه محترم انـد، پس همه ی فکرها محترم است. یعنی پست ترین فکر با عالی ترین فکر هر دو محترم اند! این که به شـما می گویند «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»(۲) هرکدام از شما که با تقواتر است

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

۲- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۳.

گرامی تر است، می خواهند شما در دام آن مکتب نیفتید. حرف لیبرالیسم این است؛ شما که می گوئید خدا هست، چیز بدی نیست مثل این است که بگوئید بادمجان خوشمزه است. او هم که می گوید خدا نیست چیز بدی نیست، مثل این است که بگوید بادمجان خوشمزه نیست، هر دو فکر محترم است. در حالی که این حرف صحیح نیست حقیقتاً عالم بر مدار حقایق می چرخد و اگر پیامبر و امام جنبه ای بشری دارند، که دارند، جنبه ای خاص دارند که فوق بشر است و در این رابطه امام، عین نماز است. و نمازِ هرکس با نماز امام مقایسه می شود.

براساس جایگاه خاص مقام امام است که علامه طباطبایی«رحمه الله علیه» طهارت مطرح شده در سوره ی احزاب را طهارت تکوینی می دانند. قرآن می فرماید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(۱) خداوند اراده کرده فقط از شما اهل البیت هرگونه آلودگی را بردارد و شما را در طهارتی خاص قرار دهد. چون طبق آیه خداوند به اهل البیت علیهم السلام طهارتی خاص داده، غیر از طهارت تشریعی که برای همه اراده کرده است. این طهارت، طهارت تکوینی است، مثل طهارت ملائکه. هر چند از جهت نفس ناطقه خودشان باید عبادت و شب زنده داری کنند تا این طهارت را حفظ نمایند.

حضرت امام رضا علیه السلام روی امامت به عنوان یک مسئله ی خاص تأکید دارند که دارای خصوصیات خاص به خودش می باشد و خداوند در آخر آیه ی مربوط به امامت حضرت اسماعیل و اسحاق و یعقوب می فرماید: آن

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۳.

امامان «وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ» و آن ها برای ما عبادت می کردند. یعنی در عهد الست نشان دادند عین بندگی هستند و در همین رابطه از روزی که به دنیا آمدند از طرف خداوند در یک مواظبت خاص قرار داشتند تا بتوانند امامت خود را حفظ کنند. حضرت در ادامه می فرمایند: «فَلَمْ تَزَلْ تَرِثُهَا ذُرِّيَّتُهُ علیه السلام بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتَّى وَرِثَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ اللَّهُ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» نسل حضرت ابراهیم علیه السلام آن مقام را پیوسته و قرن به قرن از یکدیگر ارث بردند، تا نوبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید، پس خداوند فرمود: سزاوارترین مردم به ابراهیم این پیامبر و آن هایی هستند که به او ایمان آوردند. با توجه به این امر سؤال این است، آن هایی که به ابراهیم علیه السلام نزدیک اند کدام باید امام باشند، جز آن هایی که در عین ایمان به رسول خدا، از ذرّیه ی او می باشند؟ به همین جهت حضرت علیه السلام در ادامه فرمودند: «فَكَانَتْ لَهُمْ خَاصَّةً» پس امامت را مخصوص فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد و در آن رابطه «فَقَلَّدَهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله عَلِيّاً علیه السلام» رسول خدا صلی الله علیه و آله عهد امامت را به عهده ی علی علیه السلام گذارد.

حضرت امام رضا علیه السلام جای امامت را مشخص کردند و سیرش را روشن نمودند تا روشن شود امامت چیز ساده ای نیست که بشود از زندگی بشر بیرون برود و باز بشر به سلامت زندگی کند. إن شاءالله بعداً روشن می شود آن کسی که باید به ما فرمان بدهد باید تمام دل ما را برده باشد و قطب جان ما باشد تا در نظام احسن، زیباترین شکلِ ارتباط وِلایی و وَلایی برقرار گردد. وَلایت یعنی عشق و وِلایت یعنی فرمانروایی. زیباترین شکلِ

دستوردادن، دستوردادن کسی است که جان ما در گرو او باشد و همه ی خوبی های هستی در نزد او، تا با توجه به همه ی خوبی ها دستور دهد. خداوند چنین دنیایی خلق کرده است و براساس حکمتش عالی ترین شکلِ تحقق هر چیزی را محقق نموده است. در نظام اجتماعی وقتی وِلایت و وَلایت متحد باشد عالی ترین شکل زندگی اجتماعی محقق شده و حتماً چنین چیزی را خداوند برای بشر اراده کرده است.

خداوند به حقیقت امیرالمؤمنین علیه السلام شرایطی را فراهم نماید که وَلایت و وِلایت در حاکمیت حضرت صاحب الامر، عجل الله تعالی فرجه هر چه سریع تر ظهور یابد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۵۲

جلسه ی سوم: مقام امام فوق انتخاب مردم

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بحث در رابطه با شخصیت و مقام امام از منظر حضرت رضا علیه السلام بود. حضرت ابتدا ما را متوجه آیاتی از قرآن کردند که روشن می کند جایگاه امامت غیر از جایگاه نبوت است و بر همین اساس بعد از مقام نبوت و خلّت بود که حضرت ابراهیم علیه السلام مفتخر به مقام امامت شدند. تلاش شد مشخص شود امامت چه خصوصیاتی دارد که به عنوان یک کمال خاص، جدای از نبوت و جدای از خلّت مطرح است، که عرض شد در عین آن که سخت می توان خصوصیات نبوت را از امامت جدا کرد ولی با مقایسه ی شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبران ابراهیمی علیهم السلام با پیامبران قبلی تا حدّی این کار ممکن است و این مقایسه منجر می شود تا ما مثل اهل سنت، پیامبر اسلام را فقط در حدّ پیامبری، محدود ندانیم و بتوانیم امامت جهان اسلام را از ایشان و از آن هایی که در مقام امامت جهان اسلام

باید باشند، تفکیک کنیم. در حالی که روشن شد حقیقتاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم نبی هستند و هم امام.

امام و ملکوت اشیاء

حضرت امام رضا علیه السلام با طرح «هدایت به امر» و «وَحی فعل خیر» که مخصوص مقام امام است، ذهن ها را متوجه جایگاه اختصاصی امامت کردند مبنی بر این که امام با «هدایت به امر» مقام تصرف در ملکوت عالم را دارد، زیرا خداوند می فرماید: «أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»(۱) «امر» خدا آن است که چون چیزی را اراده کند همانند آن است که بگوید بشو، و می شود. سپس در ادامه ی آیه می فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»(۲) بلند مرتبه است خدایی که ملکوت هر چیزی در قبضه ی اوست. یعنی این که خداوند با یک اراده هر چیزی را که خواست ایجاد می کند به جهت آن است که ملکوت اشیاء را در قبضه ی خود دارد. حال طبق آیه ی ۷۳ سوره انبیاء که حضرت امام رضا علیه السلام به آن استناد کردند، مقام امام به اذن خدا، همان مقام هدایت به امر و تصرف در ملکوت اشیاء است و ائمه علیهم السلام با تصرف در ملکوت انسان ها هدایت خاصی را در آن ها موجب می شوند، این توانایی غیر از نبوت است که موجب تشریع شرع الهی است. پیامبران ابراهیمی علیهم السلام از نظر نبی بودن شریعت الهی

۱- سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

۲- سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

را ابلاغ می کننـد و احکام الهی را به بشـریت می رساننـد و از نظر امامت علاوه بر تصـرفات ملکوتی، مـدیریت امور جامعه ی بشری را به عهده دارند.

إن شاءالله بایـد جامعه مان به شـعور و بصـیرتی برسـد که بتواند جایگاه امامت را از زاویه ای که قرآن مطرح می کند بفهمد تا بدانـد از طریق امامـان تـا کجا می توان جلو رفت و معلوم شود چرا شـیعه اصـرار بر حاکمیت ائمه علیهم السـلام دارد. در ابتـدا سخن امام رضا علیه السلام این نیست که بگویند من امام هستم، ابتدا نظرها را به جایگاه امامت در قرآن جلب می کنند تا اولاً: روشن شود امامت مقامی است غیر از مقام پیامبری و مقام امامت از حضـرت ابراهیم علیه السـلام شـروع شـده و در ذرّیه ی آن حضرت به نحو خاصی ادامه یافته است. ثانیاً: امامت در مقام «هدایت به امر وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ» مورد بحث است.

امـام بعـد از طرح آن معنی از امـامت نظرهـا را به آیه ی ۶۸ سـوره ی آل عمران جلب کردنـد که می فرمایـد: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا» نزدیک ترین افراد به ابراهیم کسانی اند که از او پیروی کنند و این پیامبر و آن هایی که به این پیامبر ایمان آوردنـد از نزدیک ترین افراد به ابراهیم هسـتند. حال می فرماینـد: «فَکَانَتْ لَهُمْ خَاصَّهً فَقَلَّدَهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السـلام» با توجه به آن آیه که امامت برای پیامبر اسـلام و آن هایی که در عین مسلمان بودن ذرّیه ی ابراهیم هسـتند مخصـوص شـده است، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آن را بر عهـده ی علی علیه السـلام گذاشـتند. دقت فرمودیـد کـه «هـذَا النَّبِیُّ» را در آیه آورد تـا رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله را در نزدیکی به ابراهیم علیه السـلام مخصـوص بگرداند و متذکر ذرّیه بودن آن حضرت نسبت به

ص: ۵۵

حضـرت ابراهیم علیه السـلام باشـد وگرنه بـا آوردن «وَ الَـذینَ آمَنُوا» نیـاز نبود که پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله را به طور جـداگانه ذکر کنـد. چون در رابطه بـا جایگـاه پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله از نظر نزدیکی روحی و روحانی به ابراهیم علیه السـلام بحثی نیست که نیاز باشـد جدا ذکر شود مگر این که از جهتی دیگر نیز آن حضـرت به ابراهیم علیه السـلام نزدیک اند که همان ذرّیه بودن است و در همین راسـتا حضـرت رضا علیه السـلام می فرماینـد: «فَقَلَّدَهَا النَّبِیُّ صـلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السـلام» رسول خدا صـلی الله علیه و آله امامت را به عهده ی علی علیه السلام گذاردند زیرا آن حضرت نیز همان خصوصیات ذرّیه بودن برای حضرت ابراهیم علیه السلام را داشتند. «فَصَارَتْ فِی ذُرِّیَّتِهِ الْأَصْفِیَاءِ الَّذِینَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِیمَانَ» پس امامت در نسـل برگزیـده ی علی علیه السـلام قرار گرفت، آن هایی که خداونـد به آن ها علم و ایمان عطا کرد. معلوم است خـداوند نسل خاصـی را برای امامت برگزیـد که آن بایـد از ذرّیه ی علی علیه السـلام باشـد و به همین جهت ملاحظه می کنید چگونه امامت با حسابی دقیق در فرزندان علی علیه السلام ادامه می یابد و هیچ کدام جهت آن امر خطیر ناتوانی از خود نشان ندادند.

راستی چرا حضـرت ابراهیم علیه السـلام ادامه ی امـامت را در ذرّیه ی خود تقاضـا کرد؟ چرا نفرمود آیا این مقام در خلفاء من ادامه می یابد یا نه؟ به نظر می رسد او می دید که فرزندان علی علیه السلام این چنین زیبا امامت را جلو می برند. آیا جا ندارد از اهل سـنت در رابطه با موضوع امامت ذرّیه ی ابراهیم علیه السـلام سؤال کنیم، امامتی که جدای از نبوت انبیاء است، در عین این که بایـد در مقام عصـمت و طهارت باشـد، چون می فرماید: «لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ» امامت به عنوان عهد الهی به ظالمین نمی رسد. عجیب

ص: ۵۶

است که فضا طوری شده که شیعه به جای طلب کاربودن بدهکار است که چرا بر امامت اهل البیت علیهم السلام تأکید دارد با این که اهل البیت علیهم السلام هم ذرّیه ی حضرت ابراهیم علیه السلام هستند و هم در مقام طهارت کامل می باشند. آیا این امر یک امر اتفاقی است که حضرت ابراهیم علیه السلام امامت را برای ذرّیه ی خود می خواهد و از آن طرف خداوند آن را برای ذرّیه ی ایشان که هیچ ظلمی نداشته باشند جعل می فرماید و بعد خداوند در قرآن از عصمت اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می دهد؟ بسیار جای تأسف است که شیعه اینقدر در ارائه ی مبانی فکری خود ساکت شده که مسلمانان از عظمت آن فکر آگاهی لازم را ندارند و در فضای رقابت بین شیعه و سنی طرح موضوعاتی اینچنین بزرگ به حاشیه رفته است. ابتدا ما موظفیم به نور امام رضا علیه السلام جایگاه معرفتی تشیع را بشناسیم تا اولاً: خرافه گرا نشویم. ثانیاً: نسبت به تفکر شیعه سستی به خرج ندهیم. این روشن است که اگر اندیشه های ظریف و متعالی را درست نشناسیم آن را با خرافات مخلوط کرده و چهره ی نازیبایی از آن ارائه می دهیم.

حضرت امام رضا علیه السلام در ادامه ی روایت در وصف ذرّیه ی علی علیه السلام فرمودند: «الَّذِینَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَ الْإِیمَانَ» آن ها کسانی اند که خداوند به آن ها علم و ایمان عطا کرده است. یعنی آن ها را به بصیرت خاصی در راستای علم و ایمان مجهز کرده تا در تاریخ سازی و هدایت ملکوتی به زیباترین شکل عمل کنند. سپس یک شاهد قرآنی دقیقی را از آیه ی ۵۶ سوره ی روم می آورند و می فرمایند «وَ ذَلِکَ قَوْلُهُ» و این همان قول خدا است که می فرماید: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ

ص: ۵۷

اللَّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهـذا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لکِنَّکَمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» روز قیامت کفار نمی داننـد که چقـدر در دنیا بودنـد. چون وقتی وارد عالم بی زمان شدنـد زمان دنیا چیزی به حساب نمی آیـد. هرکس چیزی می گوید عده ای می گویند فکر می کنیم یک روز یا نصف روز. قرآن می فرماید: آن هایی که به آن ها علم داده شده می گویند شـما در آن حدّی که در کتاب الهی مقرر شده بود که تا روز قیامت مبعوث شوید، ماندید. این حکایت از شعور خاص آن ها دارد که در شـرایط بی زمان، از زمان دنیا چگونه سخن بگویند. قیامت بی نهایت است و دنیا در مقابل بی نهایت، چیزی به حساب نمی آید. چون وقتی بی نهایت مطرح است اگر چیزی کنـارش باشـد یـا بی نهـایت، دیگر بی نهـایت نیست یـا آن چیز، چیزی نیست که مانع بی نهایت بودن آن بی نهایت شود. با این دیـد دنیا در مقابل قیامت که بی نهایت است چیزی نمی توانـد باشـد. ذهن ما چون نمی توانـد بی نهایت را بفهمـد دنیا را در کنار آن قرار می دهـد و برای آن زمان قائل می شویم و می گوئیم دو روز، یک روز، یک ساعت. قرآن می فرماید: بعضـی ها از سر عادت و سهل انگاری می گویند: «لَبِثْنا یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ»(۱) یک روز یا قسـمتی از یک روز در دنیا بودیم، ولی آن هایی که علم به آن ها داده شده سـخن دیگری دارند، که آن ها همان ائمه علیهم السـلام هستند با سخنان فوق العـاده ای که حکـایت از حضور آن هـا در مـاوراء زمـان دارد و دنیـا و قیامت را یک بودنی می داننـد با چهره های مختلف و جهت هدفی خاص. مثل این که شما در قیامت هستید با موقف های مختلف، این طور نیست که تقدم و تأخر

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۱۹.

مواقف با زمان تعیین شود، در آن جا سیر احوالات روحانی در میان است و به نفس ناطقه ی انسان مربوط است و نه به پدیده های مادی و حرکات و زمان مادی. در دنیا است که وقتی زمین به دور خودش حرکت کرد ما می گوئیم یک روز. در حالی که اگر از مرتبه ای بالاتر بنگریم چیزی در عالمِ خارج واقع نشد، فقط نسبت وضعی زمین با خورشید تغییر کرده، یک روز و دو روز کو؟ زمین یک دور به دور خورشید می گردد می گوئیم یک سال. کو یک سال؟ نسبت مکانی زمین با خورشید تغییر کرد و به سر جای اولش برگشت، حقیقت مستقلی به نام زمان نداریم. زمان ها چهره های مختلف یک حرکت است که آن نیز تغییر نسبت است، بدون آن که تغییری در مرتبه ی وجود در میان باشد، همه ی تحولات در عالم ماده صورت های مختلفِ یک مرتبه از وجود اند.

آن هایی که بصیرت دارند در جواب سؤالی که از آن ها پرسیده می شود چقدر در زمین بودید، موضوع را می برند در ساحتی دیگر و می گویند: «لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ اللَّهِ» در کتاب الهی مقرر بود که شما انسان ها مرحله ای در دنیا توقف داشته باشید برای این که به این بعث وارد شوید «فَهذا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» و این همان روزی است که باید مبعوث می شدید اما شما نمی دانستید برای چه در دنیا بودید. حضرت رضا علیه السلام در توصیف امامانی که خداوند علم و ایمان به آن ها داده این شخصیت ها را با چنین فهم و منطقی معرفی می کنند. سپس در ادامه می فرمایند: «عَلَی رَسْمِ مَا جَرَی وَ مَا فَرَضَهُ اللَّهُ فِی وُلْدِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ إِذْ لَا نَبِیَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله» جریان امامت براساس آن چیزی که

خداونـد در فرزنـدان ابراهیم علیه السـلام قرار داده، همین طور ادامه پیـدا می کنـد تا روز قیامت، زیرا پیامبری بعـد از حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله نخواهـد بود. حضـرت بـا طرح این نکته ذهن هـا را متوجه جریـانی در تاریـخ می کننـد که بـا این خصوصـیات عهـده دار امامت انسان ها باید باشـند، امامت انسان های بصـیری که دنیا و قیامت را با زاویه ی دیگری می بینند. حـال نتیجه گیری می کننـد که «فَمِنْ أَیْنَ یَخْتَـارُ هَـذِهِ الْجُهَّالُ الْإِمَـامَهَ بِـآرَائِهِمْ» چطوری این امـامت را این آدم هـای نـادان می خواهنـد با نظر خودشان انتخاب کننـد؟ چیزی که خداونـد تا قیامت برای بشـر انتخاب کرده و مصداق های آن را معلوم نموده است. اگر تـا این جا مطلب خوب روشن شود فراز بعـدی جای خودش را باز خواهـد کرد که حضـرت می فرمایـد: «إِنَّ الْإِمَامَهَ مَنْزِلَهُ الْأَنْبِیَـاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِـیَاءِ إِنَّ الْإِمَـامَهَ خِلَـافَهُ اللَّهِ وَ خِلَافَهُ رَسُولِهِ صـلی الله علیه و آله» امامت منزلت انبیاء و ارث اوصـیاء می باشد، امامت جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. تا در بستر شریعت الهی، مدیریت جهانی به کمک واسطه های فیض آسمانی انجام گیرد.

ضرورت وجود امام

دو چیز در جهان امروز به فراموشـی سپرده شده، یکی این که بشـر از خود سؤال نمی کند آیا در نظام احسن الهی مدیریتی که بر اساس آن قدسـی ترین انسان در جهان حکم براند نیاز هست یا نه؟ و دیگر این که آیا خداوند چنین نیازی را جواب داده یا نه؟ چطور نظام اَحسنِ بدن باید طوری باشد که دو چشم در آن باشد و خدا نیز آن نیاز را بدون کم و زیاد

برآورده کرده است؟ آیا می شود جهان بشری نیاز به مدیریت انسان کامل داشته باشد و خدا جواب ندهد؟ وقتی خداوند شریعت را با آن همه دقایق به بشریت می دهد، نمی شود که شریعت بیاید ولی مدیریتی مطابق روح شریعت به بشریت داده نشود. نمی شود پیغمبری بیاید و شریعتی آنچنان همه جانبه ارائه دهد ولی مدیریت جهان که باید براساس آن شریعت و در ارتباط با عالم غیب عملی گردد، تعطیل گردد. چون این یک نوع بخل ورزیدن به نیاز بشر است که از ساحت ربوبی به دور است و یک نمونه هم نداریم که بشر بدون شریعت و مدیریت الهی اموراتش به سامان رسیده باشد. شیخ مفید در ارشاد نقل می کند که یونس بن یعقوب روایت کرده: در محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد به او عرض کرد، من مردی هستم دارای علم کلام و علم فقه و عالم به احکام دین و آمده ام با اصحاب تو مناظره کنم. پس از صحبت هایی که رد و بدل شد حضرت به مرد شامی فرمودند: با این جوانِ نورس یعنی هشام بن حکم گفتگو کن. گفت: حاضرم، پس مرد شامی به هشام گفت: در باره امامت این مرد، یعنی حضرت صادق علیه السلام با من گفتگو کن. هشام چنان خشمناک شد که بر خود بلرزید، آنگاه رو به شامی کرد و گفت: ای مرد بگو بدانم آیا خدای تو برای بندگانش خیر اندیش تر است یا خودشان برای خود؟ شامی گفت: بلکه پروردگار من خیر اندیش تر است. هشام گفت: در مقام خیر اندیشی برای بندگانش در باره ی دین شان چه کرده است؟ شامی گفت: ایشان را تکلیف فرموده و برای آنان در باره ی آنچه به ایشان تکلیف کرده برهان و دلیل برپاداشته و بدین

وسیله شبهات ایشان را برطرف ساخته است. هشام گفت: آن دلیل و برهانی که برای ایشان به پا داشته چیست؟ شامی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هشام گفت: بعد از رسول خدا کیست؟ شامی گفت: کتاب خدا و سنت. هشام گفت: آیا امروز کتاب و سنت در باره ی آنچه ما در آن اختلاف داریم به ما سود می بخشد به طوری که اختلاف را از میان ما بردارد و اتفاق در میان ما برقرار سازد؟ شامی گفت: آری. هشام گفت: پس چرا ما و تو اختلاف کرده ایم و تو از شام به نزد ما آمده ای و گمان می کنی که به رأی خویش عمل کردن، راه دین است، در حالی که ما در یک رأی نیستیم و نتوانسته ایم در یک رأی باشیم؟ مرد شامی خاموش شد و در فکر فرو رفت. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چرا سخن نمی گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم ما اختلاف نداریم ، به دروغ سخن گفته ام، و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میان برمی دارد بیهوده سخن گفته ام، زیرا کتاب و سنت از نظر مدلول و مفهوم توجیهاتی مختلف دارند، ولی من همانند همین پرسش ها را از او می کنم. حضرت فرمودند: از او بپرس. پس آن مرد شامی به هشام گفت: چه کسی خیراندیش تر برای مردم است، خدای ایشان یا خودشان؟ هشام گفت: خدای ایشان. شامی گفت: آیا خداوند برای ایشان کسی را برپا داشته که ایشان را متحد گرداند و اختلاف را از میان شان بردارد و حق را از برای آنان از باطل آشکار کند؟ هشام گفت: آری. شامی گفت: آن کیست؟ هشام گفت: اما در آغازِ شریعت آن کس رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و اما پس از رسول خدا صلی الله علیه و آلهدیگری است. شامی گفت: آن کس دیگر که در حجت جانشین پیغمبر است

کیست؟ هشام گفت: در این زمان یا پیش از آن؟ شامی گفت: در این زمان؟ هشام گفت: این کسی که نشسته است- یعنی امام صادق علیه السلام- کسی که مردم از اطراف جهان به سویش رهسپار گردند و از روی دانشی که به ارث از پدر و جدّش به او رسیده از خبرهای آسمانی ما را آگاه می کند. شامی گفت: من از کجا می توانم این حقیقت را بدانم؟ هشام گفت: هر چه می خواهی از او بپرس. شامی گفت: جای عذری برای من باقی نگذاشتی و بر من است که از او بپرسم. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: ای مرد شامی من زحمت پرسش کردن را برای تو آسان می کنم و به تو خبر می دهم از جریان آمدنت و سفری که کردی. و ریز، ریز سفرش را بیان فرمودند. مرد شامی گفت: همه را راست گفتید و به حضرت ایمان آورد.(۱)

نقطه ی امید

ملاحظه می فرمائید که در کنار شریعت الهی یک مدیریت آسمانی نیاز است که از هر خطایی مصون باشد. اگر امروز به مردم دنیا بگوئیم آیا بهتر است یک دانشمند با فکر و اندیشه ی خود جهان را مدیریت کند یا کسی که معصوم است و هیچ خطایی ندارد و از همه ی ابعادِ بشریت آگاه است و قواعد و سنن عالم را می شناسد؟ حتماً خواهند گفت آن دومی را می خواهیم ولی مشکلشان آن است که تصور می کنند چنین افرادی وجود ندارند چون به حکمت الهی و نظام اَحسن باور ندارند. ابتدا باید اعتقاد به حکمت الهی و نظام اَحسن در نظام آموزشی ما نهادینه شود تا نظرها به

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۹۴.

مـدیریت «انسانِ کامـل» معطـوف گردد. بحث مـا نیز بیشـتر برای این است که جایگـاه انسـان کامـل را که مـدیریت جهـان را خداوند به عهده ی او گذارده بشناسـیم تا نقطه های امید جای خود را پیدا کنند و معلوم شود جهت اصـلاح بشـر به کدام سـو بایـد نظر کرد. حضـرت رضا علیه السـلام فرمودنـد: امامت خلافت خدا و رسول خدا صـلی الله علیه و آله «وَ مَقَامُ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ علیه السـلام وَ خِلَافَةُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهم السـلام» جریانی است که نمونه های آن را در تاریخ گذشته دیده اید. با شهادت امـام حسـین علیه السـلام ائمه علیهم السـلام چهره ی دیگری از امـامت را ظهور دادنـد و مـایه هـای فرهنگی امت اسـلام را که سخت توسـط امویان آسـیب دیـده بود ترمیم کردنـد. تا آنجایی که در زمان حضـرت صادق علیه السـلام جهان اسـلام به کلی تحت تأثیر مکتب امام صادق علیه السـلام است و به جهت حضور فعّال امامت است که خلیفه ی عباسی امام کاظم علیه السلام را به زنـدان می افکنـد به امیـد آن که از نفوذ فرهنگی ائمه علیهم السـلام بکاهد که چون موفق به آن کار نشدند به امام رضـا علیه السـلام رجوع کردنـد تا به بهانه ی ولیعهدی آن حضـرت به خود مشـروعیت دهند که البته مدیریت خاص حضـرت رضـا علیه السـلام مانع سوء اسـتفاده از آن حضرت شد. حرکت و مدیریت خاص ائمه علیهم السلام کار را به غیبت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه کشاند و ما هم اکنون در زمان غیبت آن حضـرت و با مدیریت خاصـی که اقتضای غیبت امام اسـت کـار را جلو می بریم تـا إن شـاءالله زمینه ای فراهم شود و امـام زمان عجل الله تعالی فرجه در زمان غیبتِ خود مـدیریتی إعمال فرمایند که جهانی شدن نهضت حضرت ذهن ها را به خود جلب کند و آمادگی ها به کمال خود برسد.

ص: ۶۴

از خود سؤال کنید چرا از یک مرحله ای به بعد ائمه علیهم السلام اصرار دارند وقت مدیریت سیاسی اجرائی آن ها فرا نرسیده است؟ با این که اصحاب ایشان اشکال می کردند چرا نمی آیید انقلاب کنید؟ باز امام می فرمودند وقتش نرسیده است. بعد مدیریت مرحله ی سوم فرا رسید و میدان مدیریت امام جواد علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام به شدت با مشکل روبرو شد و منجر به غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه گشت، و این خود یک نوع مدیریت است تا در شرایط خود ظهور پیدا بکند.

حضرت امام رضا علیه السلام امامت را مقامی می دانند که مربوط به افراد خاصی است با خصوصیاتی که فرمودند و لذا در ادامه می فرمایند: «إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ» امام، زمام و عنان دین و عامل نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است که جای بحث دارد.

خداوند به حقیقت انوار خاصی که از طریق ائمه علیهم السلام به جهان بشری مرحمت می فرماید ما را از معرفت و اطاعت و تبعیت این خانواده محروم مگرداند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی چهارم: برکات وجود امام و ضرورت آن

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

همـان طور که مستحضـرید حضـرت امـام رضـا علیه السـلام ذهن هـا را در موضوع امامت متوجه مقامی کردنـد که فوق العاده متعـالی است، تا اولاً: افق شخصـیت انسان ها به یک الگوی متعالی نظر کنـد، ثانیاً: معلوم شود که خداونـد برای راهنمایی بشـر نمونه هایی را پرورانده که هیچ ضـعف و نقصـی در شخصیت آن ها نیست و از نظر کمال انسانی در فعلیت محض قرار دارند. قرآن می فرماید: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»(۱) در روز قیامت هر امتی را با امامش می خوانیم. یعنی شخصیت هر کسی در امـام و الگو و تمنّا و غایت عینی او ارزیابی می شود، در قیامتی که محل نمایش شخصـیت حقیقی هر انسان است به این شـکل شخصـیت هرکس ظهور می کنـد. حـال یـک وقت مردم امـامی را که خـدا برایشان قرار داده است انتخاب می کننـد و الگوی شخصیتی خود را آن امام قرار می دهند و یک وقت فردِ عادی را

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

به عنوان غایت شخصیت خود می پذیرند و سعی می کنند شکل زندگی خود را با او منطبق کنند، در این صورت خود را در مرتبه ای متعالی تر از آن چه هستند قرار نداده اند و ثمره ای از زندگی زمینی خود نخواهند برد.

وقتی پذیرفتیم خداوند علاوه بر نبوت و شریعت، امامت را هم به بشریت داده تا همه ی زمینه های بلوغ او را فراهم کنده، دیگر غایت شخصیت خود را یک انسان عادی انتخاب نمی کنیم. زیرا در نظام اَحسن که خداوند حکیم خلق کرده آنچه که بهترین است خلق شده است و بهترین شرایطِ هدایت بشر آن است که علاوه بر مکتبی متعالی، نمونه های متعالی که نمونه ی فعلیت یافته ی آن مکتب است، دائماً مدّ نظر باشد. زیرا در شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر جنبه ی نبوت است که می درخشد و نوبت به نظر به جنبه ی امامت آن حضرت نمی رسد و ظهور نبوت اجازه به ظهور امامت و «هدایت به امر» نمی دهد. **۲۳** سال فعالیت برای طرح شریعت اسلام فرصت زیادی نیست که برای وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امکان داشته باشد نمونه های عملی زوایای اسلام را نشان دهند و چیزی را فروگذار نکنند. بر این اساس است که می گوئیم در نظام احسن حتماً بشر نیاز دارد که نهایی ترین شکل هدایت برایش محقق بشود.

نهایی ترین شکل هدایت آن است که شریعت به عنوان راه کار الهی در جمال انسان کامل صورت عملی و کاربردی به خود بگیرد و گرنه در همان حدّ نظری متوقف می شود و در همه ی مناسبات زندگی مسلمانان جریان نمی یابد. نمونه ی آن را شما در زندگی اکثر مسلمانان مشاهده می کنید که در عین پذیرش اسلام و قرآن هرگز اراده ای جهت حاکمیت

دین در نظام اجتماعی در آن ها ظهور نکرد و در طول سالیان طولانی حاکمان اموی و عباسی را که علناً مشروب می خوردند، تحمل کردنـد و در صـد ساله ی اخیر نیز با حاکمان سـکولارِ دست نشانـده ی غرب کنار آمدنـد. البته بعد از انقلاب اسـلامی تذکری جهت نفی این حاکمان در جهان اسـلام پدید آمد. در حال حاضـر هم که متنبه شده اند، عده ای می خواهند مدیریت کشور هـای اسـلامی را به صورت طالبـانیسم ادامه دهنـد که هیـچ نسـبتی بـا نظـام امامت نـدارد و عملاً از برکات چنان نظامی محرومند چون جایگاه امامت را نشناخته اند تا هرکس را به جای امام نپذیرند.

نمونه ی ساده و ملموس این تفاوت را در سـده ی اخیر می توانیـد مشاهـده کنیـد که آتاتورک در ترکیه جهت حاکمیت نظام لائیـک به میـدان آمـد و رضاخان را نیز با همان نیت در ایران به میـدان آوردنـد. ولی مسـلمانان در ایران به جهت نظر به مقام قدسـی امـامت، رضاخـان را تحمل نکردنـد و دولت انگلسـتان به جهت فشار افکار عمومی او را از ایران خارج کرد ولی مردم مسـلمان و بی امامتِ ترکیه هنوز هم نتوانسـته انـد آثار انـدیشه ی لائیکِ آتاتورک را از سـر خود باز کنند به جز در سال های اخیر، آن هم به جهت تأثیری که از انقلاب اسلامی گرفتند.

وقتی جبهه متفقین به ایران حمله کرد اولین هواپیما که بمب هایش را در شـمال ایران بر زمین ریخت، به جهت تنفر عمومی از حکومت رضاخـان، دولت رضاخان سـقوط کرد. او از تهران تا اصـفهان کف ماشـین سواری اش خوابیـده بود که کسـی او را نبیند، به کرمان رفت و از طریق بندرعباس از ایران خارج و به جزیره ی موریس تبعید شد و همان جا هم

مُرد. ملاحظه کنید چگونه فرهنگی که منور به نور امامت است، نمی تواند رضاخان را بپذیرد. نگاه شیعه به افقی است که برای ادامه ی اُنس با آن افق امثال رضاخان را مزاحم می بیند، چیزی که اگر جهان اسلام متذکر آن شود به سرعت به آن روی می آورد. کافی است سایه ی سیاه تبلیغات امویانِ دیروز و وهابیون امروز از ذهن ها و اندیشه های جهان اسلام برداشته شود. اگر با کوچک ترین حرکت شرایط عوض شود جهان اسلام به سرعت به اسلام امام خمینی«رحمه الله علیه» نظر می کند چون صورت کامل تری از اسلام است. حضرت امام رضا علیه السلام با توجه به این قاعده سخن می گویند که اگر جهان اسلام جایگاه امامت را بشناسد و متوجه باشد نبوت و امامت دو حقیقت هستند که باید به هر دوی آن ها ایمان داشت، به کلی نسبت به دینداری خود تجدید نظر می کند. همان طوری که در دوره ی معاصر بعضی از اندیشمندان اهل سنت تجدید نظر کردند.

امام؛ زمام دین

حضرت رضا علیه السلام در توصیف جایگاه امامت می فرمایند: «إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامُ الدِّینِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِینَ وَ صَلَاحُ الدُّنْیَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ» امام، زمام و عنان دین و عامل نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. حضرت موضوعاتی دقیق و کاربردی را مطرح می فرمایند تا روشن شود دین خدا بدون امام به درستی مدیریت نمی شود و به آن نتیجه ای که باید برسد نمی رسد. به این معنی امام «زِمَامُ الدِّینِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِینَ» است و این که می فرمایند: «صَلَاحُ الدُّنْیَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ» یعنی دنیا بدون امام به فساد

کشیده می شود. عنایت بفرمائید حضرت نفرمودند: دنیا بدون دین به فساد کشیده می شود، فرمودند امامت موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین می شود. پس ممکن است آداب دینی بین مردم باشد ولی نه دنیای آن ها اصلاح شده باشد و نه عزت آن ها تأمین گردد.

امروزه کشورهای مسلمان در عین آن که آداب مسلمانی را انجام می دهند بهره مطلوب را از مسلمانی خود نمی برند. این مشکل به خاطر آن است که کسانی پیشوایی جامعه را به عهده گرفته اند که هیچ جنبه ی قدسی در باطن خود ندارند. وگرنه مردم که چندان مقصر نیستند، مقصر اصلی کسانی اند که بدون داشتن شایستگی لازم رهبری جامعه ی اسلامی را به عهده گرفتند و مردم را فریب دادند و به همین جهت ائمه ی هدی علیهم السلام مردم را خیلی مقصر نمی دانند و به ما دستور دادند با مسلمانانِ غیر شیعه نیز مراوده داشته باشیم. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد کسانی که ولایت شما را قبول ندارند مسلمانند؟ حضرت فرمودند بله مسلمانند. دختر به آن ها بدهید و پسر از آن ها بگیرید و با آن ها زندگی کنید. منتها اگر امام معصوم در صحنه ی مدیریت جامعه بود مسلمانی آن ها به شکوفایی می رسید و عالی ترین بهره را از مسلمانی خود می بردند.

عرض بنده این است که دینِ منهای امامت نمونه اش آن چیزی است که شما امروز در کشورهای مسلمان ملاحظه می کنید. آیا مقصد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آوردن اسلام همین بود که فعلاً هست که در مصر و ترکیه و الجزایر و تونس با چنین حاکمانی امور خود را می گذرانند؟ این که چند فرقه در گوشه ای، بریده از جریان های اجتماعی به نورانیت اخلاقی دست

یافته اند که مقصد شریعت بزرگی مثل اسلام به حساب نمی آید، آن هم به طوری که آن فرقه ها امیدشان از این که اسلام بر کل جامعه حاکم بشود قطع شده و اسلام را فقط در امور فردی پذیرفته اند. مردم کشورهای اسلامی به خصوص شمال آفریقا بعد از این که امیدشان از این قطع شد که اسلام با حاکمان غیر سکولار در امور جامعه ادامه یابد، با ورود در حلقه های عرفانی، اسلام را در حدّ امور فردی پذیرفتند و سرنوشت مسائل آموزشی و صنعتی خود را به فرهنگ غربی سپردند که ذاتاً ضد دینی است. آن ها از این طریق خواستند لااقل خودشان را از ظلمی که در مدیریت جامعه اعمال می شد نجات دهند، مدیریتی که حاصل آن، این همه فسادی است که در کشورهای اسلامی جریان دارد.

شرایط طوری نیست که مردم با انگیزه ی حاکمیتِ دستورات دین سرنوشت جامعه ی خود را در دست داشته باشند. اکثریت بالإتفاق مردم مصر می خواهند گذرگاه رفح بر روی مردم مظلوم غزه باز باشد ولی اسرائیل و حسنی مبارک نمی خواهند. با توجه به امثال این امور است که حضرت می فرمایند تا امامت در صحنه نباشد دنیای مردم اصلاح نمی شود و مسلمانان عزت لازم را پیدا نمی کنند. عزت واقعی با حضور خدای عزیز محقق می شود، قرآن می فرماید: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمیعاً»(1) همه ی عزت از آن خداوند است پس اگر خداوند در صحنه ی مناسبات جامعه ظهور یابد عزت به صحنه می آید و این محقق نمی شود مگر از طریق امامی که واسطه ی فیض بین خدای عزیز و مردم است. آیا مصیبت از این بالاتر که

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۹.

مسلمانان به آن عزتی که خداوند وعده داده است هنوز نرسیده اند به جهت پیشوایانی که هیچ رابطه ای با خدای عزیز ندارند و عزت را در گناه می جوینـد؟ به تعبیر قرآن: «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ»(۱) عزت را با رجوع به گناه و معصیت خدا دنبال می کنند. و برای ساده ترین مسائل ملت باید دشمنان اسلام تصمیم بگیرند. آیا آثار جدا شدن از امامانی که خداوند برای جهان اسلام تعیین کرده از این روشن تر باید باشد؟

می فرمایند: «الْإِمَامُ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي» امام ریشه ی اسلام بالنده و شاخه ی سربلند آن است. اسلام یک حقیقت بالنده است که ریشه ی آن امام است همچنان که شاخه های اسلام از طریق امام سربلند می شود و گسترش می یابد. لذا وقتی امام از مدیریت جهان اسلام حذف شود دیگر برای اسلام نه ریشه ی پایداری می ماند و نه شاخه ی بالنده ای، درخت خشکیده ای می شود که بهترین تعبیر برای آن تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام است که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرْوِ مَقْلُوباً»(۲) اسلام را چون پوستین وارونه پوشیدند. که نه تنها دیگر گرم نمی کند، ترسناک هم خواهد بود. همه ی این تعبیرات برای آن است که روشن شود اگر جایگاه مسلمانی در عالم هستی می تواند جایگاهی بزرگ و شرافتمندانه باشد، آیا بدون حضور امامت رسیدن به چنین جایگاهی ممکن است؟ جایگاهی که بتوانیم با دینی ریشه دار و بالنده به سر بریم؟ اگر امام معصوم به عنوان تمنّای نهایی دینداری در جلوی

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۸، ص ۱۵۸.

چشمانمان نباشد نظرها به رضاخان و آتاتورک می افتد. تعجب نمی کنید چرا هنوز عده ای تحت عنوان سلطنت طلب از روزگار رضاخان یاد می کنند و یا بعضی از روشنفکرانِ ترکیه اصرار دارند سنت آتاتورک در ترکیه پابرجا بماند؟

بعد از حذف علی علیه السلام از صحنه ی جامعه، برای جامعه ای که شدیداً از نبودن چنین امامی رنج می برد، رهبرانی ساختند و به صورت تصنعی صفات و فضائل علی علیه السلام را به آن ها نسبت دادند(۱) و ای کاش با این کار مشکل جامعه حل می شد. از یک طرف روایت ساختند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: «خداوند هیچ چیز در سینه ی من نریخت مگر آن را در سینه ی ابابکر ریخت»، از یک طرف انس بن مالک می گوید: «در زمان خلافت ابابکر یک یهودی از او سؤالاتی کرد که او از جواب دادن عاجز ماند. مسلمانان خواستند به آن مرد یهودی آسیب برسانند که ابن عباس گفت: با این مرد به عدالت رفتار نکردید، اگر پاسخ او را دارید بدهید وگرنه او را به نزد علی ببرید تا پاسخ او را بدهد و علی علیه السلام پرسش او را جواب داد».(۲) نتیجه این می شود که جوانان اهل سنت، در چنین فضایی نمی توانند مزه ی امامت قدسی را بچشند. از ابی العدیس روایت شده: ما نزد عمر بودیم که مردی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»(۳) چیست؟ پس عمر با شلاق بر عمامه ی او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: «حروری»(۴)

ص: ۷۴

۱- به ترجمه ی الغدیر از علامه امینی«رحمه الله علیه» ج ۱۴، از صفحه ی ۱۱۵ به بعد رجوع شود.

۲- الغدیر، ج ۱۴، ص ۱۸.

۳- سوره ی تکویر، آیه ی ۱۶.

۴- حروری به معنی خارجی است.

هستی؟(۱)

و نیز از انس بن مالک روایت شده که عمربن خطاب صبیغ کوفی را به جهت سؤال از مشکله ای قرآنی آنقدر شلاق زد تا خون از پشتش جاری شد.(۲) در حالی که امیر المومنین علیه السلام می فرمایند: «سَلُونی قَبل أن لا تَسألونی، و لن تسألوا بعدی مثلی»(۳) سؤال کنید از من پیش از آن که از من نپرسید و هرگز بعد از من مانند مرا نخواهید یافت تا بپرسید. معلوم می شود امامتِ جامعه باید در اختیارکسی باشد که حتی اگر در وسط میدان جنگ از او در مورد توحید سؤال می شود نه تنها جواب می دهد، در جواب آن کسی هم که به طرف اشکال می گیرد مگر حالا ـ وقت این سؤال ها است می فرماید: ما جنگ می کنیم برای این که اندیشه ی توحیدی گسترش یابد.

وقتی به جملات حضرت رضا علیه السلام توجه شود می فهمیم هر بلایی بر سر جوامع اسلامی آمده به جهت عدم حاکمیت امام معصوم است و این طور نیست که بتوان برای جامعه، امام ساخت وگرنه با حاکمانی روبه رو می شویم که اگر از «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» از آن ها بپرسیم کتک می خوریم! آیا جوان اهل سنت حیران نمی شود که چگونه خلیفه ای که این همه فضائل برای او نقل کرده اند در مقابل ساده ترین سؤال این قدر خشم به خرج می دهد؟ مسلمانان برای بهره مند شدن از بهترین شریعت الهی نیاز به امامی دارند که قرآن از آن خبر داده و گرفتاری جوانان اهل سنت

۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۹، ترجمه ی الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۸۵.

۲- سنن دارمی، ج ۱، ص ۵۴.

۳- حاکم، مستدرک، ج ۲، ص ۴۶۶.

آن است که نمی دانند چگونه با این نیاز کنار بیایند و صفاتی را که شایسته ی امامت مسلمین است با چه کسانی تطبیق دهند. شاید بتوان گفت سخت ترین شرایط را در حال حاضر جوانان متدین اهل سنت دارند. دکتر ادریس حسینی از اساتید دانشگاه های تونس در کتاب «راه دشوار هدایت» چنین مشکلی را در مورد خودش ترسیم می کند و این که چه شد که بالأخره شیعه بودن را انتخاب کرد. شما خود را به جای جوانان اهل سنت بگذارید که می خواهند امام مسلمین، وارستگی های فوق العاده ای داشته باشد تا معنی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بر او تطبیق کند.

امام؛ عامل نجات از تحریف

از جملات حضرت رضا علیه السلام معلوم است که بشر به امامی نیاز دارد که عامل نظام مسلمین و عزّت مؤمنین باشد و محال است خدای حکیم در نظام اَحسن چنین نیازی را بی جواب بگذارد و لذا در ادامه می فرمایند: «بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَيْ ءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ» به وسیله ی امام نماز و زکات و روزه و حج کامل می گردد و بهره های طبیعت و صدقات، فراوان می شود و حدود و احکام الهی اجرا می گردد. وقتی امام در صحنه ی مدیریت جامعه نباشد کار به جایی می رسد که وقتی در جنگ جمل بعد از ۲۵ سال که صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام فاصله گرفته اند، به امامت آن حضرت نماز می خوانند، عمران بن حصین از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «صَلّى عَليٌّ عَلَيْنا بِالْبَصْرِهِ فَقال: ذَكَّرَنا هذا الرّجل صَلاةً كُلُّنا نُصَلِّيها مَعَ

رَسول الله صلی الله علیه و آله» یعنی؛ با علی علیه السلام در بصره نماز خواندیم، نماز او طوری بود که یادمان آمد آن نمازی را که با رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواندیم.(۱) چون در مدتی که گذشته بود نماز هم به معنی واقعی اش از صحنه ی زندگی مردم خارج و به فراموشی سپرده شده بود، به طوری که شهاب الدّین زهری از علماء اهل سنت و از تابعین می گوید: «دخلتُ علی اَنَسِ بن مالک بدمشق وَ هُوَ وَحْدَه یَبْکی» در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم که به تنهایی در حال گریه بود. پرسیدم چرا گریه می کنی؟ گفت: «لا اعرفُ شَیْئاً مِمّا کانَ علی عهدالنّبی صلی الله علیه و آله الاّ الصّلاه وَ قد ضُیِّعَت» از آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی جز نماز نمی دیدم که آن را هم از بین بردند.(۲) یعنی؛ نمازی که امروزه خوانده می شود سنخیتی با نماز پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

محمدبن ادریس شافعی از وهب بن کیسان نقل می کند که می گوید: «کُل سُنَّهٍ مِنْ سُنَنِ رَسُول الله قَد خُیِّلت حَتَّی الصَّلاه»(۳) بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، تمام سنت های ایشان دستخوش تغییر شد، حتی نماز. یعنی کسی نبوده تا با اعمال خود نشان دهد نماز اصلی چگونه است. آنچنان همه چیز تغییر کرد که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام در هنگام خلافت، امام حسن علیه السلام را می فرستند که به مردم بگویند خواندن نماز تراویح به جماعت بدعت است و ریشه در کتاب و سنت ندارد، مردم فریاد می کنند: «وا سُنّتا عمرا، وا سُنّتا عمرا» وای که سنت عمر دارد از بین می رود.

۱- صحیح بخاری، ج ۱ ، ص ۲۰۰، حدیث ۷۸۴.
۲- موطأ مالک، ج ۱، ص ۹۳.
۳- الاُم، ج ۱، ص ۲۰۸.

یکی از بهترین برکـات وجود امـام آن است که مـانع ورود تحریف در دین می شود چون نمونه ی درست هر عمـل شـرعی را می داند و می نمایاند. مثل این که سـفیدی های اشیاء را با یک پارچه ی کاملاً سفیدِ پاک ارزیابی کنیم ولی اگر آن پارچه از میـان رفت، دیگر نمی توان سـفیدی هـا را درست ارزیابی کرد. پس این طور نیست که بگوئیم امام باشـد یا نباشـد ما بایـد دو رکعت نماز صبح بخوانیم و می خوانیم. واقعاً با در صحنه نبودن امام معصوم حقیقت نماز و حقیقت سایر عبادات گُم می شود. همین طور که امروز حتی در جهان شیعه صورت حقیقی نماز گم شده و صورت ضعیفی از آن مانده که باید بسیار رشد کند، چه از نظر ظاهر و حفظ آداب و چه از نظر محتوا و حضور قلب. چقدر بی امامی سـخت است زیرا آدم نماز را هم از دست می دهـد، همین را قیـاس کنیـد برای سـایر اعمال عبادی. به فرمایش علمای اخلاق، کمال ذکر در رکوع و سـجود سه مرتبه است، مگر در موارد اضطرار.(۱)

گویا سال هاست که ما در حالت اضطرار هستیم. شاکی هستیم

ص: ۷۸

۱- البته عنـایت داشـته باشـید که فتوای اکثر مراجع آن است که یک ذکر در رکوع و سـجده کافی است ولی علمای اخلاق با نظر به کمـال رکوع و سـجده، گفتن سه ذکر را توصـیه می نماینـد. همان طور که در روایات زیر ائمه معصومین علیهم السـلام متـذکر می شونـد و اکمـل از آن را هفت بار گفتن ذکر سـجده و رکوع می داننـد. از امام صادق علیه السـلاموارد شـده: چون پیامبر به معراج رفتند و در محضر خدا به نماز ایستادند، تکبیر گفته و حمد و توحید خواندند. پس «أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ ارْکَعْ لِرَبِّکَ یَا مُحَمَّدُ فَرَکَعَ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ وَ هُوَ رَاکِعٌ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ فَفَعَلَ ذَلِکَ ثَلَاثاً ثُمَّ أَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ أَنِ ارْفَعْ رَأْسَکَ یَا مُحَمَّدُ فَفَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله فَقَامَ مُنْتَصِباً فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ أَنِ اسْجُدْ لِرَبِّکَ یَا مُحَمَّدُ فَخَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیـه و آله سَاجِداً فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی فَفَعَلَ ذَلِکَ ثَلَاثاً.» (الکـافی ط- الإسـلامیه؛ ج ۳، ص، ۴۸۶)خداوند به حضـرت وحی فرمود که برای پروردگارت رکوع کن. پس حضـرت به رکوع رفتند و خداون به او فرمود بگو «سـبحان ربی العظیم و بحمده» و پیامبر سه بار آن ذکر را تکرار کردند و خداوند دسـتور داد به سـجده روند و بگویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و رسول خدا آن را سه بار تکرار کردند. حضـرت باقر علیه السـلام در بیان حد رکوع و سـجود فرمودند: در رکوع سه مرتبه بگو «سـبحان ربی العظیم و بحمـده» و در سـجود نیز سه مرتبه بگو «سـبحان ربی الاعلی و بحمده». پس اگر کسـی یـک بـار از آن را کم کنـد یـک سوم نمـاز خود را ناقص کرده و اگر کسـی دو بار از آن را نگویـد دو سوم نمازش را نـاقص نموده. (الکافی، ج ۳، ص، ۳۲۹). امـام صـادق علیه السـلام می فرماینـد: «فِی الرُّکُوعِ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ فِی السُّجُودِ سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَی الْفَرِیضَهُ مِنْ ذَلِکَ تَسْبِیحَهٌ وَاحِدَهٌ وَ السُّنَّهُ ثَلَاثٌ وَ الْفَضْلُ فِی سَبْعٍ») تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۷۶)یک مرتبه گفتن اذکار رکوع و سجده فریضه است و سه مرتبه گفتن سنت است و بهتر آن است که هفت مرتبه گفته شود.

که بـا این نمازهـا تـاجی به سـر خود نزدیم، نمی گوئیم اگر نمـاز را احیـا کنیم چه تاج ها به سـرمان خواهیم زد و به تعبیر امام صادق علیه السلام ملائکه با ما مصافحه می کنند. در حال حاضر وظیفه ی ما این است که روحیه ی اصلی شیعه را که برگشت به معنویت است بیشتر دنبـال کنیم و به جـای آن که عبـادات خود را با شـتاب و عجله انجام دهیم تا به کارهایمان برسـیم، کار اصـلی خود را اُنس با حق بـدانیم و در آن مـدتی که مشـغول عبادت هستیم همان را کار اصـلی خود به شـمار آوریم. و از این طریق زمینه ی نزدیکی به اولیاء خدا را در زندگی و روح و روان خود فراهم کنیم.

برکات حاکمیت امام معصوم

حضـرت می فرماینـد: به کمـک وجود مبارک امام، نماز و زکات و روزه و حـج و جهاد کامل می گردد و انسان ها بهره های لازم را از آن عبـادات می برنـد، «وَ تَوْفِيرُ الْفَيْ ءِ وَ الصَّدَقَاتِ» امام، عامل فراوانی غنائم و بهره های زمین خواهـد بود واگر امام در صحنه ی امور مردم نقش داشته

باشد وجود معنوی امام موجب می شود تا صدقات فراوان شود و روحیه ی حرص و بخل، به ایثار و از خودگذشتگی تبدیل گردد. در ابتدای انقلاب اسلامی تا حدّی چنین روحیه ای را تجربه کردید که واقعاً مردم به اقل مایحتاج خود قانع بودند و بیشترِ حرف افراد این بود که وقتی همه داشتند ما هم باید داشته باشیم. این روحیه ی الهی به جهت توجه به شخصیت روحانی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» بود که بهره ای از نور امام معصوم نصیبشان شده بود، دیدیم چگونه صدقات گسترش پیدا کرد و مستضعفین در آن فضا توانستند نیازهای اولیه ی خود را تهیه کنند و فاصله ی طبقاتی کاهش یافت. از دیگر برکات وجود امام: «وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ» حدود الهی در مسیر خودش قرار می گیرد و احکام الهی به خوبی اجراء می شود. درست است در زمان غیبت همه وظیفه داریم حدود و احکام الهی را جاری کنیم ولی اگر امام معصوم در میان باشد شیرینی خاص خود را دارد و نحوه ی اتصال احکام و حدود الهی به آسمان معنویت برای همه ملموس خواهد بود، چون از یک طرف با احکامی روبه رو هستیم که از آسمان نازل شده و از طرف دیگر با امامی روبه رو هستیم که واسطه ی فیض الهی است تا زمین و زمینیان را به آسمان متصل گرداند.

از دیگر برکات وجود امام «وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ» کنترل مرزهای کشورهای اسلامی است از تجاوز دشمنان اسلام. اساتید تاریخ می فرمودند در سیصد ساله ی اخیر هر وقت به ایران حمله شد یک قسمت از کشور رفت، در تنها حمله ای که چنین نشد، دفاعی بود که بعد از انقلاب اسلامی، روحانیت، مردم را با انگیزه ی دینی به دفاع دعوت کردند. زمانی

که شاهان تصـمیم گیرنـده بودنـد، دشـمنان به امیـد تجاوز به خاک ایران حمله می کردنـد و موفق می شدند، حتی اگر اندک پیروزی نصـیب شاهـان و سـرداران می شـد وقتی بود که پـای اسـلام و روحانیت در میان می آمـد. در جنگ ایران اسـلامی با صدام با این که چندین کشور با ما به طور مسـتقیم و غیر مستقیم می جنگیدند ولی چون برکات امامان شیعه از طریق ولی فقیه در میـان بود، دشـمن ناکام و ذلیل شـد. وقتی امام حاکمیت جهان اسـلام را در اختیار نـدارد کار به آنجا می کشـد که بعـد از جنـگ جهـانی، اروپایی ها شـهرهای تحت نظر امپراطوری عثمانی را مثل یک کیک بین خود تقسـیم کردنـد و برای هر جایی یک والی دست نشانده گماردند تا برنامه ی کفر جهانی را بر مردم مسلمان تحمیل کند، این ها همه نتیجه ی بی امامی است.

حضـرت رضا علیه السـلام می فرمایند: «الْإِمَامُ یُحَلِّلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ یُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ یُقِیمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ یَذُبُّ عَنْ دِینِ اللَّهِ وَ یَدْعُو إِلَی سَبِیلِ اللَّهِ» امام، حلال خـدا را حلال و حرام او را حرام و حـدود الهی را پابرجا می نماید و از دین الهی دفاع می کند و مردم را به راه خداونـد دعوت می نماید. تا امام در میان نباشد آن طور که باید و شاید دسترسـی به حلال الهی نه تنها محقق نمی شود بلکه تأثیرگذار نیست. حدود الهی آن طور که باید و شاید اقامه نمی شود و نتیجه ای که باید اقامه ی حدود در بر داشته باشد، در بر نخواهد داشت. یقیناً اگر به لطف الهی جهان تشیع هرچه بیشتر به سوی فرهنگ ائمه علیهم السلام برمی گشت بسیاری از این گناهـان در میـان نبود چون وقتی احکـام الهی در شـرایط خودش جاری شود تأثیر می کنـد ولی چون فرهنگ عمومی آن طور که باید و شاید به اجرای حدود الهی باور ندارد، تأثیر آن

کم است. در حکومت حضرت علی علیه السلام آن طور بود که طرف می آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و تقاضا می کرد حدود الهی را بر او جاری کنند، چون می فهمید چه برکاتی در اجرای حدود برای خودش و برای جامعه هست. ابتدا باید نگاه ها به احکام الهی درست بشود تا نور اسلام بر جان ها بدرخشد و مردم در مسیر تعالی سیر کنند تا معنی گناهان معلوم شود، آن وقت است که حدود الهی که در ازاء گناهان باید جاری شود معنی خود را می یابد. تصور نکنید کار به همین اندازه است که ما فعلاً می شناسیم.

اگر بتوانیم جایگاه امام و ضرورت حضور امام را در جامعه مان متذکر شویم نظرها به ضرورت ولایت فقیه نیز شدیدتر می شود و به همان اندازه زمینه ی بسیاری از گناهان از بین می رود. بنده نمی توانم باور کنم در خانواده ای اعتقاد به ولایت فقیه نباشد و جز شیطان حکومت کند. یک وقت عده ای نمی فهمند با چه چیزی مخالف اند آن ها بحثشان جدا است ولی یک وقت می فهمند دارند با فقیهی که در صدد است حکم خدا را حاکم کند، مخالفت می کنند، این ها بخواهند و یا نخواهند راه ورود شیطان را به زندگی خود باز کرده اند. می گویند ما آخوندها را قبول نداریم غافل از آن که به حکم خدا پشت کرده اند و عنان همسر و فرزند خود را به شیطان سپرده اند. این یک مسئله ی سیاسی نیست، یک مسئله ی شرعی و سلوکی است. در حالی که اگر آرام آرام دستورات و رهنمودهای وَلی فقیه که پرتوی از نور ولایت امامت است، در خانواده ها تجلی کند به همان اندازه دل ها به سوی نور امام معصوم گشوده می شود و رفتار همسر و فرزند چنین خانواده ای زمین تا آسمان با خانواده ای که نسبت به ولایت

ص: ۸۲

فقیه بی اعتقاد است فرق می کند، مگر معنی برکات امامت چه چیز باید باشد؟ اگر همین روحیه در بازار و اداره ی ما گسترش پیدا کند تصور کنید چه اندازه گناه دفع می شود و حدود الهی ظهور خواهد کرد.

حضرت در ادامه می فرمایند «وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ» امام از دین خدا دفاع می کند چون دین را می شناسد و می داند پایگاه آسمانی آن کجاست. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» مکرر می فرمودند: این غصه را کجا ببریم که نگذاشتند پیامبر و ائمه علیهم السلام حکومت کنند تا ما یاد بگیریم. درست است که در حال حاضر فقهای عزیز و رهبری تلاش می کنند حکم خدا را حاکم کنند ولی این در آن حدّ است که از سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام باقی مانده و این همه ی مطلب نیست، بسیاری از خطوط کلی که باید ظهور می کرد امکانِ ظهور نیافت. مثلاً امام خمینی«رضوان الله علیه» خط دفاع از دولتی را که در نظام اسلامی رأی می آورد نشان دادند و مقام معظم رهبری«حفظه الله» می فرمایند: این خط را ما از امام گرفتیم و روی آن ایستادیم، برکاتی هم در پی داشت و دارد. حال اگر امامان معصوم فرصت حکومت داشتند و خطوط اداره ی کشور اسلامی را با جوانب بیشتر روشن می کردند، در نظر بگیرید چه برکاتی در پی می داشت. نمونه ی دیگر این که حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در یک ادبیات خاصی که در تاریخ گذشته ی این ملت سابقه نداشت فرمودند: ملاک رأی مردم است و با طرح این اصل، انقلاب اسلامی در تاریخ معاصر به خوبی جلو آمد. ارزش این سخن وقتی روشن شد که بوشِ پسر انقلاب اسلامی را متهم کرد که نظامی مردمی و دموکراسی نیست و نهادهای غیر مردمی بر سرنوشت مردم

ص: ۸۳

حاکم اند و آمریکا وظیفه دارد مردم ایران را از زیر حاکمیت رهبران مذهبی ایران آزاد کند، لذا نقشه ی حمله به ایران را طراحی می کرد. البته کار آن ها نگرفت و مورد تمسخر دنیا واقع شدند که آمریکا از کشورهایی حمایت می کند که تا به حال یک انتخابات نداشته در حالی که در ایران هر یک سال یک انتخابات برگزار شده است. در نظر بگیرید اگر امام خمینی«رضوان الله علیه» این خط را پایه گذاری نمی کردند چه اندازه دشمنان انقلاب در برنامه های خود موفق بودند. امام از همان اولِ انقلاب به فکر شکل دادن به نهادهای مردمی، مثل مجلس و ریاست جمهوری بودند تا انقلاب امکان ادامه ی خود را در تاریخ معاصر داشته باشد. در حالی که در آن زمان مردم طوری به امام خمینی«رضوان الله علیه» ارادت داشتند که هرکس را ایشان تعیین می کردند می پذیرفتند ولی خودِ ایشان نظرشان آن بود که کارها باید به دست مردم باشد. این ها نمونه است تا روشن شود اگر امام معصوم در میان بود نقش ایشان در جهت دهی جامعه چه اندازه می توانست تعالی بخش باشد و این نشان می دهد دفاع از حدود کشورهای اسلامی و راهنمایی و جهت دهی آن ها فقط با یک قلب فوق العاده نورانی امکان دارد و هرجا ما نتوانستیم اسلام را درست حفظ کنیم آن جایی بوده که از امامت فاصله گرفتیم. و جایی که توانستیم به وسیله ی ولایت فقیه به فرهنگ امامت نزدیک شویم به همان اندازه در دفاع از اسلام موفق بودیم.

خداوند به لطف خودش هر چه زودتر جامعه ی اسلامی را از برکات وجود مبارک امام عصر عجل الله تعالی فرجه برخوردار بفرماید.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۸۴

جلسه ی پنجم: امام؛ عامل جهت دهی به اسلام و مسلمین

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

از خصوصیات امامان معصوم این است که در هر شرایطی دو چیز را به ما متذکر می شوند، یکی این که چه چیزهایی اسلام نیست و به اسم اسلام مطرح است و دیگر این که چه چیزهایی اسلام هست، هرچند که تبلیغات کفر بخواهد آن ها را در حجاب ببرد و از اسلام جدا کند. نمونه ی آن را در سیره ی حضرت رضا علیه السلام ملاحظه کنید که در آن غوغایی که بنی عباس به پا کردند تا پیام فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در بین صدای بقیه ی مکتب ها و ادیان گم بشود چگونه عمل کردند. تاریخ گواه است که در زمان حضرت رضا علیه السلام سران تمام فرقه ها در شهرهای مهم کشور اسلامی جمع بودند – چه در بغداد و چه در خراسان – اعم از رومی و هندی و برهمنی و بودایی و مسیحی و یهودی و ملحد و انواع فرقه های اسلامی مثل اشعری و معتزله، و دولت هم آن ها را تقویت می کرد تا آنجایی که راوی

می گوید رفتم با خلیفه دیدار کنم دیدم یکی از مقربان دربار، انسان گبر و بی دینی است.

یکی از روش های دشمنان حقیقت این بوده که برای این که صدای یک تفکر به گوش کسی نرسد، بدون آن که مانع اظهار آن شوند، آنقدر تفکرسازی می کردند که آن صدا در انبوه صداها گم شود. ولی این شما و این هم تاریخ، آنچنان وجود مقدس حضرت رضا علیه السلام در آن فضا درخشیدند که نتیجه عکس شد و صاحبان سایر ادیان و افکار به حضرت گرایش یافتند تا آنجایی که در آن مناظره ای که حضرت با «جاثلیق» رهبر مسیحیان بغداد در مقابل مأمون دارند، جاثلیق می گوید: «قسم به حق که گمان نمی کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد»[(۱)] حضرت در آن جلسه، رهبر یهودیان یعنی رأس الجالوت را شاهد می گیرند، ابتدا از او می پرسند آیا تو به انجیل علم داری؟ می گوید بله. می فرمایند من با جاثلیق براساس انجیل خودشان مناظره می کنم و تو شاهد باش اگر خلاف آن سخنی گفتم تو تذکر بده، و مناظره با حیرت حاضران به نفع حضرت تمام شد. درخشش شخصیت حضرت رضا علیه السلام در آن زمان طوری است که اسلام به معنای واقعی آن یعنی اسلام اهل البیت علیهم السلام معرفی می شود. وقتی رهبر کاتولیک ها و رهبر یهودی ها نظرشان به حضرت، همراه با احترام شد دیگر فرقه ها ی ضعیف حرفی برای گفتن ندارند و نقش تاریخ سازی حضرت رضا علیه السلام آن شد که میدانی برای اظهار اندیشه ی یهودی و

۱- «سیره ی پیشوایان»، مهدی پیشوایی.

مسیحی نماند. این است معنی آن که گفته می شود امام مجسمه ی هدایت به سوی حقیقت است و موجب هدایت تشریعی و تکوینی شیعیان می شود.

امامان تئوریسین های بزرگ دین نیستند، حتی نمی توان آن ها را دانشمند به عنوان عالم به علم حصولی دانست، آن ها یک حقیقت اند، حقایقی که درجه ی وجودی شان از ملائکه هم بالاتر است. ظهورشان در مسائل اجتماعی طوری است که روبه روی کفر می ایستند و به آن میدان نمی دهند. عالمان دین شناسی هستند که چون قلبشان عین ایمان است به معنی واقعی می توانند روبه روی کفر بایستند. ما نباید امام را در آن حد که جاثلیق می فهمد بفهمیم. جاثلیق می گوید چه دانشمند بزرگی! ولی امام ما خیلی بالاتر از این حرف ها است، مجسمه ی هدایت تشریعی و تکوینی است. ائمه علیهم السلام هم با روایاتشان ما را هدایت می کنند و هم با ارادتی که به آن ها پیدا می کنیم به نحو تکوینی به نور عصمتشان نزدیک خواهیم شد و از گناه متنفر می شویم تا آن جایی که اگر به لطف الهی به نور عصمتشان نزدیک شویم اصلاً گناه به سراغمان نمی آید.(۱)

کسی که ارادت و محبت به این ذوات مقدس پیدا کند نوری از آن طریق به سراغش می آید که نه تنها آثار گناهان از قلب او می رود بلکه دیگر گناه به سراغ او نمی آید. عصمت ائمه علیهم السلام به عنوان یک حقیقت نوری چیز عجیبی است. آیه ی

۱- قرآن در رابطه با حضرت یوسف می فرماید: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» این چنین گناه و زشتی را از او برگرداندیم. به این معنی که خداوند گناه و فحشاء را از آن حضرت دور نمود.(سوره ی یوسف، آیه ی ۲۴)

«أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ»(۱) راز عصمت را می گشاید و می فرماید: خداوند به امامان فعل خیر را وحی می کند در نتیجه شخصیت آن ها سراسر خوبی و خیر می شود و نفس ناطقه شان عین عصمت می گردد.

نزدیکی به عصمت امام علیه السلام

ائمه علیهم السلام در راستای عصمتِ نفس ناطقه شان به هرکس نظر کنند پرتو نوریِ نفسِ ناطقه ی امام نفس ناطقه ی آن فرد را تحت تأثیر خود قرار می دهد. ارادت به این خانواده با وسعتی که نفس ناطقه ی هر انسانی به عنوان روح مجرد دارد، موجب تماس با روح آن عزیزان می شود. می دانید که روح هر انسانی به گسترد گی هستی است، روح شما در تمام عوالم غیب بذاته حاضر است.(۲)

اگر انسان بتواند با ارادتی که به امامان دارد به نور حضرات نظر کند و با توجه قلبی به سوی آن مقام سیر کند آرام آرام از آن نور بهره می گیرد و می فهمد معنی امام در هستی چیست. بر این اساس است که می گویند تا کسی از طریق ارادت و محبت به امام نزدیک نشود هنوز امام را نشناخته زیرا شناخت حُبّی چیزی بالاتر از آن عقیده ای است که از طریق کتاب و مدرسه به دست می آید. باید با ارادت قلبی به محضر امام رفت تا امام نور عصمت خود را به ما بشناسانند. در آن حال انسان قلباً احساس می کند در محضر حضرت حاضر است و با توجه به وسعت نفس ناطقه ای که هر انسانی دارد، با سیر به سوی امام، امام با نور خود یک نحوه

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.
۲- به کتاب «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» از همین مؤلف رجوع شود.

عصـمت به جان شـما متجلی می کنند. آن گاه می یابید که به لطف الهی مبادی میل شـما عوض شد. باید بدانیم از امامان می توانیم استفاده ی فوق العاده ای ببریم، استفاده ای در حدّ نزدیک شدن به نور عصمت و باید بدانیم ارادت به وجود مقدس آن ها موجب هدایت قلبی خواهد شد، چیزی که متأسـفانه دنیای امروز از آن محروم است زیرا ساحت تفکر جهانِ امروز نتوانسـته تا این جاها بیایـد که متوجه شود یک نوع ارتباط خاصـی می توان با ذوات مقـدس انسان های معصوم پیـدا کرد تا روح انسان منور به نور عصمت آن ها بشود.

حضـرت امام رضا علیه السـلام با طرح دلایل قرآنی فرمودنـد: مگر می شود آدم های عادی امام انتخاب کنند؟ مگر امام صـرفاً یک آدم خوبی است که بگوئیم مردم بنشـینند این آدم خوب را پیدا کنند. حضـرت روشن فرمودند امام یک حقیقت آسمانی است و موضوعِ انتخـاب امام موضوعی نیست که بشـر بتوانـد در آن حوزه وارد بشود. فرمودنـد: با امام نماز و زکات و روزه و حـج و جهـاد کامـل می شود. به عبارت دیگر مقام آرمانی هر حقیقتی و هر وظیفه ای امام است و او با نور وجود خود ما را به سوی آن حقیقت رهنمون می شود. مثل این که بشر بهترین سیبی را که ممکن است در دنیا به وجود آید بیابد، در آن صورت هر باغبـانی تلاش می کنـد تـا سیب هایش به آن نهایی ترین سـیب نزدیک شود و از این طریق مسـیر پرورش سـیب برای هر باغبانی مشـخص می شود و سـعی می کند طوری درخت های خود را پرورش دهد که به دادن آن سـیب نزدیک شوند، دیگر این مشکلش حل می شود که نهایت پرورش درخت سیب کجا است. در سیر به سوی

معنویات مشکل وقتی پیش می آید که ما ندانیم کدام افق را مد نظر قرار دهیم و به سویش حرکت کنیم تا تمام ابعاد ما به ثمر برسد.

اساسی ترین قسمتی که اگر خداوند بشر را به سوی آن راهنمایی نکند نمی تواند از شریعت الهی بهره ی لازم را ببرد نمونه ی عینی دینداری است تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»(۱) اگر کسی در حالی بمیرد که هنوز امام زمان خود را نشناخته است - در عین داشتن قرآن و انجام عبادات- به مرگ جاهلیت مرده است. مشکل ما همین جا است که ابعادی داریم که یا از آن ها بی خبریم و یا جایگاه صحیح آن ها را نمی شناسیم. ما عرفای خوبی داریم که زحمت ها کشیده اند و کارهای عجیبی هم می کنند. ولی اولین سؤالی که برای خودشان و مریدانشان هست این است که آیا به انتهای منزل مطلوب رسیده ایم؟ و اگر نه، چه منازلی است که باید طی کرد؟ آیا واقعاً این هنر است که افراد بتوانند پیش گویی کنند و بدانند چند سال دیگر چه می شود ولی در معرفت به «الله» علم کافی نداشته باشند؟ چرا خداوند در معرفی دین خود به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ»(۲) پیامبر بگو راه من این است که به «الله» می خوانم. آیا این نشان نمی دهد که کمال انسان به معرفت به «الله» است؟ ما امروزه مرتاض هایی داریم که به واقع کارهای محیرالعقولی انجام می دهند ولی اگر به آن مرتاض بگویید شما بی نهایت ابعاد دارید که باید آن ها را تکامل ببخشی تا محل پذیرش

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰.

۲- سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۸.

تجلی اسماء الهی شود، آیا می فهمد تا بخواهد عمل کند؟ ابعادِ بی نهایت انسان با تأسی به چنین مرتاضانی کامل می شود و یا با کسی که کامل ترین انسان است؟ آن مرتاض پیشوای خود را چه کسی گرفته جز مرتاضی که همین کارهای او را بهتر انجام می دهد؟ او می تواند در طبیعت و در حیوانات تصرف بکند. یکی از آن ها در شهری که پلنگ زیاد حمله می کرد جسد خود را در دروازه ی شهر قرار داده بود و رفته بود و همین امر مانع حمله ی پلنگ به آن شهر می شد. بسیار خوب، مگر کار انسان ها در این دنیا باید این نوع کارها باشد و یا متأسفانه مثل «جان لاک» و «مونتسکیو» و «ژان ژاک روسو» تئوری بدهیم که بشر چگونه زندگی دنیایی خود را به راحتی طی کند بدون آن که شایسته ی زندگی ابدیت خود شود؟ نتیجه چه شد؟ اگر سیصد سال پیش گفته می شد تئوری های دنیای مدرن نتیجه ای برای بشر ندارد، سخت با او مخالفت می کردند ولی آنچه برای یک عده ای از اول معلوم بود برای عده ای پس از چندین نسل معلوم شد. یک چیز در همه ی این امور روشن است و آن این که هر جا افق نهایی افراد، امامی معصوم نباشد به پوچی می رسند، حال چه دستورات شریعت را اجرا کنند و چه نسبت به آن بی تفاوت باشند، در هر صورت زندگی شان به مرگ جاهلیت ختم می شود.

اخیراً مقاله ای از یک شاعر مصری خواندم که نوشته بود: «ای مصر، ما امید داشتیم که تو اسلام را به درخشش در آوری و ما را آبرومند کنی، امیدمان نسبت به تو ناامید شده. امیدمان به تهران است». چرا شیعه در عرصه های بزرگ می تواند تاریخ ساز باشد؟ آیا این به جهت فرهنگ

ص: ۹۱

امـامت نیست؟ وقتی تمنـای ملتی و عـالی ترین نحوه ی بودنش غیر از بودنی همچون بودن بـا امام معصوم باشـد هر کاری می خواهد بکند، با پوچیِ فعالیت های خود روبه رو می شود، چون فرهنگ اهل البیت علیهم السـلام یک فرهنگ خاص است که با «وجودِ» حقیقت مرتبط است. هیـچ یک از خلفای سه گانه ی اهل سـنت ادعا ندارند که معصوم اند، حال سؤال این است که آیـا خداونـد برای این که صورت نهـایی شـریعت در افق زنـدگی بشـر نمایش داده شود به ما کمک نمی کنـد و با پرورانـدن امـامی معصوم این نقیصه را برطرف نمی نمایـد تـا حلال و حرام الهی در مسـیر خود قرار گیرد؟ آیا جز این است که اگر امام معصـومی در افـق یـک جـامعه ی دینی ظهور نداشـته باشـد آن جـامعه منحرف می شود و به انواع تحریفـات دینی گرفتـار می گردد؟ تعجب نکنید چرا امام رضا علیه السـلام می فرمایند: با امام، حلال خدا حلال و حرام خدا حرام می شود. چون حضـرت به نقش و نتیجه ی این دسـتورات نظر دارنـد و متـذکر می شونـد بدون امام نتیجه ای حاصل نمی شود تا آنجایی که مسـلمانانِ نمازخوان حضـرت سـید الشـهداء علیه السـلام را به قتل می رسانند. در حال حاضـر مگر در جوامع اسلامی به ظاهر حلال خدا حلال نیست، ولی فایده ندارد و به وضع مطلوب نرسـیده و جهت ملت را به آن مسـیری که باید ببرد نبرده است، گرفتار حسنی مبـارک می شونـد که برای رضـایت اسـرائیل مردم مسـلمان غزه را از ارتبـاط بـا مردم مصـر محروم کرده تـا در نهایت سـختی زنـدگی کنند. به همین جهت حضـرت می فرمایند: «وَ یُقِیمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ یَذُبُّ عَنْ دِینِ اللَّهِ» امام موجب می شود تا حدود الهی اقامه شود و از دین الهی دفاع گردد.

ص: ۹۲

بنـده معتقـدم یکی از نکـاتی که با توجه به این نوع روایات نصـیب انسان می شود شـعور دقیقی است که بر اساس آن جایگاه دسـتورات الهی را می شـناسد و می فهمد اگر اسـلامِ کشورهای عربی نتیجه بخش نیست چون آن اسـلام در جایگاه خود قرار نـدارد. امامت جایگاه احکام را در کنار انجام احکامِ روشن می کند. اطلاع دارید که حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» به احمـدآقا«رحمه الله علیه» گفته بودنـد اگر سـرود «ای مطهر» را که تلویزیون جمهوری اسـلامی پخش می کرد، دولت سـعودی پخش کنـد می گویم حرام است. چون در نظـام اسـلامی جهت گیری هـا جهت گیری های خاص است. آن چیزی که ممکن است در کشور سعودی موجب سوء استفاده شود اینجا نه تنها آثار منفی ندارد بلکه آثار مثبت هم دارد. اگر همین موسیقی در فضایی که سعودی ها ایجاد کرده اند پخش شود موجب برآورده شدن اهدافی می شود که آن اهداف باطل است. ولی همان موسیقی را اینجا پخش می کنی با آن محتوا، نتیجه اش برآورده شدن اهدافی می شود که تفکر شـهید مطهری«رحمه الله علیه» شکوفا می شود و یاد او در قلب ها نهادینه می گردد.

شناخت جایگاه احکام الهی یک شعور امامتی است. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» قبل از انقلاب اسلامی شرکت زنان در انتخابات را حرام می دانسـتند ولی در شرایط جدید تشویق هم می کردند. یک زمانی فرمودند که اگر از صدام بگذریم از فَهَد به خاطر آن برخورد بدی که با حجاج کرد نمی گذریم. بعد شـما می بینید همان روحیه ای که امام را می شـناسد و خط امام را می فهمد با سعودی ها مراوده برقرار می کند. به طوری که آقای

احمدی نژاد با آن خصوصیاتِ روحی ضد استکباری پیام تبریک برای پادشاه عربستان می فرستد، چون می فهمد در شرایط جدید می توان زمان را به نفع نظام اسلامی تغییر داد. این نکته ی مهمی است که انسان متوجه شود چه موقع و چگونه می توان جهت گیری ها را تغییر داد. یک شخص ساده اندیش که متوجه جهت گیری های کلی نیست، بین حرکت حضرت امام«رضوان الله علیه» در آن زمان با حرکاتی که این زمان انجام می گیرد تضاد احساس می کند و دشمنان از همین طریق جوانان ما را نسبت به نظام اسلامی بی اعتماد می کنند تا جوانان تصور کنند نظام اسلامی اصولی پایدار در امور خود ندارد، در حالی که در همه ی اعمال و گفتار باید متوجه بود جهت حرکات به کدام سمت است. مقام معظم رهبری«حفظه الله» در نشستی که با شعرا داشتند فرمودند مولوی در مورد مثنوی می گوید مثنوی، اُصول اصولِ اُصول دین است و فرمودند مرحوم مطهری هم با من هم عقیده بودند.(۱)

چیزی نگذشت یکی از سایت های ضد انقلاب که نه خدا را قبول دارد و نه نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را، نوشت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اصل اسلام است و نه مولوی و آقای خامنه ای به اسلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله توهین کرده! اگر ما متوجه جهت گیری اصلی آن سایت نشویم که در این جا به عنوان دلسوز اسلام می آید تا جوانان ما را مقابل رهبری نظام قرار دهد، از ظاهر سخنان آن ها فریب می خوریم.

۱- مقام معظم رهبری«حفظه الله تعالی» در دیدار با شعرا در سال ۱۳۸۷. مولوی در دیباچه ی دفتر اول می گوید: «هذا کِتابُ الْمَثَنوی، وَ هُوَ اُصولُ اُصولِ اُصولِ الدّین، فی کَشْفِ أَسْرارِ الْوصولِ وَ الْیَقین».

امام شناسی اقتضا می کند تا بفهمیم چرا اگر رویکردهای افراد درست مدیریت نشود و اگر فرهنگ امام مدیریت جامعه را در دست نداشته باشد، هیچ بهره ای از عبادات خود نمی برند. مثل لشکریان عمر سعد نمازشان ضد نماز می شود. چون هم نماز سکولار داریم و هم حج سکولار. اگر کسی این نکات را متوجه نشود ضرورت وجود امام را در جامعه تشخیص نمی دهد و به ظاهرِ حرکات عبادی افراد دلخوش است. امام باقر علیه السلام ایستاده بودند و افراد در حال طواف، راوی می گوید حضرت فرمودند: والله خدا آنچنان از تلبیه و ذکر این ها متنفر است که از صدای حمار. چون رویکرد آن ها رویکرد مورد نظر دین نیست. رویکرد پنهان کردن کفر حاکمان است. حالا تفکر کنید چرا امام می فرمایند: «بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَيْ ءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُحَلِّلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَهُ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ» به این معنی که بدون امام نماز و حج و جهاد و صدقات همه و همه بی نتیجه است. آیا جز این است که علت بی نتیجه بودن آن ها به نوع رویکردی است که دارند؟ زمان امیرالمؤمنین علیه السلام مگر دزدی نمی شد؟ مگر بعضی از کارگزارانِ حضرت انسان های ناسالمی نبودند؟ در حدّی که سردار امیرالمؤمنین علیه السلام پول های بیت المال را تصاحب کرد و به لشکر معاویه پیوست. همه جا بدی هست ولی علت آن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما نمونه اند به جهت رویکرد و جهت گیری کلی آن شخصیت است که به سوی عدالت و معنویت جلو می رود. از آن طرف عمر بن عبدالعزیز ظاهراً حاکم عادلی بوده در حدّی که تلاش کرد فدک

را به اولاد علی علیه السلام برگرداند. در روایت داریم امام باقر علیه السلام فرمودند: وقتی فوت کرد اهل زمین در مرگش می گریند ولی اهل آسمان لعنتش می نمایند،(1)

چون او در جایی قرار گرفت که جای او نبود. باید مدیریت جامعه ی اسلامی را به امام معصوم می سپرد تا جهت گیری جامعه درست می شد و نهایتِ افق جامعه اسلامی به سوی سیره ی امام معصوم سیر می کرد. ملائکه ی آسمان به این جهت عمربن عبدالعزیز را لعنت می کنند که جامعه را به سوی امام معصوم دعوت نکرد.

اگر آرمان و تمنای جامعه به سوی امام معصوم نباشد حتماً سقوط می کند و همه ی حاکمان در این سقوط مقصرند. بیش از دویست سال است اروپائیان برای اداره ی جامعه تئوری های گوناگون می دهند به طوری که بشر از این همه تئوری سرگیجه گرفته ولی فکر نمی کنند اشکال در اصل نگاهی است که به عالم و آدم دارند و می خواهند در جهت گیری های کلی با فکر بشری جهان را اداره کنند. این که گفته می شود هنوز دانشگاه های ما اسلامی نیستند به این اعتبار است که موضوع امامت درست تبیین نشده است. اگر امامت به معنای دقیقِ اجتماعی سیاسی اش در کنار حضور تکوینی امام در هستی، خوب روشن بشود محال است بشر تمنای حضور امام معصوم را در سر و سامان دادن امور خود نداشته باشد. اگر تمنای بشر، حضور امام معصوم شد حتماً سرنوشتش عوض می شود.

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: از دیگر مسئولیت های امام «یَذُبُّ عَنْ دِینِ اللَّهِ» دفاع از دین خدا است. چون کسی می تواند از دین خدا دفاع کند و

۱- اثبات الهداه، ص ۳۱۵.

آن را به درستی در قلب و روان انسان ها سوق دهد که حقیقت دین را بشناسد و آن جز مقام عصمت نمی تواند باشد که خود نمونه ی عینی و فعلیت یافته ی دین است تا برای هرکس معلوم باشد رسم دینداری، انسان ها را تا کجاها جلو می برد. از جمله مواردی که نشان می دهد جهان اسلام بیش از همیشه از نبود امام رنج می برد این است که مردم نمی دانند مقصد اصلی انسان ها چیست و چگونه می توان به کمال انسانی دست یافت. خلیفه دوم مکرراً اذعان می نمود: «کلّ النّاسِ اَفْقَهُ مِن عُمَر حتی الْمُخَدّراتُ فِی البیوت»(۱) اکثر مردم از عمر فقیه ترند حتی دختران خانه نشین. چون بعضاً نظراتی اظهار می کرد که مطابق سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود و خانمی از پشت پرده اعتراض می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر آن را گفته، عمر می گفت: بر من پوشیده بود که این امر از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مرا دست زدن در بازارها از آن حضرت غافل کرد.(۲)

عمربن خطاب به جوانی که آیه ی «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا»(۳) را می خواند، گفت: ای جوان این را پاک کن، گفت: این قرآنِ اُبَیّ بن کعب است. پس رفت پیش او و از او سؤال کرد، اُبَیّ به او گفت: پیامبر خدا مرا سرگرم به قرآن

۱- بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۹۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۳۴ در کتاب آداب- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹ - الغدیر، ج ۱۱، ص ۳۱۶.

۳- سوره ی احزاب، آیه ی ۶.

می کرد و تو را به دست زدن در بازارها مشغول می کرد، و بر عمر تند شد.(۱)

دستورات عملی اسلام را فقط با تئوری نمی شود دنبال نمود، در تربیت حتماً علاوه بر تئوری، الگویِ تضمین شده نیاز است. فکر می کنم دوره ی به سرآمدن این سرگردانی فرا رسیده، وظیفه ی ما است تا ضرورت وجود امام را با جایگاه تکوینی آن درست مطرح کنیم. باید به سخنان حضرت امام رضا علیه السلام امیدوار بود و اندیشه ها را متوجه آن سخنان کرد که می فرمایند امام است که از دین دفاع می کند. و علمای ما از این جهت معتبرند که مردم را به سیره و سنت امامان معصوم ارجاع می دهند، امامانی که برای باطن و ظاهر بشریت عین هدایتند، و به تعبیر حضرت رضا علیه السلام «وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ» امام است که مردم را با حکمت و موعظه ی حسنه به سبیل الهی هدایت می کند. و در حقیقت تنها راه دعوت به سوی خدا همان راهی است است که امامان می نمایانند.

خداوند به حقیقت نور امام رضا علیه السلام قلب ما را آماده ی تجلیات انوار هدایت آمیز اهل البیت علیهم السلام قرار دهد تا مبادی میلمان به نور عصمت نزدیک گردد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

۱- سنن بیهقی، ج۷، ص ۶۹ - قرطبی در تفسیرش، ج ۱۴، ص ۱۲۶- الغدیر، ج ۱۲، ص ۲۱۵.

جلسه ی ششم: امام؛ عالی ترین آرمان

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

وجود مقدس حضرت ثامن الائمه حضرت رضا علیه السلام در حدیث مشهورشان جایگاه امامت را تبیین فرمودند تا علاوه بر این که آثار کار کسانی که به جای امام نشسته اند و بشر را از نتایج عالیه ی زندگی زمینی محروم کردند، روشن شود، بشریت نیز بتواند به افقی که باید در مدیریت جهان به آن نظر کند آگاه گردد. این نکته بسیار مهم است که انسان ها بدانند بهترین شرایطی که جهت اجرای مناسبات فردی و اجتماعی در زندگی ممکن است چه خصوصیاتی دارد. فرق یک انسان خداشناس و یک انسان مشرک در نظر به عالمِ وجود این است که انسان مشرک برعکسِ انسان موحد، نمی داند عالَمِ وجود انتها و قله ای دارد به نام وجود مطلق و همین امر موجب می شود تا روح او پراکنده نگر باشد و نه وحدت نگر و در نتیجه گرفتار معبودهای پراکنده می شود و دائم به چیزهایی رجوع می کند که محدود و منقطع اند. اگر انسان نتواند توحید را

ص: ۹۹

پیدا کند و متوجه حقیقت یگانه ی عالم گردد در وجودات پراکنده سرگردان می ماند و به واقع این شرک، روح و روان انسان را تماماً بحرانی می کند. عین این مسئله در مورد مدیریت جهان مطرح است که انسان ها به چه کسی نظر کنند تا گرفتار انواع سلیقه ها در مدیریت جهان نگردند و در کلاف انواع نظرها سرگردان نمانند. امام آن حقیقت یگانه ای است که به عنوان قطب عالم امکان، ذهن ها را در مسیر حقیقی هدایت می کند و مدیریت جهان را به دست می گیرد تا جامعه ی بشری موفق به یگانگی در مقصد و مقصود شود.

تا قبل از رنسانس بالأخره غرب یک خدای نیم بندی داشت و در حدود ۱۰ قرن با خدای کلیسا زندگی می کرد، مقایسه ی آن ۱۰ قرن با ۵ قرن اخیر کمک می کند تا روشن شود بی خدایی چه اندازه بحران زا است. با این که ۱۰ قرنِ گذشته ی قبل از رنسانس چندان مطلوب نبود و کشیش ها بی انصافی هایی را از خود نشان دادند، با این همه در ۸۰ سال اخیر نهضتی در اروپا با عنوان «باز خوانی قرون وسطی» شکل گرفته است، چون به این نتیجه رسیدند که در قرون وسطی با آن همه سختی ها، نسبت به پانصد سال اخیر امکان زندگی کردن بهتر بود و شرایط امروز طوری شده است که دیگر کسی نمی تواند زندگی کند. امروز در فرهنگ غربی همه زندگی را گم کرده اند و به قول هایدگر: «سکنی گزیدن» و آرامشِ اصلی از دست رفته است. سکنی داشتن غیر از خانه داشتن است. مسکن و سکنی یعنی جایی که در آن آرامش و سکینه هست. غرب در پانصد ساله ی اخیر در راستای مقابله با ضعف های کلیسا، خواست بدون ارتباط با عالم قدس

زنـدگی کند به چنین بحرانی افتاد که فعلاً با آن درگیر است. امام معصوم وسـیله ای است که در زیر سایه ی او بشـرِ زمینی به بهترین شکل با ارتباط با عالم قدس زندگی کند، بدون آن که گرفتار ضعف هایی شود که کلیسا گرفتار آن بود. در زیر سایه ی امـام معصوم آدمیـان بـا عالم هستی هماهنگ خواهنـد بود و همه چون امامشان در پیشـگاه خـدا قرار می گیرنـد و سـعادت جـاودانه ی آن ها تضـمین می شود، زیرا متعادل ترین انسان را برای راهنمایی خود انتخاب کرده انـد. وقتی بنا است آدمیان به توحید ایمان داشته باشند و جهت قلبِ خود را متوجه حقیقت یگانه ی هستی نمایند، باید نظرها را به سوی کسی معطوف کرد که موحّد محض است.

فرهنگ امامت و امید به آینده

بایـد همواره بر این نکته تأکیـد کرد؛ در نظام اَحسن که بر مبنای حکمت الهی شـکل گرفته، محال است خداوند انسانی را که نمونه ی کامل توحید است به عنوان قطب جان بشریت، جهت مدیریت امور انسان ها نپرورانده باشد. حضرت رضا علیه السلام ذهن ها را متوجه چنین قطبی می نماینـد و تأکید دارند که او پرورش یافته ی خداوند است. با ساده ترین برخورد در معرفت به خداونـد متوجه می شوید خالق هستی حکیم است. کافی است به گوش و چشم و ابروی خودتان نگاه کنید تا بفهمید مدیریتی که نظـام هستی را تـدبیر می کنـد یـک مـدیریت حکیمـانه است و در عین انـدیشه ی حکیمـانه، اِعمـال قـدرت می کنـد. نظام حکیمانه، نظامی است که آنچه حقیقتاً ضروری و اَحسن است در آن قرار داده شده است. ملاحظه کنید

که چگونه خداونـد از دادن آنچه حقیقتاً برای درست زنـدگی کردن در زمین نیازتان بوده، دریغ نکرده است. به قول ابن سـینا «فرو رفتگی کـف پـا در عین این که یـک ساختـار حکیمـانه ای است ولی آنقـدرها هم ضـروری نیست که اگر نباشـد نتـوانیم زنـدگی کنیم، بـا این وجود چون بهتر است که کف پا دارای فرو رفتگی باشـد خـدا از دادن آن دریغ نکرده و به چنین نیازی نظر داشـته است. حال آیا می شود خـدای حکیم نظر به ضـروریاتی مثل نبوت نداشـته باشـد؟ با این که ما در زندگی زمینی به پیـامبر بیشتر نیـاز داریم تـا به فرورفتگی کف پا. با توجه به این امر، محال است جهان بـدون پیامبر باشـد». حال همین برهان را توسعه بدهید در رابطه با ضرورت وجود انسان کاملی که باید براساس شریعت الهی، جهان را مدیریت کند.

ما در این جلسات سعی نداریم روایات مربوط به امامت را بحث کنیم ولی خوب است عزیزان بحث امامت را از نظر علم کلام دنبال کننـد که نمونه ی آن نوع بحث ها همین سـخنی بود که از ابن سـینا آورده شد که بر مبنای اسـتدلال، عقاید را تبیین می کند و وظیفه ی همه است که از نظر اسـتدلالی بتوانند عقاید خود را برای خود اثبات کرده باشـند تا بتوانند بدون شبهه، عقل و قلب خود را در این امور جلو ببرنـد. بزرگان انـدیشه در جهان اسـلام در تـدوین علم کلام زحمت ها کشـیده اند و کتاب های خوبی تدوین شده از جمله جناب خواجه نصـیرالدین طوسی است که کتاب «تجرید الاعتقاد» را نوشت و روشن کرد چرا نبوت بدون امامت کافی نیست.(۱)

۱- در رابطه بـا نگـاه کلاـمی به موضوع نبوت و امامت می توانیـد به نوشـتار «مبانی نظری نبوت و امامت» و مباحث صوتی «از ولایت نبی تا ولایت فقیه» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

برکات نظر به حاکمیت معصوم

حضرت امـام رضا علیه السـلام در این روایت می خواهنـد مقام امام را در مـدیریت جامعه تبیین نماینـد و از این طریق افقی را برای شـیعیان خود روشن می کننـد تا شـیعیان بتواننـد موضوع را درست تحلیل نماینـد، زیرا اگر خودِ شـیعیان تحلیل درستی از نقش امام داشته باشند و هرگز از آن آرمان بزرگ چشم برندارند نتایج بزرگی را به بشر می رسانند. همین طور که اگر قبل از انقلاب مردم متوجه ی آرمان متوسط امامت یعنی انقلاب اسـلامی نبودنـد، هیچ وقت انقلاب اسـلامی واقع نمی شد تا منجر به ظهور امید تازه در کلّ جهان شود.

در زمان شاه دو فکر در بین مـذهبی ها نسبت به حاکمیت بود. یک عده معتقد بودند شاه کار خود را بکند ما هم مسـلمانیمان را می کنیم. عـده ای دیگر معتقـد بودنـد آرمانِ ما در انـدیشه ی اسـلامی از این حـدّ بالاتر است. طرز فکر نوع اول معتقـد بود نبایـد اینقـدر آرمـان گرا باشـیم و در نـتیجه به شـرایطی نظر کنیم که عملی نیست. ولی طرز فکر نـوع دوم معتقـد بـود آن نوع حاکمیت، آرمانِ حقی است که خداونـد برای بشـر اراده کرده و وقتی آرمانی حق بود هر اندازه که بلند باشد طوری است که زمان و زمین و نظام هستی ظرفیت تحقق و شکوفایی آن را دارد و اگر برای تحقق آن تلاش کنیم نتیجه می گیریم و اگر نتیجه گرفتیم نتیجه اش آنقـدر بزرگ است که بشـریت را تغـذیه می کنـد. در حال حاضـر ملاحظه می کنیـد آن هایی که در تحقق انقلاب اسـلامی قـدمی برنداشـتند هرگز آن شـکوفایی و نورانیتی که یاران انقلاب اسـلامی دارنـد را نخواهند داشت. به همین جهت

ص: ۱۰۳

باید عنایت داشته باشید نظر به آرمان های بزرگی مثل حاکمیت و مدیریت امام معصوم همین حالا انسان را بزرگ می کند. مگر در روایات ندارید انتظار فرج باعث می شود که شخصِ منتظر آنچنان وسعت یابد که اگر با آن روحیه بمیرد مثل این است که همراه با وجود مقدس صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه و در خیمه ی حضرت زندگی کرده؟(1) بحث امامت افقی را در مقابل انسان می گشاید که به عالی ترین آرمان دل می بندد، آرمانی که خداوند اراده کرده آن را بر روی زمین محقق کند. از خود بپرسیم اگر ما به این آرمان بزرگ چشم ندوزیم جز آن است که در روزمرّگی ها هلاک می شویم؟

در مسئله ی درگیری با اسرائیل دو نظریه هست. یک نظریه معتقد به مقاومت است و یک نظریه معتقد به سازش، نظریه ی معتقد به سازش فکر می کند مقابله با اسرائیل نتیجه نمی دهد لذا در عین دشمنی با اسرائیل پیروزی بر آن را غیر ممکن می داند. نظریه ی مقاومت معتقد است چون مقابله با ظلم حق است پس مقابله با اسرائیل در نظام الهی بی نتیجه نمی ماند. جریان حزب الله را که امروز شما در این موقعیت می بینید و بر خلاف همه ی معادلات دنیای مادی در جنگ ۳۳ روزه پیروز شد، به جهت اعتقاد به این سنت بود که مقابله با ظلم حق است و خداوند ما را تنها نمی گذارد و همین فکر موجب شد تا با مقاومت در مقابل اسرائیل سرنوشت تاریخ معاصر را عوض کنند، زیرا در آن جریان یک عقیده

۱- «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَـذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِراً لَهُ كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ علیه السلام». هرکس از شما بمیرد در حالی که منتظر ظهور قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه باشد مثل کسی است که در خیمه ی قائم عجل الله تعالی فرجه باشد.(بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵).

پیروز شد نه یک جبهه. همیشه خاورمیانه در جهت گیری تاریخ نقشی اساسی داشته حتی همه ی پیامبران بزرگ از خاورمیانه ظهور کردند. وقتی دیگر جبهه ی کفر نتواند با قدرت اسلحه هایش سرنوشت منطقه را به دست گیرد، سرنوشت منطقه در دست اندیشه ای قرار می گیرد که به حق نظر دارد و نه به اسلحه. آرام آرام با تلاش موحدانی چون امام موسی صدر، قلب ها به معرفتی نایل شد که حق در صحنه است و چون مقابله با ظلم، حق است جبهه ای که با ظلم مقابله کند حتماً پیروز می شود و بزرگی آرمان نباید ما را از تحقق آن مأیوس کند.

توجه به آرمان های حق هرچند بلند باشد نه تنها انسان را از فرسودگی نجات می دهد بلکه حتماً نتیجه بخش هم خواهد بود. هیچ راهی جز راه مقابله با ظلم برای زنده بودن و خوب زندگی کردن وجود ندارد. مذهبی هایی که مقابله با شاه را بی نتیجه می دانستند با نظر به دینداریِ عادی و یک نوعِ روزمرّگی، افق تحقق نظام اسلامی را بیش از حد آرمانی می دانستند و تصور می کردند شدنی نیست و جهان ظرفیت تحقق آن را ندارد، اشتباه بزرگ آن ها در همین نکته بود که نمی دانستند اگر چیزی حق است، عالَم هستی جهت تحقق آن آماده است و قرآن فرموده: «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»(۱) خداوند خلق نکرد آسمان ها و زمین و آنچه در بین آن ها است مگر به حق. آنچه حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» متوجه آن بودند این بود که آرمان بلند اگر حق است، هر چند بلند باشد محقق می شود و انسان با نظر به آن زنده می ماند.

۱- سوره ی روم، آیه ی ۸.

در راستای نقش امام معصوم در نظام اجتماعی، حضرت رضا علیه السلام فرمودند با وجود امام است که «یُقِیمُ حُدُودَ اللَّهِ» حدود الهی در اجتماع اقامه می شود و جامعه رویکرد لازمی که باید پیدا کند پیدا می کند و مسلمانی مسلمانان آنقدر نقش آفرین می شود که به راحتی می توانند دشمن را دفع کنند، چون با حضور فرهنگ امام معصوم است که «یَذُبُّ عَنْ دِینِ اللَّهِ» از دین خدا دفاع می شود. علتش آن است که امام به خودی خود به این مقام نرسیده بلکه این یک مقام موهبی و غیر اکتسابی است که خداوند برای حفظ دین و حفظ مسلمانان به او داده و وظیفه ی مسلمانان است که از او برای حفظ خود و حفظ دین استفاده کنند و اگر استفاده نکردند باید خود را ملامت کنند. بعداً در همین روایت بر روی این جمله ی امام بحث می شود که می فرمایند: «مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ کُلِّهِ مِنْ غَیْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اکْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ» امام مخصوص به کمال و فضلی شده که خودش به دست نیاورده بلکه از طریق خدایی که دارای فضل و بخشش است به او داده شده. چنین مقامی عین اسلام است و اگر مردم را به خود بخواند به اسلام خوانده، اگر بگوید مردم باید از من تبعیت کنند دعوت به پیروی از کسی کرده که هیچ خودخواهی در او نیست. این شخصیت است که می تواند مردم را برساند به آن جایی که باید برسند و دفاعِ واقعی از اسلام توسط چنین شخصیتی ممکن است که کمال خود را خودش اکتساب نکرده تا تدریجی بوده و در هر مرحله ای نسبت به مرحله ی قبل ناقص باشد. که إن شاءالله بحث آن خواهد آمد.

ص: ۱۰۶

بعد از آن که فرمودند امام است که از دین خدا دفاع می کند؛ می فرمایند: «وَ یَدْعُو إِلَی سَبِیلِ اللَّهِ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ» امام مردم را با حکمت و موعظه ی حسنه به راه خدا دعوت می نماید، هم از طریق حکمت، برای آن ها که اهل حکمت اند و هم از طریق موعظه، برای آن ها که موعظه پذیرند. چون راه های نجات بشر بیرون از این دو راه نیست. یکی از طریق حکمت که نظرها را متوجه قواعد اساسی و محکم عالم می کند و لذا گفته می شود اهل حکمت آن هایی اند که می توانند قاعده شناس باشند. و راه دیگر موعظه کردن آنها و تشویق به دین داری است از طریق نظر کردن به بهره هایی که از دینداری نصیب انسان ها می شود. انسان باید از هر دو جهت رشد کند تا در عین فهم حکمت، از مواعظ الهی نیز متأثر شود. عقل قدسی اش به حکمت منور شود و قلبش نیز منور به مواعظ گردد. حکمت را کسی می آورد که شخصیتش تحت تجلیات نور حکیمانه ی الهی باشد که مصداق کامل آن امام است و هم اوست که شخصیتش نمایش برکات دین است و ذوق دینداری را در افراد ایجاد می کند.

حضرت در ادامه می فرمایند: «وَ الْحُجَّهِ الْبَالِغَهِ» و امام است که مسئله را به انتها می رساند و حجت را تمام می کند به طوری که شما می یابید چیزی از مطلب نمانده که حل نشده باشد. بنده خودم گاهی در عین این که دارم مطلبی را عرض می کنم و برای آن استدلال می آورم متوجه ام نکته ای از آن هنوز مبهم است، و حتی این نکته ممکن است یک سال طول بکشد تا روشن شود ولی در سخنان امامان معصوم که احاطه ی کلی به همه ی حقایق عالم دارند چنین نیست، ادبیاتی که در ارائه ی مطالب

دارنـد طوری از هرگونه ابهامی پاک است که به واقع در مقابل بشـر راه نجات را می گشایـد. به همین جهت می فرمایند: امام «حجت بـالغه» است. در ادامه می فرماینـد: «الْإِمَـامُ كَـالشَّمْسِ الطَّالِعَهِ الْمُجَلِّلَهِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ» امام همچون خورشـیدی است که با جلالت خاصـش، به نور خود برای عالم طلوع می کند و تمام عالم را به نور خود روشن می نماید تا راه از بیراهه معلوم شود و اندیشه های درست از اندیشه های باطل جدا گردد. «وَ هُوَ بِالْأُفُقِ حَيْثُ لَا تَنَالُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا الْأَيْدِي» و او در افقی مستقر است که نه چشم ها می توانـد همه ی آن افق را ببینـد و نه دست ها می تواند به همه ی حقیقت آن دست یابد و راز تأکید بر ضـرورت حضور امـام در همه ی زمـان ها نیز همین است به این معنی که نه تنها طبق دلایل عقلی چنین مقامی هست، بلکه حکمت الهی اقتضا می کند که باید باشد.

امام و هدایت از مهالک

«الْإِمَامُ الْبَـدْرُ الْمُنِيرُ وَ السِّرَاجُ الزَّاهِرُ وَ النُّورُ الطَّالِعُ وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَابَاتِ الـدُّجَى وَ الـدَّلِيلُ عَلَى الْهُدَى وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى» امـام روشـنی کامـل، چراغ فروزان و نور طلوع کننـده ای است که ظلمات را می شـکافد و سـتاره ی راهنمایی است که اعماق تیرگی ها را روشن می کند و راهنمایی است برای هدایت که انسان را از هلاکت و انحراف نجات می دهد.

«الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ الْحَارُّ لِمَنِ اصْـطَلَى وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ» امام آن آتشی است که بر قله قرار دارد برای گرمایی دادن به آن کسی که نیاز به گرما دارد و برای راهنمایی از خطر گمراه شدن. خداوند در نظام عالم

چنین نیـازی را بی جواب نگذاشـته تـا طالبـانِ گرمایِ دینـداری و گمراهان وادی هلاکت از وجود او بهره گیرنـد. آیا جـدا از فرهنـگ امـامت می توان به شخصـیت هـای مطرح در دنیـای امروز رجوع کرد و نیازهـایی که از طریق امـام قابل رفع است، از طریق آن هـا رفع نمود؟ آن هـایی که به واقع می تواننـد امروز برای بشـریت کـاری انجام دهنـد تنها کسانی انـد که به فرهنگ امامان معصوم علیهم السلام رجوع کرده اند و آن فرهنگ را اظهار می کنند و قبول دارند و از خود هیچ ندارند. بقیه ادعاهایی دارند که خودشان هم به آن ادعاها خوش بین نیسـتند. اگر شما خارج از گرایش شیعی بودن خود مقایسه ای بین امیرالمؤمنین علیه السـلام با خلفا و دانشـمندان اهل سنت انجام دهید، به راحتی تصدیق می کنید به هیچ وجه قابل مقایسه نیستند و این نشان می دهـد ائمه علیهم السـلام دارای تربیتی خاص و مسـئولیتی مخصوص می باشـند و به همین جهت حضـرت علی علیه السـلام تأکیـد می کننـد: «لا یُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَحَدٌ»(۱) احـدی از این امت قابـل مقایسه با آل محمد صلی الله علیه و آله نیسـتند. علتش آن است که اهل البیت علیهم السلام یک جریان خاص می باشند برای مسئولیتی مخصوص و شیعه تأکید دارد که نقلاً و عقلاً چنین ذخیره ای در اسلام هست باید به آن ها نظر انداخت و از وجود آن ها بهره مند شد.

حضـرت امام رضا علیه السـلام در ادامه می فرمایند: «الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَهُ وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَهُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَهُ وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَهُ» تمام نقش هایی که پدیده های عالم دارند نمونه ی روحانی آن در

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۲.

امـام موجود است. می فرماینـد: امـام ابر باران دار و باران پرفایـده و آسـمان سایه افکن و زمین گسترده و چشـمه ی جوشان و برکه و گلزار است. یعنی همه ی آنچه اگر واقع شود انسان به برکات مطلوب می رسد در امام هست.

یکی از مشـکلاتی که إن شـاءالله بایـد بیش از پیش حـل بشود طرح معارف الهیه ای است که نسـبت به امامت در متن روایات نهفته است. حوزه های علمیه در داشتن سرمایه های دینی فوق العاده غنی هستند منتها باید آن ها را کاربردی کرد. قبلاً شرایط طوری نبوده تـا مردم و حاکمـان سـعی کننـد از طریق روش های دینی مسائل جامعه و افراد را حل نماینـد در حالی که اگر در حال حاضـر با وجود معضـلات موجود جهت حلّ امور انسان، به دین رجوع شود مثل باران پرفایده مشـکلات مرتفع می گردد وگرنه بـا تئوری هـای بشـری مشـکل به ظاهر حل می شود در حالی که آن تئوری ها چنـدین مشـکل را به همراه می آورد. به همین جهت حضـرت صـفات مفیـد هر چیزی را در کنار آن می آورند تا روشن شود اگرچه روش دین در فرهنگ امامت مثل چشمه است، اما نه مانند چشمه ای بی برکت، بلکه مانند چشمه ای جوشان. و اگر امام همچون آسمان بالای سرما بر ما ولایت دارنـد ولی «السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ»ماننـد آسـمان سایه افکن هسـتند، آن طور که علی علیه السـلام بر مردم حکومت کردند با آن همه سعه ی صـدر. ما که چند کلمه می دانیم تحمل افرادی که آن ها را نمی دانند نمی کنیم، آن وقت رسول خدا صـلی الله علیه و آله چطور تحمل بعضی ها را می کردند خدا می داند، آسمان سایه افکن یعنی همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله. به قول استاد عزیزمان، می فرمودند

این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما اُوذِی نبی مثل ما أوذیتُ»(۱) هیچ پیامبری همچون من اذیت نشد، به جهت تحمل بعضـی از افراد بود که هیـچ صـفتی از صـفات جاهلیت را فروگـذار نکرده بودند، با همان خشونتِ جاهلیت کنار رسول خدا صـلی الله علیه و آله بودند،همچون شتری که نه می توان ریسمان او را کشید- چون بینی خود را پاره می کند و می رود- و نه می توان به دنبال آن رفت چون سوار خود را به دره می افکند. ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله با همین افراد هم مدارا می کردند و چون سایه بر سـر آن ها بودند، سایه بر سر مردمی که قبل از اسلام وقتی در منطقه قحطی می شد هسته های خرما را آرد می کردنـد و چـون خمیر آن چسـبنده نبـود موهـای سـرشان را داخـل خمیر می کردنـد کـه خمیر را نگـه دارد، آن هم موهایی که پر از شـپش بود، به همین جهت به آن ها می گفتنـد گروه شـپش خواران. حضـرت فاطمه ی زهرا علیها السـلام در خطبه ی خود در مسـجد مـدینه به همین شـرایط اشاره دارنـد که می فرمایند آب گندیده و زهر مار می خوردید و اسـلام آمد شما را به اینجا رسانـد. حال حساب کنیـد پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در آن افق از معنویت، چگونه چنین افرادی را تحمل می کردند و چون آسمان بر سرشان سایه می شدند.

امانت دارِ رفیق

تمـام آنچه که روح انسـان نیـاز دارد در زوایـای مختلف در فرهنـگ امامت موجود است و حضـرت در این روایت شـریف در صدد اند تا آن آرمان بزرگ و واقعی را که بشر باید به آن برسد متذکر شوند. هرکدام از

۱- محدث اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۵۳۷.

جملات در جای خود به طور مفصل بحث دارد. عمـده آن است که متوجه باشـیم در نظام اَحْسَن، انسان ها نیاز به چنین امامی دارند و نباید این نیاز را رها کرد وگرنه گرفتار حاکمیت های پوچ می شویم. در ادامه می فرمایند: «الْإِمَامُ الْأَمِينُ الرَّفِيقُ وَ الْوَلَدُ الشَّفِيقُ وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ وَ كَالْأُمِّ الْبَرَّهِ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ» امـام امـانت داری رفیق و پـدری خیرخواه و برادری مهربـان، همچون مادری نیکوکار به فرزنـدی صـغیر و پناه بنـدگان است. بسـیاری از مسـئولان در نظام غیر امامت، امانت دار هسـتند اما رفیق نیسـتند. به همین جهت ملاحظه می کنید روحیه شان قبل از مسئولیت با زمان مسئولیت فرق می کند و به هنگام مسئولیت دیگر با ارباب رجوع رفیق نیستند و روح مدارا با مردم در آن ها می میرد و فقط دستور می دهند. ولی امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان مسـئولیت گریه می کنند که نکند شـکم گرسنه یا جگر تشنه ای در آن گوشه ی مملکت باشد و حضرت خبر نداشته باشند.

امـامت یک فرهنگ است در متن اسـلام، تا این فرهنگ شـناخته نشود اسـلام به کمک مسـلمانان نمی آیـد. ملاحظه می کنید حتی افراد مـذهبی و متدین همین که مسـئول شدند در ساحت دیگری قرار می گیرند و فکر می کنند باید فقط دسـتور بدهند. چون مدیریت را از امام و فرهنگ امامت نگرفته اند بلکه آن را از فرهنگ مدرنیته گرفته اند. در فرهنگ مدرنیته مسئولان نمی تواننـد مـدیریت خود را کنار مردم انجام دهند، بر مردم اند و نه با مردم. برای نجات از آن مدیریت باید به فکر و فرهنگی نظر دوخت که بـا نگـاهی مـاوراء فرهنگ مـدرنیته، به عالم و آدم می نگرد و متأسـفانه اکثر مـذهبی های ما نتوانسـتند زهرِ ظلمانی فرهنگ مدرنیته را بشناسند و لذا

نمی توانند آزاد از مدیریتِ غربی به فرهنگ امامت نظر کنند. با توجه به چنین ضرورتی حضرت می فرمایند: امام امانت داری دلسوز و پدری شفیق و خیرخواه است، به تو نزدیک می شود و با روح و باطن تو مأنوس می گردد. به گفته ی حافظ:

نصیحتی

کنمت بشنو و بهانه مگیر

هرآن چه

ناصح مشفق بگویدت بپذیر

چون ناصح مشفق به باطن ها می نگرد و هدایت خود را از آنجا دنبال می کند.

مرحوم چمران«رحمه الله علیه» توانسته بود به باطن جوانانی که ظاهر خوبی نداشتند و قیافه ی افراد لاابالی به خود گرفته بودند، نزدیک شود همان ها را عازم جبهه ی جنگِ مقابل کفر کند، چون می دانست درون این جوان چیزی غیر از ظاهرش است و به آن درون نزدیک شد. به جهت همین نزدیکی است که وقتی آن جوان گریه می کند، چمران بیشتر از آن جوان گریه می کند. دست پرورده های فرهنگ اهل البیت علیهم السلام چنین اند، حساب کنید در فرهنگ امامت نسبت انسان ها به همدیگر چگونه می شود. معنی شفیق و رفیق بودنِ امام از این سنخ است، لذا علی علیه السلام به رُمیله می فرمایند: در هر گوشه ی دنیا اگر شیعیان ما دعا کنند ما آمین می گوییم و اگر مریض شوند به عیادت آن ها می رویم.(۱) امام رضا علیه السلام می فرمایند: «وَ کَالْأُمِّ الْبَرَّهِ بِالْوَلَدِ الصَّغِیرِ» امام همچون مادری نیک برای کودکی صغیر است. این نهایت دلسوزی است که در روی این زمین می توان پیدا کرد. امام نسبت به امت چنین برخوردی دارند و خداوند در نظام حکیمانه ی خود

۱- ارشاد القلوب، ترجمه ی رضایی، ج ۲، ص ۱۴۶.

چنین مـدیریتی را اراده کرده است. در نظر بگیریـد امام زمان عجل الله تعالی فرجه با چنین روحیه ای چقـدر مایل انـد مردم از این سـر گردانی هـا نجـات یابنـد و به همین جهت داریم حضـرت صـاحب الامر عجـل الله تعـالی فرجه بیش از مـا برای ظهـور خودشان دعا می کنند تا خداوند شرایط ظهورشان را فراهم کند و با تمام دلسوزی به داد شیعیان برسند، حیف که شیعیان برای رفع مشـکلات خـود از فرهنـگ امـامت غافـل انـد و فکر می کننـد راه هـای دیگری هست. ذات امـام طوری است که نهـایت دلسوزی را نسبت به امت دارد. برای تحقق چنین فرهنگی هر چه بیشتر باید از فرهنگ کفر فاصله گرفت و نظرها را به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام انداخت. سخنان امام رضا علیه السلام کمک می کند تا امام را جهت هدایت بشر، ذاتی از نور بدانیم ، در آن صورت متوجه می شویم محال است جامعه ی بشـری بدون چنین شخصیتی اداره شود. امام فقط یک آدم خوب نیست، یـک هادی بزرگ است از طرف خداونـد که نبایـد یک لحظه از او غافل شـد وگرنه با انحرافاتی روبه رو می شویم که امروز بشریت را تهدید می کند.

خدایا! به حقیقت امام، دل هایی به ما عطا بفرما که تماماً متوجه نقش هدایتگرانه ی امام باشد و از هدایت های عالیه ی او بهره مند گردد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۱۴

جلسه ی هفتم: امام و جوابگویی به تمام ابعاد انسانی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

در تفسیر و تبیین مقام امامت همان طور که ملاحظه فرموده اید حضرت رضا علیه السلام ما را متوجه ی این نکته می کنند که خداوند برای سر و سامان دادن به ابعاد اجتماعی و فردی انسان ها شخصیت معصومی را پرورانده که از نظر وجودی دارای گستردگی خاصی در نظام عالم است. بشر با تکیه بر فهم و اندیشه اش برای جواب گویی به نیازهای عمیق و باطنی خود ناتوان است و قرآن متذکر می شود که خداوند چنین اشخاصی را با چنین خصوصیاتی جهت جواب گویی به آن نیازها پرورانده، منتها اولاً: مقام آن شخصیت ها بالاتر از آن است که انسان ها بتوانند آن ها را در بین سایر انسان ها تشخیص دهند و انتخاب کنند. ثانیاً: مگر بشر نیازهای عمیق خود را می شناسد که بخواهد منطبق بر آن نیازها امام خود را انتخاب کند. موضوع دوم بسیار مهم است. زیرا اگر بشر از این موضوع غافل شد که خداوند چه شخصیت هایی جهت راهنمایی اش پرورانده اولین مشکلش

این است که نیازهایش را گم می کنـد. خداونـد در مورد قرآن می فرمایـد: ما این کتاب را نازل کردیم «فِیهِ ذِکْرُکُمْ»(۱) چون در آن به یـاد شـما بودیم و می دانستیم شـما چه نیازهـایی داریـد، حـال شـما ملاحظه کنیـد وقتی قرآن از بشـر گرفته می شود چگونه نیازهایش عوض می گردد و چیزهایی را به عنوان نیاز برای خود انتخاب می کند که سراسر ریشه در وَهم او دارد.

در سـخنان حضرت یک فرهنگ سازی فوق العاده ای مطرح است تا به مردم متذکر شوند چه نیازهایی دارند. و خداوند هم از آن جـایی که نیازهـای اساسـی انسان ها را می شـناسد چنین رهبرانی را پرورانـده و با بودن امامان جایی برای یأس در رفع این نیازها نیست.

اگر امروز بـا سـلطه ی فرهنگیِ غرب بر ذهن ها، از افراد بپرسـیم یک جامعه ی سالم چه نیازهایی دارد، عموماً نمی داننـد. اگر هم بر فرض، متـوجه نیازهـای حقیقی خود بشونـد باورشـان نمی شود که خداونـد تـا این حـدّ به آن هـا لطف کرده و زمینه ی جواب گویی به آن نیازها را برآورده و چون باورش نمی شود می توان به آن نیازها جواب داد، به دنبال برآورده شـدن آن ها نمی رود تا با ائمه علیهم السلام روبه رو شود.

حضـرت فرمودنـد: «الْإِمَـامُ أَمِینُ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَ خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ عَلَی عِبَـادِهِ وَ خَلِیفَتُهُ فِی بِلَادِهِ» امام نمونه ی کامل برای راه یافتن انسان ها به خـدا است چون امانت دار خـدا است و آن چه قلب مبارکش از حضـرت رب العالمین دریافت می کنـد به صورت کامل به مردم می رساند تا راه رسیدن به خدا برای مردم کاملاً گشوده باشد و به این معنی امام امین خدا در زمین

۱- سوره ی انبیاء آیه ی ۱۰.

و در بین خلق خدا و حجت خدا برای بندگان است. نمونه ی کاملی که موجب می شود بندگان خدا راه رسیدن به پروردگار را ملاحظه کنند و مطابق آن عمل نمایند. همین طور که نقشه ی ساختمان برای استاد بنّا حجت است تا مطابق آن ساختمان را بسازد.

نیاز بشر به حجت خدا

از غفلت های بزرگ بشر این است که نمی داند نیاز به حجت دارد. بشر از آن جایی که مقصد اصلی را فراموش کرده، نیاز رسیدن به مقصد اصلی را نیز که با نظر به حجت الهی امکان دارد، از یاد برده است. اکثر مردم می خواهند خوب باشند ولی چون حجت مشخص ندارند راه را نمی دانند و خوب شدن را گم کرده اند. به گفته ی آن شاعر:

آسیا

بود ولی راه عمل را گم کرد

آرد را چرخ زد و چرخ زد و گندم کرد

به جهت وجود حجت خدا شما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه می کنید آن مردم با آن همه غفلت جاهلی، چگونه در زمانی اندک آنچنان متحول شدند، چون حجت خدا یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیدا کرده بودند، چیزی که در اوائل انقلاب و در طول دفاع مقدس هشت ساله برای جوانان کشور خودمان پیش آمد. تاریخ خبر می دهد در همان چهارسال و چند ماه حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن همه موانعی که امویان ایجاد کرده بودند تحول بسیار چشم گیر در مردم ایجاد شده بود. به طوری که هیچ بی کار و بی خانه ای نبود زیرا همه به زندگی ساده در زیر سایه ی عدالت حضرت راضی بودند. این طور نبود که هرکس بقیه را پس بزند و خودش جای او

را بگیرد. برای همین هم می گویند امام که ظهور کنند تمام آن باورها که مردم قبول داشتند ولی به آن ها عمل نمی کردند به فعلیت می رسند و زمینه ی پیاده کردن آنچه را که حق می دانند فراهم می یابند.

در ظلمات غفلت از امام طوری شده که به قول بعضی از بازاری ها، می دانیم راست گفتن خوب است اما اگر راست بگوئیم بدبخت می شویم. امّا وقتی فرهنگ امامت حاکم باشد آن فردی که آرزویش راست گفتن است، راست می گوید. درست است که اشتباه می کند که فکر می کند اگر در حال حاضر راست بگوید بدبخت می شود ولی چون راست گفتن کاربردی نشده و در فرهنگ جامعه نهادینه نگشته جرأت نمی کند به آن عمل کند اما مایل است یک تمدن الهی پیش آید تا مطابق اعتقاداتش زندگی کند. با نظر به این موضوع است که می گویند وقتی امام ظهور کنند هجوم مردم برای تحقق دیانت بسیار چشمگیر است و واقعاً عالم را قسط و عدل فرا می گیرد. چون مردم با ظهور حجت خدا، نمونه ی عینی رسیدن به حقیقت را در مقابل خود می یابند. به قول کانت: «آن طور نیست که سخنان حکیمان سایر انسان ها را راهنمایی کند بلکه حرکات آن ها است که در بقیه مؤثر است و زندگی انسان ها را شکل می دهد».

همیشه این طور بوده که اگر مردم به امامان معصوم نظر نکنند و زندگیِ درست از منظر مردم به حاشیه رود، مردم نمی توانند تفکیک کنند که آن چه در جلو آن ها به عنوان زندگی هست زندگی بدی است یا زندگی خوبی. می گویند چون کانت این طور زندگی می کند پس این نوع

زندگی، زندگی معقولی است. حال اگر بعداً آن نوع زندگی به بن بست رسید دیگر مقصر کانت است نه مردم.

این که حضرت می فرمایند: «امام امین خدا است»، به آن معنی است که آنچه را از خدا می گیرد تماماً به مردم می رساند. برعکس ما که هیچ کدامان نمی توانیم چنین باشیم، ناخودآگاه آنچه به ما القاء می شود را با افکار خودمان ترکیب می کنیم. امامان آنچنان زلال شده اند که حقیقت را با جان خود می گیرند و به بقیه می رسانند چون به چیزی جز حق نظر ندارند. حرف امامان این است که «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّهِ اللَّه»(۱) قلوب ما ظرف خواست و اراده ی خداوند است. در حالی که ما بخواهیم و نخواهیم افکارمان را وارد موضوعات می کنیم چون تنها به خدا نظر نداریم وگرنه ما هم معصوم می شدیم. خواب هایی که می بینیم گواه این مطلب است، به طوری که آنچه نفس ناطقه از عالم بالا می گیرد آنچنان با خیالات ما ترکیب می شود که چندین معبِّر باید بیایند تا آن ها را از همدیگر تفکیک کنند. تفکیک بین آنچه که ما اضافه کرده ایم با آنچه که از عالم بالا به ما رسیده خودش یک کار بزرگ است. به این جهت حضرت روی صفت امین الله بودن امام دست می گذارند که ما نمی توانیم امین الله باشیم ولی شدیداً نیازمند وجود امین الله هستیم.

فرمودند: امام حجت خدا بر بندگان و «خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ» و خلیقه ی او در شهرهایش می باشد. عنایت کنید که روی بلاد دست گذاشتند. یعنی امام نقش مدیریتی در جامعه و در نظام عالم دارد تا جامعه با مدیریتی الهی

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۵۱.

اداره شود و این طور نیست که تنها ما در امور فردی نیازمند به امام و حجت خدا باشیم. بر همین اساس حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در کتاب «ولایت فقیه» می گویند اگر کسی بفهمد معنی ولایت فقیه یعنی چه و منکر بشود مرتد است. چون در واقع معتقد است حضور امام که فقیه سخن او را حاکم می کند، در عالم ضرورت ندارد. البته اکثر کسانی که مخالف ولایت فقیه اند مخالف به معنای واقعی نیستند، از بعضی از امور اجرایی عصبانی شده اند. یقیناً عموم مردم قبول دارند بهترین حاکمیت، حاکمیت امام معصوم است. ولایت فقیه یعنی ولایت کارشناس کشف حکم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام بر جامعه در زمان غیبت امام.

می فرمایند: «وَ الدَّاعِی إِلَى اللَّهِ وَ الذَّابُّ عَنْ حَرِیمِ اللَّهِ» امام دعوت کننده به خدا و مدافع حریم الهی است. صفت دعوت کنندگی به خدا به معنی مطلق کلمه فقط مخصوص انسان های معصوم است. ممکن است بنده هم تصور کنم می خواهم مردم را به خدا دعوت کنم ولی وقتی در درون خود ناخن می زنم معلوم می شود در آن لایه های پنهانِ دلم می خواهم شما بدانید من این مطالب را می دانم. یعنی ناخودآگاه به نحوی شما را به خودم می خوانم. بزرگان دین از خدا خواسته اند:

باز

خر ما را از این نفس پلید

کاردش

تا استخوان ما رسید

با این همه تنها و تنها کسانی مطمئناً و مطمئناً به خدا دعوت می کنند که مظهر تامّ و تمام نور الهی هستند یعنی ائمه علیهم السلام، و ما به این جهت به علمای دین ارادت داریم که احساس می کنیم ما را به ائمه علیهم السلام نزدیک می کنند.

اگر این ها ما را به خودشان دعوت کرده بودند کار به اینجاها نمی کشید که در منظر شما ائمه معصومین علیهم السلام قرار بگیرند. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» که این همه برای انقلاب اسلامی زحمت کشیدند و زندان و تبعیدها را تحمل کردند، صاحب انقلاب اسلامی را حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه می دانند و آن حضرت را در منظر ما قرار می دهند. علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» گاهی که یک نظر خوبی از آیه و یا روایت مطرح می کنند در آخر می گویند من این طور فهمیدم تو مشغول این که من فهمیدم نباش، این را بگیر ولی مشغول آیه و روایت باش. حواسشان کاملا جمع است که تصور نشود آنچه ایشان می گویند همه ی مطلب است. چون اگر بگویند این که من می گویم اصل مطلب است عملاً ما را به خودشان نزدیک کرده اند، در حالی که ما می خواستیم با تدبّر در سخنان ائمه علیهم السلام به آن هایی که خودی ندارند جز نمایش اسماء حسنای الهی، نزدیک شویم. تجربه کنید و مدتی روایت بخوانید ببینید چقدر ارتباط شما با خدا شدید می شود. اساساً عشق الهی باعث می شود که به امامان نزدیک شوید و چون آن ها را مظهر اسماء حسنای خدا می بینید به آن ها علاقه مند هستید.

آری با اُنس با روایاتِ ائمه علیهم السلام ناخودآگاه یک نحوه محبت الهی در قلب شما ایجاد می شود و چون امامان را دریچه ی ارتباط با خدا یافتید فوق العاده به آن ها علاقه مند می شوید، اما نه آن علاقه مندی که خود آن ها در میان باشند بلکه هر چه به آن ها بنگری حق را می بینی. مثل آینه که خود را نشان نمی دهد، هر چقدر در آن نگاه کنید شیشه را نشان نمی دهد، محل نمایش صورتی است که ماوراء آینه است، فقط نمایش آن صورت

است. هر وقت کسی انسان ها را به خود دعوت کرد حجاب حقیقت است، زیرا کسی بالا‌تر از امام معصوم نیست، امامان معصوم نیز ما را به خود دعوت نمی کنند. کسی که به خود دعوت می کند معلوم است هیچ نوری در او نیست، هر اندازه هم می خواهد باسواد باشد. علم واقعی علم به خدا و علم به ذوات مقدس ائمه علیهم السلام است پس هر جریان فکری و معرفتی که ما را به خدا و امامان معصوم نزدیک کرد قابل اطمینان است. در این رابطه است که ما برای حکمت متعالیه ارزش قائلیم که با برهان صدیقین، معرفت الله را برای انسان هموار می کند و با معرفت «الله» و معرفت نفس، معرفت به مقام پیامبر و امام علیهم السلام راحت تر انجام می گیرد. از بعضی ها که تحت تأثیر افراد خاص یا گروه های خاص هستند، می پرسیم چرا کتاب علمایی همچون امام خمینی و علامه طباطبایی«رحمه الله علیهما» را نمی خوانید. می گویند ما فقط دستور داریم فلان کتاب ها را بخوانیم. آیا این ها نباید از مسئولان خود بپرسند چرا ما را به کتاب های خاص و افراد خاص محدود می کنید؟ فقط حرف های این آقا زیر این آسمان باید به گوش ما برسد؟ چرا هر اندیشه ای که نور معنوی و علمی الهی دارد مدّ نظر ما نباشد؟

از دیگر خصوصیات امام معصوم این که «وَ الذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ» امام مدافع حریم الهی است. نگران خودشان نیستند نگران حریم الهی اند. در روایت داریم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر وقت به خودشان ظلم می شد می بخشیدند. اما آنجایی که ظلم به دین خدا می شد آنچنان خشمگین می شدند که رگ های صورتشان ورم می کرد. همین طور که امیرالمؤمنین علیه السلام همه ی نگرانی شان این بود که نکند حریم الهی بشکنند تا

آنجا که به عثمان اشکال می کردند چرا بر ولید حاکم کوفه که مشروب خورد و به نماز ایستاد حدّ خدا را جاری نکرد. این فرهنگ کجا و آن فرهنگ کجا که یا نگران حزبش است و یا نگران خودش. واقعاً جهان آلوده است، چون کسانی بر مردم حکومت می کنند که مدافعان حریم الهی نیستند.

برکات امام

«الْإِمَامُ مُطَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبَرَّأٌ مِنَ الْعُيُوبِ مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ مَوْسُومٌ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ» امام از هر گناهی پاک و از هر عیبی مبرا است، علم به معنی حقیقی مخصوص اوست، نمایاننده ی حلم و عامل نظام و سرو سامان یافتن دین و عزت مسلمانان و غضب منافقین و پراکندگی کافران است. حضرت می فرماید امام جامعه ی مسلمین نمی شود هیچ آلود گی داشته باشد وگرنه نمی تواند حق را نشان دهد. جهان حقیقتاً ظرفیت وجود انسانی را دارد که هیچ آلودگی نداشته باشد و برای چنین انسانی خود را آماده کرده است. انسانی که «مُبَرَّأٌ مِنَ الْعُيُوبِ» از هر عیبی پاک است و حضرت می فرمایند امامان چنین اند و این هر چند بسیار با ارزش است ولی ادعای بزرگی است و هر کسی نمی تواند چنین ادعایی کند، چون به عنوان مثال اگر شما بگویید من به همه ی این کتاب علم دارم، حالا یک کلمه ی آن را ندانید همه ی ادعایتان زیر سؤال می رود و آبروی خود را از دست می دهید. اما اگر بگوئید مقداری از این مثنوی را می دانم حال اگر یک صدم آن را هم

بدانیـد آبرویتان نمی رود. با این وصف وقتی گفته می شود امام بایـد هیـچ نقص و عیبی نداشـته باشد، با یک خطا تمام است. هیـچ کس در جهان اسـلام جز ائمه علیهم السـلام چنین ادعایی نداشـته انـد، بقیه خطاهای زیادی می کردنـد و بعـد می گفتند اشـتباه کردیم. آیا برادران اهل سنت با توجه به اسناد معتبری که خود در اختیار دارند شک دارند که عبدالرحمن بن عوف می گوید وقتی ابابکر در بستر بیماری بود - آن بیماری که منجر به فوت او شد- می گفت ای کاش سه کار نکرده بودم.(۱)

خلیفه ی دوم اذعـان می دارد: «کُلُّ النّاس اَفقَهُ مِنْ عمر حتی رباب الْحجال»(۲) همه ی مردم از عمر عالم ترنـد حتی زنان پرده نشین. و یا خلیفه ی سوم توبه نامه نوشت که کارهای انجام گرفته را دیگر انجام نمی دهد. در چنین دنیایی که چنین افرادی به اشـتباه خود اقرار دارند، ائمه علیهم السـلام می فرمایند: امامان از هر آلودگی و گناه پاک و از هر عیبی مبرا هستند و هیچ کس هم نتوانست یک مورد خلافِ آن ادعا را در مورد آن ها ثابت کند.

حضـرت در ادامه می فرماینـد امـام «مَخْصُوصٌ بِالْعِلْمِ» مخصوص به علم است و هرکس خواست به واقع به نور علم منور شود باید از مسیر امام به

۱- عبـدالرّحمن بن عوف می گویـد: در بستر بیماری ابوبکر با او بودم، پس از مقدماتی گفت: دوست داشـتم سه کار را انجام نـداده بودم و سه کار را انجام می دادم؛ ای کاش خانه ی فاطمه را برای هیـچ چیز بازرسـی نمی کردم، هرچنـد درِ آن را برای نبرد با من می بسـتند. ای کاش فجأه سـلمی را زنده نمی سوزاندم. ای کاش در روز سقیفه من این کار را به گردن یکی از آن دو، عمر و ابوعبیده می انداختم. (تاریخ طبری، ج ۴ ، ص ۵۲- ترجمه ی الغدیر، ج ۱۴، ص ۲)
۲- الغدیر، ج ۶ ، ص ۱۱۹.

علم برسد. بقیه ی عنوان ها، یا علم به اعتباریات و مشهورات است و یا فضل است و اطلاعات که حجاب اکبر محسوب می شوند.(۱)

دشمنان اهل البیت علیهم السلام بسیار نقشه می کشیدند که آن ها را در ادعای عالم به همه ی آنچه بوده و هست، ناموفق جلوه دهند، ولی همیشه نتیجه برعکس می شد. از ابن ابوالعوجاع ها بگیرید تا بقیه، یک نقطه ی ضعف کافی بود که بساط امامت برچیده شود، چیزی که آرزوی خلفای بنی امیه و بنی عباس بود و هرگز به آرزوی خود نرسیدند. این که می بینید با وجود چنان شرایطی، امامت همچنان پایدار می ماند برای این است که واقعاً علم از طریق اهل البیت علیهم السلام علم حقیقی است. تهمت های زیادی زدند ولی نتوانستند شخصیت علمی ائمه علیهم السلام را نفی کنند. برای این که کار معاویه را در حذف امام حسن علیه السلام توجیه کنند شایع کردند امام حسن علیه السلام سیصد زن داشتند تا نتیجه بگیرند حضرت دنبال عیاشی بودند و لذا شایسته ی حکومت نبودند ولی با این همه تهمت یک جا نتوانستند سخنی را به امام نسبت دهند که حاکی از ضعف علمی ایشان باشد. در یک نشستی که معاویه با امام حسن علیه السلام دارد معاویه می داند که ادعای امام حسن این است که همه چیز می دانند. از حضرت پرسید می دانید این درخت چه تعداد خرما دارد؟ فرمودند بله، چهارهزار و چهار عدد خرما دارد. به کارگزارانش گفت خرماها را بچینند و بشمارند، یکی کم تر از آن تعدادی بود که حضرت فرموده بودند. حضرت فرمودند: آن که به من گفته نه یکی کم می گوید و نه یکی زیاد. بررسی کردند دیدند یکی از کارگزاران

۱- به کتاب «آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» از همین مؤلف رجوع شود.

معاویه یکی از خرماها را در دست خود پنهان کرده است.(۱) این فکر در جهان اسلام جاری بود که این خانواده در مقام علم کامل اند، معاویه که اعتقاد به این مطلب نداشت گفت یک امتحانی می کنیم که نتیجه اش آن شد که شد.

«مَوْسُومٌ بِالْحِلْمِ» امام مجسمه ی حلم است. حلم یعنی امام و امام یعنی حلم. حلم آن حالت روحی است که هیچ جریانی انسانِ حلیم را از هدف اصلی اش باز ندارد. امام آنچنان در افق وظیفه ی خود مستغرقند که هیچ جریانی ایشان را از تعادل خارج نمی کند به طوری که سراسر حرکات و سکنات شان را حلم فرا گرفته حتی در صحنه ی کربلا.

«نِظَامُ الدِّینِ» امام عامل نظام و سر و سامانی دین است و دینِ بدون امام در انضباطی که باید باشد نخواهد بود. نماز خوانده می شود، روزه گرفته می شود ولی جهت ندارد. جامعه به آن سویی که باید به شکوفایی برسد نمی رسد. «وَ عِزُّ الْمُسْلِمِینَ» امام عامل عزت مسلمین است و مسلمانان از طریق مدیریت امام، به آن شخصیتی که باید، دست می یابند. نمونه ی کوچک آن را در مقایسه ی ایرانِ امروز که به فرهنگ امامت مفتخر است با ایران زمان شاه می توان یافت. ما در زمان شاه در دنیا به اندازه ی یک پوسته پیاز ارزش نداشتیم. وقتی خارجی ها از شما می پرسیدند اهل کدام کشور هستی؟ می گفتی .I am from Iran او می گفت: oh you are from Iraq شما می گفتی من ایرانی هستم، آنقدر ایران برایشان ناآشنا بود که می گفت فهمیدم اهل عراق هستی. اصلاً

ص: ۱۲۶

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۹.

نمی دانست جایی به نام ایران هست. مقایسه کنید با امروز. در سفر حج وقتی می گفتی ایرانی هستم می گفتند: خمینی، خمینی، یعنی ما را به امامان می شناختند، حال تصور کنید اگر امامِ یک ملت، انسان معصومی باشد، عزت آن ملت چقدر خواهد بود؟ امروز مردم کوچه و بازار کشورهای مالزی و اندونزی نه تنها ایران را می شناسند بلکه ایران را به امامشان می شناسند.

مشکلی که فرهنگ مدرنیته ایجاد کرده موجب شد که اگر بگوئید ما امام معصوم داریم بگویند خرافه است. در حالی که خداوند ما را متوجه ضرورت وجود او کرده و او را برای ما پرورانده است. آن ها طوری موضوع را به حاشیه برده اند که روشنفکرهای ما هم جرأت نمی کنند بگویند واقعاً خدا در این عالم امام معصومی گذاشته است که تمام مناسبات ما باید بر اساس نظر او تنظیم بشود. چنین فکری را با آن همه پشتوانه ی منطقی یک نوع آرمانگرایی غیر واقعی می دانند، در حالی که بشریت چاره ای ندارد جز این که به موضوع امامت به معنای واقعی آن فکر کند. بحمدالله هر قدر رسوایی نظام سلطه بیشتر شود اندیشه ی مقابلِ نظام سلطه - یعنی شیعه- بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. هیچ وقت آن نگاهی که سعودی ها نسبت به اسلام دارند مقابل نظام سلطه نیست تا وقتی در آینده نظام سلطه سقوط کرد چشم ها به سعودی ها بیفتد. امروز تنها فکری که به قول خودشان رو در روی نظام سلطه ایستاده فقط تشیع آن هم تشیع به قرائت حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» است. از آن طرف بخواهند یا نخواهند اسرائیل و نظام سلطه در حال گذرانِ دوران افول خود می باشند و

طبیعی است هر فرهنگی که افول کرد فرهنگ رقیب جای آن را می گیرد.(۱) کافی است ما هوشیار باشیم که نظام سلطه رقیب سازی مصنوعی نکند و یک طالبان را روبه روی بوش قرار دهد تا به زعم خودشان ذهن های مسلمانان را به سوی طالبان معطوف نمایند، غافل از این که شخصیت گمشده ی مسلمانان چیزی بالاتر از رهبران طالبان است. طالبانی که مجبور است مردم را با زور اسلحه تابع اهداف خود کند گمشده ی مسلمانان نیست. ملتی که آرمانشان تا این جاها بیاید که جز به امام معصوم قانع نشوند آنقدر در جهان عزیز می گردند که طالبان هرگز نمی توانند ذهن ها را از آن ها به سوی خود برگرداند. برعکسِ روشنفکران کشور ما که عموماً غرب زده اند، روشنفکران جهان به خوبی متوجه آینده ی جمهوری اسلامی ایران و فرهنگ تشیع شده اند و امیدوار به حضور مکتبی در آینده ی جهان هستند که امامش واسطه ی فیض بین ارض و سماء است.

هانری کُربن، اسلام شناسِ فرانسوی می گوید: به عقیده ی من تشیع تنها مذهبی است که رابطه ی هدایت الهیه را میان خدا و خلق برای همیشه نگه داشته است و به استمرار ولایت اعتقاد دارد ... تنها مذهب تشیع است که می گوید: نبوت؛ با رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ختم شد، اما ولایت که همان رابطه ی هدایت و تکمیل است، پس از رحلت آن حضرت هم چنان باقی است. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه؛ حقیقتی زنده است که هرگز نظریه های علمی

۱- توماس فریدمن ستون نویس صهیونیست و آمریکاییِ روزنامه ی هرالد تریبیون و از حامیان حمله به عراق می نویسد: «داستان اصلی در خاورمیانه ی امروز این است که ایران با هوش و بی باک است و آمریکا، احمق و ضعیف با متحدانی سست و متفرق.» (روزنامه ی کیهان، چهارشنبه ۶ مرداد ۱۳۸۹)

نمی تواننـد او را از خرافات بشـمارند و او را از فهرست حقایق حـذف کننـد.(۱) رفقای ما می گفتند روشـنفکران اروپا بسـیار مایلند از امام زمان عجل الله تعالی فرجه برایشان گفته شود، بیشترین سؤال ها در آن موضوع است و دشمن برای مقابله با تفکر مهـدویت تلاش هـای خود را شـروع کرده که نمونه ی آن فیلم «نوسـتر آداموس» بود که نشـان می دهـد یـک جوان عرب به عنوان مهـدی، نیویورک را که نماد فرهنگ غرب است خراب می کنـد ولی طوری فیلم را تمام می کننـد که بیننـده تصور می کنـد می توان جلوی آن حادثه را گرفت. در آن فیلم و امثال آن می خواهنـد به جهان غرب امیـدواری بدهند که با تکنولوژی می توان با مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه مقابله کرد، در حالی که گرایش به معنویت و نظر به امامی معصوم چیزی نیست که بتوان آن را از دل مردم بیرون کرد. تفکری که می گویـد امامی معصوم و حیّ و حاضـر بایـد مناسـبات جهان را در دسـت بگیرد فکری نیست که بشود دل ها را از آن منصرف نمود.

امام؛ عامل نجات جامعه از نفاق

«وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ» امـام موجب خشم منـافقین است. منافقین با حضور فرهنگ امامت عرصه ی کار را بر خود تنگ می یابنـد. منافق به کسـی می گوینـد که به ظاهر خیلی دینـدار است ولی در باطن هیچ تعلقی به دین ندارد. چه فرهنگی می تواند فضا را بر منافقان تنگ کند، جز کسی که با حرکات خود دینداری را طوری بنمایاند که قلب ها آن را همراهی کنند؟

ص: ۱۲۹

۱- تشیع و انتظار، محمدتقی خلجی، ص۱۲۰، چاپ پنجم، نشر پیام اسلام، قم ۱۳۸۱.

هیچ جامعه ی دینی بدون منافق نیست و این در حالی است که منافقان بیشتر از مومنین واقعی قیافه ی دینداری به خود می گیرند به همین جهت افراد مذهبیِ سطحی خیلی سریع فریب آن ها را می خورند، چون مؤمنین واقعی برای فرار از ریا دینداری خود را تا آن جا که ممکن است ظاهر نمی کنند ولی شخص منافق طوری عمل می کند که به ظاهر از ریا فرار می کند ولی در باطن می خواهد به شما بفهماند خیلی مسلمان است. طبیعی است شما که دوست دار ایمان هستید به او علاقه مند می شوید و تحت تأثیر او قرار می گیرید و به او میدان می دهید و او هم ارزش های اشرافی خود را حاکم می کند. فقط در صورتی میدان برای چنین افرادی تنگ می شود که ملاک های معنوی در میان باشد و مثلاً بر روی عدالت و ساده زیستی تأکید شود. اگر انسانی به صحنه بیاید با دین داری ناب و الهی، میدان برای نفاق تنگ می شود چون در این صورت فرهنگ نفاق نمی تواند ارزش های خود را بر فرهنگ امام معصوم حاکم کند ولی بر خلیفه حاکم می کند.

توجه داشته باشید که منافقان در ظاهر خیلی مذهبی هستند به طوری که عموماً چشم ها را به خودشان خیره می کنند، حتی اگر عرفان مد بشود و جامعه عرفان را ارزش بدانند این ها عارف هستند. فقط وقتی ایثار و جهاد و عدالت و معنویت و قلب ایمانی اصالت پیدا کند این ها به حاشیه خواهند رفت و این ها با فرهنگ امامت محقق می شود. به عبارت دیگر جریانی میدان را برای نفاق تنگ می کند که به ولایت و عصمت وصل باشد. این سخنِ حضرت را در مورد نقش امامت در هیچ شرایطی فراموش نکنید وگرنه گرفتار چهره های گوناگون نفاق خواهید شد. آن قلب نورانی

ص: ۱۳۰

حضرت زهرا علیها السلام است که به حاکمیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله رو می کند و می فرمایند: «ظَهَرَتْ فیكَمْ حَسْـكَةُ النِّفـاقِ» در بین شـما خـار و خاشاک نفاق ظاهر شـده است. و روشن می کنـد وقتی امام معصوم از صـحنه ی مـدیریت جامعه حذف شود. نفاق جای او را می گیرد. آنچنان جوّ جامعه و نظام ارزشی را تغییر می دهند که به جای احترام به مسئولان نظام اسـلامی کاری می کنند که مردم آن ها را به چشم متهم و مجرم بنگرند و کفار را در چشم ها و ذهن ها بزرگ جلوه می دهنـد و عموماً سـعی می کننـد کارها جلو نرود. ممکن است بگوئیـد چرا یقه شان را نمی گیرند؟ مگر کار آسانی است؟ فقط اگر نظام اسـلامی بتواند با نور ولایت، شرایطی فراهم کند که منافق اذیت بشود هنر کرده است و توانسته صحنه را برای جریان نفاق تنگ کند. ولی در هر حال کار پیچیده ای است.

در ادامه می فرماینـد «وَ بَوَارُ الْكَافِرِینَ» امام عامل ریشه کن شـدن کافران است. قدرت کافر در ازاء بی دینی ما است. هر اندازه ما دیندار بشویم کافر ریشه کن می شود. لازم هم نیست حتماً با جنگ و جدالِ طولانی این کار انجام شود، کُلاً جنسِ ضـعفِ ایمانی ما است که به کافر قـدرت می دهد. انصافاً اگر ما امروز تحت تأثیر تبلیغات و وسایل تجملی غرب نباشـیم آیا غرب می توانـد بر ما آقایی کنـد؟ غرب به شـدت محتاج است که کالاهایش را بفروشد، اگر ما بر اساس قناعت و توجه به نیاز طبیعی با آن هـا برخورد می کردیم آیا این همه محتاج غرب بودیم که بر ما آقایی کنـد و هر روز توان ساختن اسـلحه های مـدرن تر را پیدا کند؟ این همه پول از جیب چه کسانی خارج می شود که دنیای کفر را قدرت مند کرده است؟ اگر

فرهنـگ امـام معصوم در مناسـبات جوامع اسـلامی حـاکم بود آیا این همه ضـعف از کشورهای اسـلامی مشاهـده می شـد که موجب قدرت دنیای کفر شود؟ به گفته ی دانشـمندان؛ «قدرت ابرقدرت ها از آن هایی است که مورد ظلم واقع می شوند ولی مدیحه سرای ظالم هستند».

خداونـد به لطف خودش ملت ما را هر چه بیشتر متوجه ارزش نظام امامت بگردانـد تا زیباترین سـرنوشت را نصـیب خود کرده باشد.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۳۲

جلسه ی هشتم: جایگاه مقام موهبی امام

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

همان طور که مستحضرید حضرت امام رضا علیه السلام مقام امامت و جایگاه آن را ترسیم و تفسیر فرمودند. تا اولاً: معلوم باشد که بشر در امور مدیریتی جامعه باید به کجا نظر کند. ثانیاً: بتواند بلاهایی را که به جهت غفلت از امام و امامت بر سرش می آید درست تحلیل نماید و بداند ریشه ی مشکلات کجا است. به همین جهت بعضی از متفکران وقتی می خواهند علت شکست های جهان مدرن را تحلیل کنند با هوشیاری تمام، ذهن ها را متوجه مدیریتی می نمایند که می خواهد جامعه را بدون اتصال به عالم قدس مدیریت کند. از آن جایی که این متفکران می دانند رمز نجات جامعه کجا است، شکست ها را هم درست تحلیل می کنند. وگرنه مثل بعضی از روشنفکرها برای رفع مشکل، عامل مشکل را رشد می دادند. همین طور که با ایجاد سرعتِ بیشتر می خواهند مشکلاتی را حل کنند که شتاب و سرعت ایجاد کرده. آیا علت یک مشکل می تواند عامل نفی آن

مشکل باشد؟ مدیریت غیر قدسی هر اندازه تلاش کند تا مشکلات به وجود آمده را رفع کند مشکلات جدیدی می آفرینند.

بحث به این جا رسید که حضرت می فرمایند: «الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ لَا یُدَانِیهِ أَحَدٌ وَ لَا یُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا یُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِیرٌ» امام یگانه ی روزگار است، نه کسی در حدّ اوست و نه می شود کسی را معادل او دانست و با او مقایسه کرد.

از نکاتی که باید انسان در جان و فکر خود رشد دهد، توجه قلب است در هر موضوعی به جنبه ی یگانه ی آن موضوع. همان طور که انسان در خالقیت، جهت اندیشه ی خود را به خالق مطلق می اندازد که حقیقت یگانه در امر خالقیت است، در سایر امور هم اگر انسان جنبه ی یگانه ی آن امر را طلب کند قلب خود را درست جلو برده و آن را طوری تربیت کرده است که خیالات پراکنده نمی توانند آن را مشغول کنند. در کمال انسانی هم موضوع همین طور است و هرکس باید به حقیقت یگانه ی انسانیت نظر کند که او انسان کامل یا عین کمال انسانی است.

خداوند قلبی به انسان داده که می تواند به جنبه ی یگانه ی موجودات نظر نماید، به طوری که از جنبه ی وجود، نظر خود را به وجود مطلق بیندازد و از جنبه ی انسانی نظر خود را به انسان کامل سوق دهد، زیرا وجود هر موجودی به وجود مطلق ختم می شود و کمال هر انسانی به انسان کامل. همان طور که در خداشناسی باید قلب را طوری تربیت کرد که متوجه وجود مطلق و کمال مطلق شود، باید آن را طوری تربیت نمود که در امور انسانیت متوجه انسان کامل بگردد. دل انسان می داند یک حقیقت

یگانه ای در رابطه با کمال انسانی هست و به طرف آن گرایش دارد زیرا طلبِ بدون غایت محال است، پس اگر سرشت ما طوری سرشته شده که در انسانیت متوجه ی یک انسان یگانه است، نظر به غایتی دارد که در مرتبه ی بالاتری از انسانیت قرار دارد. به همین معنی محبت به ائمه علیهم السلام در قلب همه ی انسان ها به صورت مکنون هست و انسان ها نظر به حقیقت یگانه ای از انسانیت دارند که ائمه علیهم السلام مصداق آن می باشند. بنابراین ممکن نیست که در انسانیت، یک انسان یگانه ای که هر زمانی قلب انسان ها به سوی اوست، در عالم نباشد. این همان چیزی است که در برهان عقلی اثبات می شود که انسانیت یک حقیقت ذاتی است و نه یک مفهوم اعتباری. مثل دیوار و خیابان نیست که هیچ ذاتی ندارند، بلکه مثل رطوبت است که ذات دارد و در انتها به چیزی ختم می شود که عین تری است. تری اشیاء به اعتبار ما نیست، به جهت ذاتی است که آن ذات عین تری است. از طرفی ذات هر چیزی جنبه ی یگانه ی آن چیز است و آن ذات، یک حقیقت یگانه است و لذا از نظر تربودن، دو ذات نداریم. تمام تری ها همان آب است، چیز دیگری جز آب تر نیست. خیلی چیزها مثل روغن و جیوه روان و سیال است ولی هیچ کدام تر نیستند. همین طور برای انسان هم یک ذات انسانی هست که تمام انسانیتِ انسان ها به آن ذات انسانی یا انسان کامل ختم می شود.(۱) چون انسانیت مُشَکِّک است، یعنی شدت و ضعف دارد، یک حقیقت وجودی است و نه یک مفهوم اعتباری.

۱- در رابطه با دلایل وجود انسان کامل و ارتباط انسانیت انسان ها با او به کتاب «مبانی معرفتی مهدویت» از همین مؤلف رجوع فرمائید.

انسانیت حقیقتاً یک موجودیت است که دارای شدت و ضعف است اما دیوار شدت و ضعف بر نمی دارد، نمی توانی بگویی این دیوار از آن دیوار از نظر دیوار بودن شدیدتر است. چون دیوار بودن از نظر وجودی چیزی نیست که بخواهد شدت و ضعف بردارد، ماهیتی است که انسان ها اعتبار کرده اند. اما «نور» خودش یک چیز است - ما اعتبار نکرده ایم نور، نور باشد- نور یک واقعیت خارجی است، به همین جهت هم شدت و ضعف برمی دارد. هر وقت برای چیزی شدت و ضعف مطرح باشد آن چیز به «وجود» بر می گردد و اگر در مورد انسانیت می توان شدت و ضعف مطرح کرد حکایت از آن دارد که «انسانیت» یک حقیقت وجودی است. به همین جهت می توانیم بگوئیم حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» از فلانی انسان ترانـد. از طرفی از آن جایی که هر ذاتی یک حقیقت یگانه است که پرتوها و جلوات مختلف دارد، انسانیت همه ی انسان ها پرتو حقیقتِ انسانیت یا انسان کامل است. همان طور که در عالم ماده در مورد آب، تمام تری ها به یک تری ختم می شود و بقیه ی رطوبت ها از آن ذاتی است که عین تری است. منتها در مثال آب پرتو و یا جلوه ی نازله معنی ندارد برعکس انسانیت یا وجود که هر وجودی از آن جهت که وجود است پرتوی از وجود مطلق است.

امام؛ یگانه ی روزگاران

در راستای حقیقتِ وجودی ذاتِ انسانی و یگانه بودن آن حقیقت، حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: «الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ» امام یگانه ی روزگارش

می باشد، یعنی حقیقت یگانه ی همه ی انسان ها به امام برمی گردد و لذا نمی شود دو امام در هستی باشد.(۱)

امام در شرق عالم باشند، غرب عالم از نظرشان مخفی نیست زیرا با هر انسانی به اعتبار انسانیت آن انسان همراه است. همان طور که به عنوان مثال هر جا تری باشد آب آنجا است. به اعتبار انسانیتِ انسان ها امام با آن ها است و به اعتبار انسان کامل و واسطه ی فیض بودن نیز حضور دیگری در عالم دارد، چون هر موجودی هرچه مجردتر باشد در عالم حاضرتر است و انسان کامل مجردترین مخلوق است.

همان طور که خداوند به دو صورت نزد شما است، یکی این که تکویناً از خودتان به خودتان نزدیک تر است و فرمود: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»(۲) و یکی هم تشریعاً از آن جهت که ما خود را به خدا نزدیک کرده ایم و با رفع حجاب ها و دفع رذائل اخلاقی به قرب الهی نایل شده ایم. خدا که بخواهد به ما نزدیک باشد رفع حجاب نیاز ندارد، به اعتبار تجرد مطلقش از همه چیز به ما نزدیک تر است. اما ما که بخواهیم به خدا نزدیک شویم باید خود را شایسته ی چنین نزدیکی بگردانیم. این مسئله در مورد امام هم هست که از یک جهت چون امام واسطه ی فیض است و مجردترین مخلوق می باشد از هر چیزی به اشیاء و افراد نزدیک تر است، اما از جهت انسانیت، هرکس هر اندازه ای که از صفات حیوانی فاصله

۱- ممکن است در یک زمان دو نفر معصوم موجود باشند ولی فقط یک نفر از آن ها امام است.

۲- سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

گرفته و از صفات انسانی برخوردار شده باشد به انسان کامل نزدیک خواهد شد. برای این که بتوانیم به وجود مقدس امام نزدیک شویم باید منیت هایمان را زیر پا بگذاریم.

وقتی حضرت می فرمایند: «الْإِمَامُ وَاحِدُ دَهْرِهِ» می خواهند دریچه ا ی از معارف را بر روح ما بگشایند که چگونه حقیقت انسانیت یک حقیقت یگانه است. در ادامه می فرمایند: «لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَ لَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ» هیچ کس نمی تواند به مقام و جایگاه امام نزدیک بشود و معادل او قرار گیرد، چون در رابطه با ذات انسانی جز یک حقیقت به نام انسان کامل در عالم نیست. موجود دیگری نمی تواند در کنار حقیقت نوری انسان کامل قرار گیرد. تنها قاعده ی تابع و واصل در این رابطه معنی می دهد، که اگر کسی خواست از انوار آن مقام بهره مند شود باید از نظر قلبی، خود را تابع صاحب آن مقام بگرداند و به کمک حُبّ به آن مقام از آن نور استفاده کند. فرهنگ عرفانی تشیع به خوبی روشن می کند هرکس از نظر درجه ی کمال در کجا است و همه به دنبال آن هستند که از خوب ها پیروی کنند تا وارد سلسله ای شوند که به واسطه ی فیض هستی ختم می شود و در این دیدگاه قصه ی تابع و واصل یا اصحاب یمین یعنی شیعیان و السّابقونَ السّابقون یعنی ائمه علیهم السلام پیش می آید.

امروزه دنیا در ظلمات است چون هیچ کس نمی داند چرا باید از دیگری پیروی کرد و قواعد پیروی صحیح از دست رفته است. آیا می توان به جهت آن که فلانی با سوادتر از بقیه است از او پیروی کرد؟ مگر سواد و علم حصولی موجب اتصال انسان به حقیقت است؟ مسیر

ص: ۱۳۸

صحیح آن است که انسان از کسی پیروی کند که واصل است و قلبش با حقیقت عالم متحد است و وجودش پرتو نور آن حقیقت است. همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام تابع پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و می فرمودند: من بنده ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله هستم.(۱) چون سعی کرده بودند رابطه ی تابع و واصل را بین خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله برقرار کنند، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را واصل می دانستند چون جانشان در همه ی مراتب کمال متصل به منبع کمال است و وقتی تابعِ آن واصل بشوند و بین تابع و واصل رابطه ی نوری برقرار شود، یک نوع سنخیت پدید می آید که یکی می شود شهر علم و دیگری دروازه ی آن می شود.

این دیگر مرید و مرید بازی و این گونه کارها نیست، یک رابطه ی نوری است که متأسفانه آن فرهنگ فعلاً گم شده است به طوری که مردم بصیرتِ شناخت اهل بصیرت را از دست داده اند، چیزی که شهدای ما داشتند و به کمک آن حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» را یافتند و به واقع تابع ایشان شدند و برکات فوق العاده ای نصیب خود کردند. بحمدالله در نظام ولایی جمهوری اسلامی هنوز این راه باز است ولی فرهنگ فهم آن نهادینه نشده است وگرنه جوانان ما از تنها راه نجات زمانه بهترین بهره را می بردند. همین طور که عده ای سرمستِ برکات تبعیت از ولایت امر خود هستند، طُوبی لهم. این راه اگر شناخته و طی شود بسیار بهتر از این است که برای شما برای انجام عملی نیک صد دلیل بیاورند تا عقل شما قانع شود. این بد نیست ولی بدانید که:

۱- الکافی، ج ۱، ص ۹۰.

عاقل

به کنار جو پی پل می گشت

دیوانه ی

پابرهنه از جوی گذشت

مشغول دلیل شدن یعنی راه را کورمال کورمال و عصازنان طی کردن. ولی اگر انسان برسد به جایی که تابع انسان کامل شود با نور او جلو می رود. کافی است امام و جایگاه او را بشناسیم و کسی را در عرض او ندانیم و نظرها را به او بدوزیم زیرا بنا به فرمایش حضرت رضا علیه السلام: «وَ لا یُعَادِلُهُ عَالِمٌ» هیچ عالمی هیچ وقت معادل امام نیست «وَ لا یُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ» و کسی نمی توانـد در جایگـاه او قرار گیرد و گفته شود این آقا پیر شـده و دیگری جای او قرار گیرد. این ها مربوط به علوم بشـری است و انسـان هایی که اطلاعات خود را در حافظه دارنـد، ولی برای کسـی که وصل به نور حقیقت است این حالات پیش نمی آیـد. آری هم مجتهدِ علوم دینی پیر می شود هم فیزیک دان علوم جدید اما در مورد امام این حالات نیست تا کسـی بَدَل امام باشد. همین که امام قبلی می رونـد، امام بعـدی زمینه ی امامت را دارنـد تا نور امامت را بگیرند و ارائه دهند، چون رابطه ی آن ها با خدا رابطه ی نوری است و در مقام حقیقتُ الانسان یا انسان کامل که همان اولین مخلوق است قرار دارند. امام واسطه ی فیض الهی است لـذا «وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِیرٌ» برای او مثلی و نظیری در بین بشـر نیست. به قول فیلسوف ها «صِرفُ الشَّیء لا یَتَکَرَّر وَ لا یَتَثَنَّی»(1) صـرف شـیء و ذاتی هر چیز نمی شود مکرر باشد تا علاوه بر خودش شـئ دیگری از جنس خودش در کنارش قرار گیرد. وقتی روشن شد انسانیت ذاتی دارد که آن عینُ الانسان است

ص: ۱۴۰

۱- تمهیدالقواعد، ابن ترکه، ص ۲۵۶.

دیگر آن ذات نظیری نخواهد داشت. غفلت از این فرهنگ برای بشر جز سرگردانی به بار نیاورده است. این که ما معتقدیم اگر بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام حاکم شده بود جهت تاریخ غیر از این بود، به جهت جایگاه حضرت علی علیه السلام در عالم هستی است. به عنوان نمونه در دنیای امروز با این همه شلوغی افکار، وقتی شیعه چهار کلمه حرف می زند همه مجبورند در موردش فکر کنند. اگر در صدر اسلام با آن زمینه ای که فراهم شده بود به جای رجوع به یونان، به اهل البیت علیهم السلام رجوع شده بود حساب کنید امروز چه موضوعاتی در اندیشه ی مردم جهان جریان داشت.(۱)

بشر باید متوجه باشد حقیقتُ الانسانی در عالم هست که باید مرجع همه ی دل ها و اندیشه ها باشد. آن مقام، مقامی نیست که افراد دیگری بتوانند در آن قرار گیرند. عنایت داشته باشید وقتی یک اندیشه ی بزرگ وارد گفتمان جهان شد، جهان به سوی تعادل می گراید و افراد از انحرافات در امان می مانند. در آن صورت غرب و شرق نیز موقعیت خود را بازخوانی می کنند. وقتی مردم از امامی که واحد دهر است محروم شدند نیاز خود را با نمونه های دیگری پر می کنند که چنین جایگاهی را در هستی ندارند، «سنت آکوئیناس» را به جای امام معصوم می نشانند - راهبی

۱- بنا به فرمایش مقام معظم رهبری«حفظه الله»: «مسئله غدیر،صرفاً یک مسأله ای که ما جمع شیعه به آن اعتقاد داریم و یک عده از مسلمان ها هم به آن اعتقاد ندارند، این نیست. در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخیِ حوادث صدر اسلام، موضوع غدیر - یعنی نصب جانشین - یک ضرورتی بود که اگر آن چنان که تدبیر شده بود - تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی- عمل می شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم.»غدیر سال ۱۳۸۴.

که از چهار سالگی تحت تربیت کلیسا قرار می گیرد- با این همه از سخنان آکوئیناس معلوم است که به دنبال یک شخصیت معصوم است، چون اوست که می فهمد اندیشه ی خودش برای راهنمایی جهانِ مسیحیت کافی نیست و از طرفی جهان مسیحیت جز به او نظر ندارند. در حالی که معصوم چیز دیگری است و به واقع «وَ لَا يُوجَدُ لَهُ بَدَلٌ وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ» نه برای او می توان بدلی یافت و نه مثل و مانندی.

امام و علم غیر اکتسابی

حضرت در ادامه می فرمایند: «مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ» امام به فضلی خاص مخصوص است و تمام فضلی که امکان دارد خداوند به کسی بدهد به امام داده است. تأکید می فرمایند: «مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ» بدون آن که امام بتواند به خودی خود آن را کسب کند. اینجا است که ذهن عزیزان باید با دقت بیشتر موضوع را دنبال کند. امام با طرح این نکته خبر از آن می دهند که ظرف و کمال امامت را خدا به آن ها داده است. لذا در ادامه می فرمایند: «بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ» بلکه این یک چیز اختصاصی است از طریق آن که می بخشد و بدون استحقاق هم می بخشد. به این معنی که امامت از طریق آن فضل دهنده ای که هِبه می کند، هبه شده است. چون اگر مقام امامت، اکتسابی می بود و امام به تدریج به علوم خود دست می یافت و به مرور به کمال می رسید، در هر مرحله از کمال نسبت به مرحله ی بعد ناقص بود و اگر امامی که می خواهد نمونه ی کامل زندگی باشد ناقص باشد به همان اندازه بشریت

گمراه می شود و هیچ وقت بشر با عالی ترین نحوه ی وجود انسانی روبه رو نخواهد بود و امام به همان اندازه انسان ها را به عالی ترین شکل از زندگی نمی تواند دعوت کند. اگر خداوند امام را طوری به بشر بدهد که به تدریج کامل شود عملاً بشر سرگردان خواهد بود، چون هیچ وقت نمی داند با کدام درجه از کمالِ امام روبه روست. در آن صورت با امامی روبه رو هستیم که قبلاً یک شکل سخن می گفت و بعداً که کامل تر شده طور دیگری می گوید. به همین جهت است که امام می فرمایند: کمال امام اکتسابی نیست و موهبی است، چون لازمه ی هدایت الهی جز این نمی تواند باشد.

ممکن است اشکال پیش بیاید که اگر امام از اول کامل و معصوم باشد پس دیگر چرا امامان عباداتی آنچنان طاقت فرسا دارند؟ که قبلاً عرض شد آن عبادات جهت حفظ عصمت است و تأکید شد سخت ترین کار زیر این آسمان حفظ عصمت می باشد و امامان در عین داشتن حالات انسانی مثل غضب و شهوت و نیاز به نان و امثال آن و انواع درگیری هایی که در زندگی زمینی هست، باید عصمت خود را حفظ کنند زیرا خداوند هیچ کدام از زمینه هایی که عصمت را از انسان می گیرد از امامان نگرفته و آن ها باید عصمت خود را حفظ کنند. این است که حفظ عصمت نیاز به عباداتی آنچنانی دارد و کمال امام به حفظ آن عصمت است و همین که تمام عمر باید عصمت خود را حفظ کنند برای آن ها کمال حساب می شود و نفس ناطقه ی آن ها جهت ترک بدن به کمال لازمه ی خود می رسد. درست است که کمال، کمالی است موهبی، ولی امام باید در

نظام تشریع آن را وارد شخصیت خود کند و در چنین شرایطی با حفظ دستورات الهی آن عصمت را حفظ نماید تا آن کمال سرمایه ی شخصیت فردی او شود و نفس ناطقه ی حضرت به این معنی از جنبه ی بالقوه به حالت بالفعل در آید و در وقت خود بدن را ترک کند. پس امامان در یک ساحت در مقامِ بالفعل و در یک ساحت در مقامِ بالقوه هستند. هنر امامان آن است که در ساحتی هم که در مقام بالقوه هستند مطابق ساحتیِ عمل می کنند که در مقام بالفعل می باشند و معنی این که عرض شد حفظ عصمت با داشتن حالات انسانی، سخت ترین کار زیر آسمان است، به این معنی است. پس آن اشکال هم پیش نمی آید که یکی بگوید اگر امام از اول معصوم است پس عبادات به چه کارشان می آید، و چرا بیشتر از سایر مؤمنین عبادت می کنند. اهل سلوک در این رابطه گفته اند:

محنت

قرب ز بُعد افزون است

جگر

از هیبت قربم خون است

هست

در قرب همه بیم زوال

نیست

در بُعد جز امید وصال

می فرمایند: خیلی سخت است که سالک خود را در قرب نگه دارد. چون تا وقتی هنوز در قرب نیست امید رسیدن دارد و لذا اگر معصیتی مرتکب شد توبه می کند و مجاهده را ادامه می دهد ولی در مقام قرب اگر یک خطا بکند از آن حالت محروم می شود.

در جمله ی حضرت امام رضا علیه السلام هر اندازه تدبّر شود ابواب بیشتری از معارف الهی برای ما باز می گردد. باز از خود بپرسید چرا در آخر جمله ی خود فرمودند: «بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ» و تأکید کردند مقام امامت یک فضیلت خاصی است که با طلب و اکتساب به دست نمی آید

بلکه از طریق فضل کننده ای که وهّاب است به امام رسیده و بعد به زیبایی تمام نتیجه می گیرند که: «فَمَنْ ذَا یَبْلُغُ مَعْرِفَهَ الْإِمَامِ أَوْ کُنْهَ وَصْفِهِ، هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ» چه کسی با این توضیحات می تواند امام را بفهمد؟ چه رسد که تصمیم بگیرد به جای او قرار گیرد و جامعه را مدیریت کند. چه کسی می تواند حقیقت صفت امام را بفهمد؟ «أَوْ کُنْهَ وَصْفِهِ» یا به کنه وصف او دست یابد؟ درک کردن مقام امام با فهمیدن مقام امام فرق می کند. ما مفهوم خدا را می توانیم بفهمیم اما نمی توانیم خدا شویم، درک مقام، غیر از فهم مفهومیِ آن مقام است. هیچ عارفی نمی تواند مقام عارف دیگر را درک کند مگر این که در مقام آن قرار بگیرد، چون مقام، مقام وجودی و قلبی است. در مورد امام نیز هیچ کس نمی تواند امام را درک کند مگر امامی که اهل شهود آن مقام است. در مورد امور قلبی قاعده این طور است که اهل دل درک می کنند فلانی در چه مقامی از وصل قرار دارد و یا متوجه می شوند کشف فلانی زلال تر از کشف خودشان است و چون کشف او را زلال تر از کشف خود می یابند تابع او می شوند.

علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» می فرمایند: آخر عمر که مرحوم قاضی مریض بودند خدمتشان می رفتیم و کتاب «فتوحات مکّیه» محی الدین بن عربی را می خواندیم و مرحوم قاضی آن ها را تأیید می کرد و محو سخنان او می شد. عیال مرحوم قاضی به علامه گفته بودند تا شما اینجایید و این کتاب را می خوانید آقا سرحالند. اما بعد که می روید همین طور درد می کشند. چون وقتی که پای انکشاف به میان آمد دیگر بدنی نمی ماند که آدم درد آن را احساس کند. علت آن که فتوحات را می خواندند چون با

فتوحاتِ آن عارف، متذکر مقام کشفی خود می شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام با ارتباط با کشف محمدی صلی الله علیه و آله به سر می برند. چقدر خوب است انسان با رجوع به قرآن و روایات با کشف انسان های معصوم، قلب خود را تغذیه و متذکر کند. این که بعضی ازعرفا و علمای بزرگ این همه ارادت به اهل البیت علیهم السلام دارند چون نگاه خود را درست کرده اند و متوجه شدند آن ها واصل اند و لذا خود را در مقام تابع قرار می دهند. در رابطه با عدم درک مقام امام می فرمایند: «ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدَبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ وَ فَحَمَتِ الْعُلَمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ» در توصیف شأنی از شئون یا فضلی از فضائل امام، عقل ها گم گشته و خردها سرگردان و مغزها حیران و سخنوران ناتوان و شاعران خسته و ادیبان ناتوان و زبان آوران وامانده و دانشمندان درمانده و همه به ناتوانی خود معترفند. یعنی همه که جمع بشوند با تمام قدرت نمی توانند یک فضلی از فضائل امام را بگویند.

خداوند به نور خود جامعه ی ما را متوجه جایگاه امامان بگرداند تا شرایط تحقق جامعه ی اسلامی فراهم گردد و بستر وقوع بندگی خدا ظهور کند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی نهم: امام و جوابگویی به عالی ترین نیاز در نظام احسن

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ملاحظه فرمودید که حضرت امام رضا علیه السلام در تبیین مقام امام، سخن را به این جا رساندند که علم امام علمی است موهبی و این یکی از اصول تفکر شیعه است. اگر کسی نسبت به مقام علم امام، به این درجه از معرفت دست نیابد عملاً فرهنگ تشیع را نشناخته است و به این معرفت دست نیافته که انسان هایی با چنین خصوصیاتی باید در عالم باشند که از همان ابتدا وقتی ما به عنوان امام با آن ها روبه رو می شویم با انسان کامل که در همه ی امور از جمله در معرفت قلبی کامل اند ، روبه رو شده ایم. علم اکتسابی که با تعلیم و تعلّم به دست آید دو خصوصیت دارد اولاً: علم به مفهوم پدیده ها و حقایق است و انسان با جنبه ی وجودی و نوری معلوم مرتبط نیست. ثانیاً: تدریجی است. به این صورت که انسان چیزهایی را می داند و چیزهایی را نمی داند. علم امام نه مفهومی است و نه اکتسابی و امام با

وجودِ حقیقت به طور کامـل مرتبط است. علم اکتسابی و مفهومی با تفکر به دست می آیـد و علم حضوری با قلب آماده. باید قلب از میل های باطل و توجهات انحرافی آزاد باشـد تا آماده ی تجلی انوار الهی بگردد. به همین جهت آن علم نور است،(۱) نور اگر چه شـدت و ضـعف دارد ولی مثل علم اکتسابی نیست که اول و آخر و تدریـج برایش مطرح باشـد، هر چند اجمال و تفصیل دارد. انسان مؤمن اگر با قلبش به لطف الهی به نور خدا رسید دیگر قلبش خدایی است، هرچند در معرفت قلبی به خدا شـدت و ضـعف پیـدا می شـود ولی در هر حـال در این نوع معرفت «وجودِ» معلوم نزد عـالم است. مثـل راه رفتن نیست که هر قدمی بردارید یک مقدار از جاده طی شود ولی در بین راه هیچ اُنسـی با مقصد نداشته باشید. در علم حضوری مقصد نزد خود شما است هرچند ممکن است بین شما و او حجاب باشد و کامل رخ ننمایاند.

وقتی علم حضوری، علم به وجود حقایق شد با توجه به این که حقایق مجردند فقط بحث ظهور و خفا و شدت و ضعف مطرح خواهـد بود. وقتی شـما با نور بی رنگِ ضـعیف، صـندلی را نگاه کنید، همه ی صـندلی را می بینید نه نصف آن را منتها هرچه نور شدیدتر بشود صندلی را واضح تر می بینید، به عبارتی اجمال تبدیل به تفصیل می شود.

وقتی متوجه تفـاوت علم حصولی بـا علم حضوری شـدیم متوجه می شویم حتمـاً علم امام بایـد حضوری و قلبی باشـد. نکته ی دوم این که علم

۱- حضـرت صادق علیه السـلام در توصـیف علم می فرماینـد: «العلمُ نورٌ یقْذِفُهُ اللهُ فِی قَلبٍ مَنْ یشاء» علم نور است، خداوند بر قلب هرکس خواست می اندازد.(مصباح الشریعه، ص ۱۶)

امام در عین قلبی بودن، موهبی است و لذا این طور نیست که مثلِ علم حضوری عرفا با تزکیه از اجمال به تفصیل در آید، بلکه در تفصیلِ محض است و فقط با مجاهده حفظ می شود. از ابتدا همه ی نور به طور کامل و اکمل در قلب امام دمیده می شود و امام آن نور فوق العاده را با عبادات شرعی حفظ می کند و این حکایت از جایگاه عظیم عبادات دارد.

یکی از خطراتی که ما شیعیان را تهدید می کند عدم آگاهی کامل به جایگاه معرفتی عقایدمان است و این که از نظر معرفتی جایگاه امامان را در عالم نشناسیم و بگوئیم چون پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف امیرالمؤمنین علیه السلام را کرده اند ما هم ایشان را می پذیریم. با این که در متون روایی دعوت شده ایم در مورد مقام امامان تدبّر و تفکر کنیم ولی تفکر لازم را انجام نمی دهیم و از خود نمی پرسیم چرا ادامه ی نور نبوت باید از سنخ همان نوری باشد که نبی مکرم صلی الله علیه و آله به آن منور بودند و چرا هستی بدون حجت خدا ویران می شود؟ باید معتقد به مقام امام باشیم، وقتی معتقد به آن مقام شدیم نه تنها مصداق آن را جز اهل البیت علیهم السلام نمی دانیم، بلکه نگاه ما به آن ها نگاه دیگری خواهد بود. اگر متوجه شدیم هستی ظرفیت وجود چنین انسان هایی را دارد، محال است مصداقی غیر از اهل البیت علیهم السلام برای آن داشته باشیم. مشکل بشر این است که هنوز نرسیده است که محال است جهانِ بشری بدون چنین امامانی سر به سلامت ببرد، همین طور که تن انسان با نظم خاصی می تواند به حیات خود ادامه دهد و در صورتی آن نظم را دارا است که نفس ناطقه ی انسان عاقلانه آن بدن را تدبیر کند و در آن جریان داشته باشد. ملاحظه می کنید که در بدن جای گوش ها و ابرو و

بینی و لب و چانه و سینه بسیار دقیق و عاقلانه تعیین شده است. اگر گردن شما همان قطری را که حالا دارد داشت ولی ستون فقرات و شکل دست و پاها طوری بود که مجبور بودید مثل چارپایان حرکت کنید، چیزی نمی گذشت که استخوان های گردنتان خراب می شد. چون توانایی های ماهیچه های گردن انسان در آن حدّی است که می تواند سر را روی ستون فقرات قرار دهد، اگر بنا بود مثل چارپایان حرکت کند باید ماهیچه های گردن او مثل ماهیچه های گردن گاو باشد، همین طور که بدن گاو نیز با عقل خاصی شکل پیدا کرده است. این ها نشان می دهد یک عقلی در عالم جاری است که وقتی بنا است موجودی علف بخورد تا علف ها تبدیل به گوشت و شیر شود، باید آن موجود آن بدن را داشته باشد که دارد. همان عقل که بدن شما را شکل مخصوص داده، در درون شما حسّ و خیال شما را مدیریت می کند. شما دفعه ی اول که دستتان را به بخاری می گذارید و می سوزد، عقل می فهمد که رابطه ای بین این سوختن و این بخاری هست و از این طریق حرکات شما را مدیریت می کند. این عقل در همه ی بدن برای مدیریت سایر اعضاء جاری است.

همین طور که ما به کمک عقل امکان ادامه ی حیات داریم، هستی هم به کمک یک عقل کلی به حیات خود ادامه می دهد که به آن حجت الهی می گویند. هستی به کمک حجت الهی می تواند بستر زندگی و تعالی انسان ها باشد. هر روزی که ما در هستی امام نداشته باشیم مثل این است که عقلمان را به کار نمی اندازیم. هستند آدم هایی که عقلشان را به کار نمی اندازند و خیالاتی زندگی می کنند و به هلاکت می افتند. این که

خداونـد می فرمایـد: «الْحُجَّهُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَعْدَ الْخَلْق»(۱) حجت الهی، قبـل از هر مخلـوقی و همراه آن و بعـد از آن هست، حرف بسـیار عمیقی است. به یک معنی همان فرمایش پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله است که فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِی»(۲) اولین مخلوقی که خداونـد خلق کرد نور من بود. یعنی اول بایـد حجت باشـد تا با به وجود آمدن مخلوقات مدیریت الهی در میـان باشـد و بعـد هم که بمیرنـد بـاز حجت هست چون حجت فوق نسـل هـا است. عرضم اینجـا است که اگر ما این معارف را درست مطرح کنیم و تصور صحیحی از آن ها به مردم بدهیم وقتی می پرسند مصداق این حجت چه کسی است؟ با اندک مقایسه می پذیرند جز اهل البیت علیهم السلام کس دیگری نمی تواند مصداق چنین مقامی باشد.

حضـرت رضا علیه السـلام در توصـیف امام می فرماینـد: بشـریت برای زنـد گی خود نیاز به یک شخصـیتی دارد که هیچ عیبی نداشـته باشد و هیچ جهلی در شخصیتش نباشد. حال که بنا است چنین کسی را داشته باشیم و به او نیاز داریم خدا هم این نیاز را برآورده می کنـد. فقـط این سؤال پیش می آیـد چگـونه می توان چنین فردی را تشـخیص داد؟ امـام رضـا علیه السـلام می فرماینـد: «فَمَنْ ذَا یَبْلُغُ مَعْرِفَهَ الْإِمَامِ أَوْ کُنْهَ وَصْفِهِ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ» چه کسـی در آن حدّ است که بتوانـد امام را بشـناسد و عمق صفت او را درک کند؟ «هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ» داشتن چنین معرفتی برای مردم عادی خیلی دور است، «ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ» در شناخت امام عقل ها حیران و خردها در می مانند

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۲.

«وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ» و عقل ها حیران می شوند «وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ» آن خطیبانی که به بهترین نحو می توانند مطالب خود را بیان کننـد در این مسئله فرو میماننـد. «وَ کَلَّتِ الشُّعَرَاءُ» و شعرایی که زیبـاترین احوالات روحانی را می تواننـد بیان کننـد در این مورد گنگ می شونـد. چون هر لفظی جهت وصف امـام انتخاب کننـد امام بالاتر از آن است «وَ عَجَزَتِ الْأُدَبَاءُ» ادبا عاجز می شونـد. «وَ عَیِیَتِ الْبُلَغَاءُ» افراد بلیغی که می توانند خیلی رسا مطلب را برسانند در این مسئله ناتوان می شوند. «وَ فَحَمَتِ الْعُلَمَاءُ» علمـاء در می ماننـد. «عَنْ وَصْفِ شَـأْنٍ مِنْ شَـأْنِهِ أَوْ فَضِـيلَهٍ مِنْ فَضَائِلِهِ» نه این که در وصف امام این چنین عاجزنـد، در وصـف شـأنی از شـئون امـام و فضـلی از فضائل امام این چنین ناتوان انـد. چون امام یکی از اوصافش کمال مطلق حلم است در موطن مخلوق. چه کسـی به کمال مطلق حلم دست یافته تا بخواهد آن را تبیین کند؟ صبر مطلق، عبودیت مطلق همه از صـفات انسان کامل است و بسـیار سـخن منطقی است که می فرمایند هیچ کس در هر رتبه از توانایی هم که باشد هیچ شأنی از شئون امام را نمی تواند توصیف کند. اگر با دقت در سخنان حضرت تأمل بفرمائید تصدیق می کنید که خطبه ی بسیار عمیقی است.

اول بایـد روشـن شـود آیـا جهـان نیـاز بـه چنیـن شخصـیتی دارد؟ بـه ایـن معنی کـه آیـا بـدون چنیـن مـدیریتی مردم جهـان به اسـتعدادهایی که باید شکوفا کنند می رسند؟ مثل این است که شما بگوئید آیا من بدون عقل می توانم استعدادهایم را شکوفا کنم؟ ابتدا باید این موضوع دقیقاً تبیین شود. مصیبت جهان اسلام این بوده که نخواستند سخنان حضرت زهرا علیها السلام

را در مسجد مدینه درست بفهمند که حضرت فرمودند بدون حاکمیت علی علیه السلام در بستر شریعت محمدی صلی الله علیه و آله بشر هیچ نتیجه ای از زندگی خود نمی گیرد. غم حضرت زهرا علیها السلام این است که اگر حجت الهی از میدان تصمیم گیری جامعه حذف شود به همان اندازه، «لَسَاخَتِ الارض» زمین ویران می شود. این حرف عمیقی است، واقعاً با حذف حجت خدا زمین و زمان به هم می خورد، همین طور که امروزه به هم خورده و هیچ جای امنی در عالم نیست که انسان ها بتوانند به سوی تعادل لازم جلو بروند.

به همان اندازه که ما شیعیان نیز تحت حاکمیت تاریخی تفکر اهل سنت هستیم از نور مدیریت امام معصوم محروم شده ایم. هنر حوزه های علمیه و علماء در این بود که نگذاشتند فرهنگ تشیع فراموش شود ولی ما هنوز در نظام اجتماعی خود از غدیر استفاده نکرده ایم. آیا آن نسبتی که در حال حاضر با اباعبدالله علیه السلام و کربلا داریم نسبت به غدیر و اصرار بر حاکمیت امامت داریم؟ آری نور بزرگی در افق تاریخ در حال طلوع است ولی این غیر از آن است که قلب ها هم فرهنگ امام معصوم را لمس کنند و با حکم انسان کامل مرتبط باشند. روحانیتی که در حضرت علی علیه السلام بود و شیعیان چنین صفاتی را در مدعیان جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ندیدند. نمونه اش را شما در تاریخ صدر اسلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاحظه می کنید که چطور حضرت علی علیه السلامجواب سؤال های محققین سایر مذاهب را که به مدینه می آمدند می دادند، سؤال هایی که غیر علی علیه السلام هیچ کس توان جواب دادن آن ها را نداشت. حتی حضرت در یک جلسه ای که سران مهاجرین و انصار جمع بودند بدون هیچ مقدمه و

یادداشتی خطبه ی بی نقطه ای ایراد کردند تا معلوم شود ایشان از افق دیگری مدد می گیرند.(۱)

به گفته ی یکی از بزرگان حضرت با ایراد آن خطبه می خواستند نشان بدهند فرق بین کسی که خداوند برای مدیریت جهان اسلام پرورانده با کسی که سقیفه انتخاب کرده از زمین تا آسمان است. فرض می گیریم بنده و جنابعالی بخواهیم چند جمله ی بی نقطه بگوییم، برای آن که حروف بی نقطه را انتخاب کنیم دیگر نمی توانیم جملات معنی داری بگوئیم، مجبور می شویم حرف های سطحی بزنیم. در حالی که در آن خطبه چنین نیست یک مرتبه حضرت بلند می شوند و آن خطبه را با محتوای کاملاً حکیمانه ایراد می کنند. معلوم است قضیه، یک قضیه ی الهی است و باید خالقِ آن حروف و جملات، خالق هستی باشد که آن حروف را بر زبان مبارک حضرت جاری کرده است. این که می بینید علمای ما به این چیزها نمی پردازند چون مربوط به همان زمان بوده، آنچه من و شما گم کرده ایم این باور است که بدون امام نمی شود زندگی کرد و فکر نکرده ایم چرا روایت می فرماید: «لَوْ لَا الْحُجَه لَسَاخَتِ الْأَرْض بِأَهْلِهَا»(۲) اگر حجت نباشد زمین و زمان به هم می خورد، تحلیلی درست از گسستگی های امروز جهان نداریم و راز مسئله را در نبودن امامی نمی دانیم که اگر همه ی اهل نظر جمع شوند نمی توانند شأنی از شئون آن امام را توصیف کنند.

۱- مرحوم مجلسی قسمت اول خطبه را در بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۳ آورده اند.

۲- سید محمد حسینی همدانی، درخشان پرتوی از اصول کافی، ج ۶، ص ۱۰۰.

غیر اعتباری بودن امامت

اکثراً موضوع امامت را یک موضوع اعتباری می دانند و نه یک حقیقت جاری در هستی که می شود به آن نور متصل شد و از ولایت قدسی امام بهره گرفت. این که از طریق علم کلام ثابت می کنیم حق با شیعه است غیر از آن باوری است که برای امام در عالم تکوین، حقیقتی آسمانی قائل باشیم. فراموش نفرمائید آن چه در غدیر طرح شد حکم الهی بود تا قاعده ی عالم تکوین در امور تشریعی جامعه جاری گردد، نه این که صرفاً انتصابی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله(۱) بود. در غدیر قاعده ی عالم قدس

ص: ۱۵۵

۱- در رابطه با انتصاب علی علیه السلام به امر الهی از جابر جُعفی داریم که می گوید: «قَرَأْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَوْلَ اللَّهِ «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ» قَالَ بَلَی وَ اللَّهِ إِنَّ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَیْئاً وَ شَیْئاً وَ شَیْئاً وَ لَیْسَ حَیْثُ ذَهَبْتَ وَ لَکِنِّی أُخْبِرُکَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمَّا أَمَرَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله أَنْ یُظْهِرَ وَلَایَةَ عَلِیٍّ علیه السلام فَکَّرَ فِی عَدَاوَهِ قَوْمِهِ لَهُ وَ مَعْرِفَتِهِ بِهِمْ وَ ذَلِکَ لِلَّذِی فَضَّلَهُ اللَّهُ بِهِ عَلَیْهِمْ فِی جَمِیعِ خِصَالِهِ کَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بِمَنْ أَرْسَلَهُ وَ کَانَ أَنْصَرَ النَّاسِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ أَقْتَلَهُمْ لِعَدُوِّهِمَا وَ أَشَدَّهُمْ بُغْضاً لِمَنْ خَالَفَهُمَا وَ فَضَّلَ عِلْمَهُ الَّذِی لَمْ یُسَاوِهِ أَحَدٌ وَ مَنَاقِبَهُ الَّتِی لَا تُحْصَی شَرَفاً فَلَمَّا فَکَّرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فِی عَدَاوَهِ قَوْمِهِ لَهُ فِی هَذِهِ الْخِصَالِ وَ حَسَدِهِمْ لَهُ عَلَیْهَا ضَاقَ عَنْ ذَلِکَ فَأَخْبَرَ اللَّهُ أَنَّهُ لَیْسَ لَهُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ شَیْ ءٌ إِنَّمَا الْأَمْرُ فِیهِ إِلَی اللَّهِ أَنْ یُصَیِّرَ عَلِیّاً وَصِیَّهُ وَ وَلِیَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ فَهَذَا عَنَی اللَّهُ وَ کَیْفَ لَا یَکُونُ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ وَ قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَیْهِ أَنْ جَعَلَ مَا أَحَلَّ فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ فَهُوَ حَرَامٌ قَوْلُهُ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»(بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷). خدمت حضرت باقر علیه السلام این آیه را خواندم «لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ» که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: برای تو از امر هیچ چیز نیست، فرمود آری به خدا قسم برای او از امر مقداری و مقداری و مقداری است، آن طور که تو گمان کرده ای نیست ولی من برای تو توضیح دهم که خداوند بزرگ وقتی به پیامبر دستور داد که خلافت و ولایت علی علیه السلام را اظهار نماید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگران دشمنی خویشاوندان خود شد نسبت به علی علیه السلام و سابقه ای که از آنان داشت و این به آن جهت بود که خداوند علی علیه السلام را بر تمام آن ها برتری بخشیده بود در تمام صفات، وی اول کسی بود که ایمان به پیامبر و رسالت او آورد از تمام مردم بیشتر خدا و پیامبرش را نصرت می نمود و از همه بیشتر با دشمنان پیکار داشت و از همه بیشتر کینه با دشمنان خدا و پیامبر داشت و مقام علمی او که هیچ کس را یارای هماوردی با او نبود و سایر مناقبی که از حد شمارش بیشتر است. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به فکر دشمنی آن ها با علی علیه السلام افتاد که بر او رشک می برند، دلتنگ شد خداوند به او اطلاع داد که این امر مربوط به او نیست این بستگی به خدا دارد که علی وصی و ولیّ امر بعد از او باشد. منظور از آیه این است. چگونه ممکن است از آیه این طور برداشت کرد که او اختیاری نداشته باشد با این که به او تفویض نموده که هرچه را او حلال کند، حلال است و هرچه را او حرام کند، حرام است، به دلیل این آیه «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (سوره ی حشر، آیه ی ۷).

ظهور خارجی پیدا کرد، مثل ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه که یکی از قواعد عالم هستی است. این که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «اگر یک روز هم به عمر زمین مانده باشد آن قدر آن روز طولانی می شود تا فرزندم مهدی عجل الله تعالی فرجه ظهور کند»(۱) به جهت همان قاعده ی تکوینی است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن قاعده و سنت را می بینند و به این زبان می گویند. سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن و خبر عادی نیست، بازگویی یک سنت است به زبان تشریع، چون هستی به ثمر نمی رسد مگر با حاکمیت امامی معصوم که تمام جوانب هستی را در مدیریت خود داشته باشد. مثل این که کمال یک انسان به حاکمیت عقل است در تمام حرکات و سکنات و خیال و قلب او.

هستی ظرفیتی دارد و ضروریاتی و انتهایی که آن انتها با تمامیت استعدادهایش تحقّق می یابد و آن فقط با ظهور امامت امام ممکن است و نه صرفاً به وجود امام. تحقق شرایطی که امام به طور کامل و با همه ی

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۴۰.

شئونات در صحنه باشند. یکی از شئونات امامت حاکمیت در تمام مناسبات حیات بشری است و این یک ضرورت برای عالم است. چون این قاعده در عالم هست رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن خبر می دهند که محال است عمر زمین بدون حاکمیت امام معصوم به انتها برسد.

وقتی روشن شد امام چه جایگاهی دارند در ادامه می فرمایند: «فَكَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّيَّتِهِ أَوْ يُنْعَتُ بِكَيْفِيَّتِهِ أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ أَوْ يُغْنِي غِنَاهُ» با این وصف چگونه می توان همه ی فضائل امام را بیان کرد و یا او را چنان که هست توصیف نمود و یا کسی جایگزین او شود و از عهده ی کار امامت برآید؟ فقط امام - به آن معنایی که تکویناً و موهبتاً خدا به بشریت داده - می تواند وظایف امامت را انجام دهد. «وَ أَنَّى وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمُ عَنْ أَيْدِي الْمُتَنَاوِلِينَ وَ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ» چه کسی می تواند از عهده ی کار امام برآید در حالی که او همچون ستاره ای است که از دسترس آن هایی که می خواهند به او نزدیک شوند و یا او را وصف کنند دور است.

حضرت ابتدا جایگاه امام را در هستی تبیین می کنند، سپس وارد این نکته می شوند که انتخاب امام در توان مردم نیست. ابتدا باید روشن شود آیا چنین حقیقتی در عالم هست یا نه. ممکن است عده ای نخواهند چنین کسی مدیریت جامعه ی آن ها را در دست بگیرد ولی این غیر از آن است که چنین حقیقتی را انکار کنند. برای توجه به وجود مقام حقیقی امام در هستی بنده فکر می کنم از طریق توجه به حکمت الهی و اَحسن بودن نظام هستی به راحتی به مقصد می رسیم و ظاهراً در این روش ذهنِ نسل جدید بهتر همراهی می کند و خیلی هم گرفتار اصطلاحات علم کلام نمی شویم.

ص: ۱۵۷

هر انسان خداشناسی می پـذیرد که خـدای واجب الوجود، واجب الوجود من جمیع الجهات است. یعنی عین رحمت و فیض و علم و حکمت است. خداونـد واجب الوجود من جمیع الجهـات است به این معنی که خـدا در کمالات کامل است. حال وقتی عالَم از خالقی حکیم صادر شود حتماً آن عالَم اَحسن است. وقتی روشن شد نظام عالم اَحسن است پس تمام نیازهای ضروری بشـر در آن عالم به بهترین شـکل برآورده شده است. و مسـلم یکی از نیازهای حقیقی بشر داشتن برنامه ی کاملی است که در این دنیـا بتوانـد به اهـداف متعالی خود برسـد و حتماً آن برنامه همراه با نمونه ی عملی و الگوی کامل به بشـر عرضه می شود. خـدای حکیم در نظـام اَحسنِ خود حتمـاً آن برنامه ی بی نقص را خلق کرده وگرنه خداونـد که در نهایت کمال است، نهایت لطف را نکرده و چون می دانیم خـدا نهایت لطف را جهت هدایت بندگانش فراهم می کند و لازمه ی نهایت لطف آن اسـت که انسان هایی که در سراسـر زنـدگی معصوم انـد، برای بشـر بپرورانـد پس حتماً آن کار را کرده و به همین جهت در روایت داریم امام و پیامبر در سراسر زندگی، معصوم اند. چون این نیاز بشر است که الگوهای هدایتش همواره بدون نقص مدّ نظرش باشند و خداوند چنین نیاز عالی و ضروری بشر را معطل و بی جواب نمی گذارد.

یکی از نیازهـای عـالی بشـر این است که برنـامه ای بی نقص داشـته باشـد که با نبوتِ نبی جواب این نیاز داده شـده و شـخص پیامبر صـلی الله علیه و آله مجسمه ی کامل آن مکتب است. چون از نظر روانی اگر بنده حرف هایی بزنم که خودم مقداری از آن را قبلاً عمل نکرده باشم شما از نظر روحی نمی توانید

تماماً آن رهنمودها را بپذیرید و نمی توانید به عالی ترین شکل به راهنمایی های من عمل کنید، در صورتی که ما نیاز داریم به عالی ترین شکل با پیام خدا مرتبط باشیم. حال در همان راستایی که در کنار شریعت به پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان الگوی دینداری نیاز داریم، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار شریعت، باز الگویی نیاز داریم که نمونه ی کامل و تضمین شده ی دینداری باشد تا شریعت را در حرکات او بیابیم و عمل کنیم و هرکس برداشت خود را دنبال نکند. اگر خدای حکیم بخواهد نیاز بشر به هدایت را به طور کامل برآورده کند حتماً کنار شریعت، بهترین نمونه ی دینداری را به او می دهد که همان امام معصوم باشد. امامی که لازم است علمش حضوری و موهبی باشد و نه حصولی و اکتسابی.

آیا می توان به کسی دل سپرد که نه با وجودِ حقایق مرتبط است و نه با حقیقت به صورت جامع ارتباط دارد؟ در حالی که خداوند در قرآن خبر از خانواده ای داده که کمال را به صورت تکوینی و موهبی و یک جا برای آن ها مقرر کرده است و با توجه به این امر حضرت رضا علیه السلام در ادامه می فرمایند: «أَیَظُنُّونَ أَنَّهُ یُوجَدُ ذَلِکَ فِی غَیْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» آیا این ها فکر می کنند که آن مقام و آن امامت در غیر آل پیامبر صلی الله علیه و آله یافت می شود؟ که به آیه ی تطهیر مربوط به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارند. نهایی ترین لطف خدا این است که هدایت خلق از طریق خانواده ای انجام شود که سابقه شان نشانه ای از پاکی و طهارت باشد تا بتوان بدون هیچ اضطرابی با آن ها اُنس گرفت و خداوند از این طریق لطفش را کامل کرده و شرایط پذیرش دین را به طور کامل فراهم فرموده است. به همین جهت همیشه

ص: ۱۵۹

سوابق پیامبران طوری بوده که هیچ لکه ی سیاهی در زندگی آن ها دیده نمی شود تا خداوند بیشترین کمک را به مردم جهت پذیرش سخن پیامبران کرده باشد. حضرت می فرمایند اگر تصور شود امامت در غیر این خانواده قرار دارد «كَذَبَتْهُمْ وَ اللَّهِ أَنْفُسُهُمْ وَ مَنَّتْهُمُ الْأَبَاطِيلُ إِذِ ارْتَقَوْا مُرْتَقًى صَعْباً وَ مَنْزِلًا دَحْضاً» سوگند به خدا خودشان خودشان را فریب دادند و اهداف و آرمان های باطلی در جلوی آن ها گذاشته در آن صورت پای بر نردبانی گذاشته اند که بالا رفتن از آن مشکل است و در جایی منزل کرده ا ند که بسیار لغزنده است «زَلَّتْ بِهِمْ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ» قدم هایشان سقوط می کند و در درّه ا ی هلاکت کننده پرت می شوند. با این پندار که خودشان می خواهند امام را انتخاب کنند راه خطرناکی انتخاب کرده اند «إِذْ رَامُوا إِقَامَةَ إِمَامٍ بِآرَائِهِمْ» به جهت این که می خواهند امام را با نظر و رأی خود بیابند و انتخاب کنند «وَ كَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ إِمَامٍ» چگونه توانایی انتخاب امام را دارند در حالی که «وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَمْكُرُ» امام عالمی است خالی از جهل، و سرپرستی است خالی از ضعف؟

خدایا به حقیقت آن الطافی که به ائمه علیهم السلام مرحمت کردی تا بشریت در زندگی زمینی حیران نماند، فهم مقام امامت و توان تبعیت از آن مقام را به ما مرحمت فرما.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۶۰

جلسه ی دهم: امام؛ مظهر هدایت کامل الهی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

آفات غفلت از خدای هادی و ربّ قادر

در رابطه با عقیده به جایگاه امامت، مبنای تفکر شیعه آن است که خداوند در هر شرایطی به بهترین نحو بند گانش را هدایت می کند. چون اولاً: هادی مطلق است. ثانیاً: نافذُ القدره می باشد. خدایی که هادی مطلق است و در هدایتش کوچک ترین خللی نیست و نافذ القدره نیز هست و هیچ جریانی نمی تواند مانع هدایت او شود، حتماً بهترین شرایط را جهت هدایت انسان ها فراهم می کند. بر این اساس است که باید متوجه باشیم بهترین نحوه ی هدایت در عالم وجود دارد و خداوند همان بهترین نحوه ی هدایت را به بشر داده است پس به کم تر از آن قانع نشویم. اگر در صدر اسلام از این نکته غفلت نمی شد، نه غدیر فراموش می گشت و نه حضرت اباعبدالله علیه السلام در کربلا شهید می شدند. آنچه که منجر به شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام در کربلا شد غفلتِ بشر از هدایت گری مطلق خداوند بود و

این که خـدای هادیِ مطلق حتماً بهترین نحوه هدایت را برای بشـر فراهم کرده است، در آن صورت همه ی نظرها در آن زمان به حضرت اباعبدالله علیه السلام و قبل از آن به امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام می افتاد.

تأکیـد بنـده آن است که خداشناسیِ درست، انسان ها را می رساند به این که حتماً خدا بهترین نحوه ی هدایت را به بشـر می دهـد، همین طور که بهترین کتـاب را برای بشـر آورد. بهترین نحوه ی اسـتفاده ی بشـر از آن کتـاب این است که به راهنمایی کسانی که حقیقت قرآن را می شناسـند قرآن به بشر برسد. و این چیزی است که نه تنها قرآن به آن اشاره کرده، بلکه هرکسی می توانـد به ضـرورت این نکته پی ببرد که برای اجرای قرآن در زنـدگی بشـر بایـد کسـی در میـان باشـد که بـا حقیقت قرآن مرتبط است. وقتی رسـیدیم به این نکته که بهترین نحوه ی هدایت از قرآن باید بعد از نبی با حضور امامی معصوم باشد بدیهی است که به امام معصوم رجوع می کنیم.

مشـکل از این جا شـروع شد و ادامه یافت که بشر خدای هادی و رب قادر را گم کرد و خداوند را فقط در حدّ خالق پذیرفت. ائمه علیهم السـلام در رابطه بـا جایگاه هـدایت کامل الهی ما را هـدایت می کننـد به این که متوجه باشـید مقام امام چه مقامی است. در واقع دارند بشر را از یک غفلت بزرگِ معرفتی نسبت به هادی و رب بودن خداوند نجات می دهند.

خداونـد در دادن عالی ترین شـکل و شـرایط هـدایت کوتاهی نکرده است. بیش از این هم ربوبیت حق اقتضا نمی کنـد که به بشـری که اهل انتخاب است حقیقت را پیشنهاد کند تا خود بشر انتخاب نماید، زیرا هدایت اجباری، توهین به اختیار بشر است. خدا به بشر محبت کرده و او را

مختار آفریـده تا خود او رجوع به حقیقت را در انـدیشه و عمل انتخاب کند و بهترین موضوع برای انتخاب را نیز به او پیشـنهاد کرده ولی در هر حال قـدرت انتخاب او را از او ساقط نمی کنـد، حتی اگر بدترین موضوعات را انتخاب کند. چون اجبارِ بشـر به انتخابِ بهترین موضوع، بزرگ ترین ظلم و توهین به بشر است. مثل این که به جای تعارف کردن آب به یک جوان تشنه با اجبار سـر او را در ظرف آبی فرو کنیم تا آب بنوشد، معلوم است که آن جوان از خواستن آب منصرف می شود. چون در این برخورد اختیار او که همه ی شخصیت اوست زیر پا گذاشته شده است.

امام رضا علیه السـلام ما را متوجه این نکته می کنند که نگاهتان به هدایت خداوند تا آنجا باشد که او برای شـما بهترین شکل هدایت را فراهم کرده تا انتخاب کنید و آنقدر جایگاه آن هدایت، همه جانبه و عظیم است که بشـر نمی تواند خودش مصداق این هدایت را تشـخیص بدهد. خدا باید کسی را که حامل همه ی ابعاد هدایت گری است و بشر به همه ی آن ابعاد نیاز دارد، به بشر ارائه بدهـد، تـا انسان ها خودشان انتخاب کننـد، هرچنـد جایگاه آن هـدایت به تعبیر حضـرت رضا علیه السـلام: «وَ هُوَ بِحَیْثُ النَّجْمُ عَنْ أَیْدِی الْمُتَنَاوِلِینَ وَ وَصْفِ الْوَاصِفِینَ» امـام مثـل سـتاره ای است که از دسـترس افرادی که می خواهنـد به آن دست یابند بسـیار دور و از وصف واصفین بسیار بالاتر است. مثل ستاره که خدا خلق کرده تا مردم با نورش هدایت شوند، می توان از هدایت امام بهره مند شد ولی نه انسان ها می توانند هر طور خواسـتند و هر جا خواسـتند سـتاره ای نصب کنند و نه می توانند هرکس را خواستند به عنوان امام انتخاب نمایند. بعد فرمودند: آیا فکر می کنید چنین

امامی را جز در خانواده ی پیامبر صلی الله علیه و آله، در جای دیگری می توان یافت؟ «أَيَظُنُّونَ أَنَّهُ يُوجَدُ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله» تاریخ گواه این حقیقت است که چگونه با آن همه تنگناها که برای اهل بیت علیهم السلام ایجاد کردند، آن ها چون خورشید درخشیدند، به طوری که انسان یقین می کند خداوند برای هدایت بشر، آن ها را منور به توانایی خاصی کرده است. این خانواده از یک طرف از همه ی جهات، زمینه ی جذب و کسب فیض الهی را دارند و از طرف دیگر توان اظهار و ارائه ی آن فیض را در خود حفظ نموده اند. به همین جهت حضرت رضا علیه السلام فرمودند: اگر در جایی غیر از خانواده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال هدایت باشید به بیراهه ها پناه برده اید و خود را به آرزوهای غلط و حرف های باطل مشغول نموده اید.

در ادامه می فرمایند: «وَ كَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ إِمَامٍ وَ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ وَ رَاعٍ لَا يَمْكُرُ» چگونه خواستند با عقل و اندیشه ی خود امام خود را انتخاب کنند در حالی که - با توجه به بهترین نحوه ی هدایت- امام عالمی است که هیچ گونه جهلی در او نیست و سرپرستی است که هیچ ضعفی ندارد. بشر هر کسی را انتخاب کند براساس حدّ فهمی که دارد انتخاب می کند، چگونه می تواند کسی را انتخاب کند که هیچ گونه جهل و ضعفی نداشته باشد. «مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ لَا يُغْمَزُ فِيهِ بِنَسَبٍ وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ» امام معدن نبوت است، بدون آن که در نَسَب، نقصی داشته باشد که مورد طعن قرار گیرد(۱) و در حَسَب کسانی در حدّ او باشند. این که می فرمایند «معدن

۱- اغماز یعنی چشم پوشی، می فرمایند: این طور نیست که در نسبِ امام عیبی باشد که لازم باشد مردم از آن عیب چشم پوشی کنند.

نبوت» است خبر از مقام مهمی می دهد و آن این که امام از همان چشمه ای می نوشد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوشید و لذا امام باید شما را از طریق تماس با حقیقت قرآن، هدایت کند در نتیجه آن ها باید با اصل قرآن مرتبط باشند. اگر مفسرین با تدبّر در قرآن نکات ارزشمندی را در اختیار بشر می گذارند این غیر از آن است که با حقیقت قرآن متحد و مرتبط باشند. امام و پیامبر هر دو از مخزن وحی استفاده می کنند، فرقشان این است که پیامبر صلی الله علیه و آله این راه را گشوده و امام آن راهی را که پیامبر صلی الله علیه و آله گشوده است طی می کند. اما هر دو از مخزن می گیرند. یعنی حجاب ها بین امام و پیامبر هر دو مرتفع است و هر دو با حقیقت قرآن مرتبط هستند و چون با حقیقت قرآن مرتبط هستند معارف را از حقیقتِ نوری قرآن می گیرند و به بشر می دهند.

پیامبر، شریعت - یعنی جاده را ایجاد کرده- و دستگاهی را آورده که اگر کسی درست برود به مقصد می رسد و امامان تنها کسانی هستند که کاملاً این جاده را از ابتدا تا انتها می شناسند و اگر کسی خواست آن را درست طی کند دستگیری اش می نمایند. همیشه در عالم یک عده ای واصل اند و بقیه در صورتی که تابع آن واصلان باشند به مقصد نزدیک می شوند. آیات قرآن هم به خوبی روشن می کند که تنها مطهرون واصلان به قرآن هستند. می فرمایند: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ»آن قرآنی که دارای درجه ی بسیار بالاـ است «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» در کتابی غیر قابل دسترس قرار دارد که «لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»(۱) تنها مطهرون می توانند بدان متصل باشند و آن را

۱- سوره ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

لمس کننـد، به این معنی تنها اهل البیت علیهم السـلام مقامشان مقامی است که با معـدن نبوت یعنی قرآن مرتبط هسـتند. آیا با تأمل در این موضوعات نباید متوجه این نکته ی مهم شد که تنها کسانی می توانند از طریق قرآن ما را به معنای حقیقی هدایت کنند که با حقیقت قرآن ارتباط داشته باشند؟ کسی که قرآن را بخواند و در آن تدبّر کند کار خوبی انجام می دهد ولی چنین کسی نمی توانـد ما را هدایت کند مضافاً این که چنین کسـی وقتی درست در قرآن تدبّر می کند که به کمک راهنمایی های صاحبان اصـلی قرآن که معـدن نبوت انـد، در قرآن تـدبّر کنـد. بشـر جهت فهم قرآن حجت می خواهـد تا بتواند به خوبی و با اطمینان کامل از قرآن بهره بگیرد.

بایـد از قرآن طوری اسـتفاده کرد که بتوان تاریـخ خود را بسـازیم و گرفتار آراء مختلف نباشـیم و همیشه در ذیل تاریـخ سایر ملّت هـا قرار نگیریم. در میان اهل سـنت فقهای زیادی پیـدا شدنـد و هر فقیهی از قرآن و روایات یک طور برداشت کرد، یک مرتبه خلیفه ی وقت متوجه شد هزاران اسـلام با آراء کاملاً متضاد جهان اسلام را به بحران کشانده است، لذا مجبور شدند باب اجتهاد را مسـدود کننـد و همه را به چهار فقیه محدود نمایند. در حالی که در شـیعه در عین آن که باب اجتهاد مفتوح است به جهت وجود امامـان معصوم هرگز آن مشـکلات به وجود نیامـد و اگر انـدک تفاوتی بین نظرها هست این یک موضوع طبیعی است و جهت گیری اصـلی و فهم کلیِ همه درست است مثـل تفاوت نور بیرنگ است در شـدت و ضـعف، نه مثل تفاوت نور زرد و سبز. چون جهت کلی و فهم کلی را امامان معصوم روشن کرده اند، کسی که ظرفیت بیشتری

ص: ۱۶۶

داشته، امام برای او مطلب را عمیق تر فرموده اند و برای کسی که به آن عمق نبوده، مطلب را در سطح پائین تری گفته اند ولی در هر حال سخنان امامان در عین ارائه های متفاوت، از جامعیت خارج نیست. عبدالله سنان خدمت امام صادق علیه السلام می آید که یابن رسول الله ذریع می گوید شما جواب آن سؤالی که من خدمتتان عرض کردم را طور دیگر فرموده اید، حضرت می فرمایند ذریع درست گفته است. عرض می کند ولی جواب مرا در مورد همین سؤال طور دیگر فرمودید. می فرمایند: «وَ مَنْ یحْتَمِلُ مِثْلَ مَا یحْتَمِلُ ذَریع» کدام یک از شما ذریع هستید و آن طور که او می تواند مطالب را یاد بگیرد، می گیرید؟(۱) وقتی ملاحظه می کنید با این که حضرت جواب یک سوال را به دو صورت داده اند، آن دو سخن، آنچنان نیست که در عرض یکدیگر و ضدّ هم باشند.

هدایت گری امامان علیهم السلام بر اساس حقیقت قرآن

در هر صورت ملاحظه می فرمائید که قرآن حقیقتی دارد که حجت خدا یعنی امام معصوم به حقیقت و معدن آن مرتبط است و بشر را براساس حقیقت قرآن هدایت می کند، چون ایشان معدن نبوتند و با جنبه ی وجودی قرآن مرتبطند، نه این که فکر کنند و از قرآن چیزی بفهمند. فکر کردن در آیات قرآن غیر از این است که با قلب خود با باطن قرآن مرتبط باشند. اگر بنا است قرآن به معنای واقعیش به بشر برسد توسط کسانی می رسد که باطن قرآن را ببینند. واژه ی «لا یَمَسُّهُ» بر همین نکته

۱- بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۳۶۱.

تأکیـد دارد، چـون آن هـا جنبه ی وجـودی قرآن را لمس می کننـد، همین طـور که شـما خوبی را حس می کنیـد. قرآن یک حقیقت نوری است، قلب می توانـد آن را حس کنـد، چون پرده ها از جلوی قلب عقب رفت آن را می بینند. آیا هدایت کامل جز از طریقی است که با ارتباط با جنبه ی وجودی قرآن انسان ها هدایت شوند؟

وصف «مَعْـدِنُ النُّبُوَّهِ» برای امـام یعنی تمـام حقـایق نبوت در قلب امـام هست و بهـترین هـدایت در نظـام اَحسن غیر از این نمی باشد، هر ارتباطی با قرآن غیر از این ارتباط با نقص همراه خواهد بود. برای روشن شدن چگونگی وجود نقص، مقایسه ای بین انقلاب مشـروطه و وجود شاه در آن انقلاب، با انقلاب اسلامی و وجود ولی فقیه بکنید. گرچه در انقلاب اسلامی امام معصوم حـاکم نیست ولی فرهنـگ امـامت حاکم است، چون فقیه از خودش چیزی نمی گویـد، ولی در انقلاب مشـروطه نقص هسـت چون شـاه در میـان است و نظر او در تصویب و اجرای قوانین شـرط است و قـانونی را که نماینـدگان مجلس تصویب و علمای طراز اول جهان اسـلام تأییـد کننـد، باید شاه و مجلس سـنا تأیید نمایند. معلوم است قانونی که باید رضایت شاه را در برداشـته باشد، قانونی نیست که ملّت را به نتیجه برساند. به همین جهت باید نظام سیاسی مشروطه از بین می رفت اما با ادامه ی تاریخ و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه انقلاب اسلامی از بین نمی رود بلکه کامل می شود. برعکس قوانین و کارهای بشر که با نقص همراه است، الطاف الهی همیشه به طور کامل و همه جانبه است و لـذا باید نظرها به جنبه های کامل و همه جانبه ی امور باشد و نه به چیزی کم تر از آن. چون خدایی که

نافذ القـدره و هـادی مطلق است حتماً کاملِ هر چیزی را لطف می کنـد و اگر ما به سوی آن کمال قـدم برداریم و به جنبه ی ناقص آن راضـی نباشـیم مسیر را درست طی می کنیم هرچند در حال حاضـر با جنبه ی کمالی آن چیز روبه رو نباشیم. همان زمان که مشـروطه تشـکیل شـد علماء دل خون بودنـد که چرا شاه باید نقش داشـته باشد اما چاره ای نداشـتند و این غیر از آن است که شـرایط را پذیرفته باشـند چون طبق آموزه های دینی نظر به جایی داشـتند که انقلاب اسلامی شروع آن است تا نظرها به امامی معطوف شود که در قله ی علم و معدن نبوت است و عالی ترین نَسَب را دارد.

کامل ترین یگانگی بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام

حضـرت رضا علیه السـلام در راستای کمال خانوادگی برای امام می فرمایند: «فَالْبَيْتُ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الذِّرْوَةُ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْعِتْرَةُ مِنَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرْعُ عَنْ عَبْدِ مَنَافٍ» نژاد او قریش و ریشه اش از هاشم و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که شـرف همه شـرافتمندان است و از نسل عبد مناف می باشد. امامان شیعه کامل ترین شرافت ها را از نظر شخصـیتِ خـانوادگی دارنـد تـا زمینه ی پـذیرش امام برای روح ها و روان ها به راحتی و به بهترین نحو فراهم باشـد. مردم در ضمیر ناخودآگاهشان اگر امام از نسل پیامبر صـلی الله علیه و آله باشـد احساس نزدیکی بیشتری با او دارند و بی راهه هم نمی روند، از آن جهت که عموماً یک نوع وفاداری بین فرزند پیامبر با مکتب آن پیامبر هست، از این گذشته فکر می کنم مردم در شعور خاص خود می فهمند همین طور که در این گِل، این فکر به وجود آمده زمینه ی بروز و

ادامه ی آن در این کِل بیشتر است و به گفته ی محی الدین در آن صورت اتحاد به نحو کامل محقق است و نزدیکی به کامل ترین صورت شکل گرفته. یگانگی بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان آن حضرت وقتی کامل است که هم از جهت فهمِ حقیقت و هم از نظر ظاهرِ شریعت و هم از نظر نَسب و حَسب و ریشه و نژاد یکی باشند. پس اگر بنا است کامل ترین شکلِ ظهور دین را بخواهیم باید از کسانی بخواهیم که از همه ی این جهات به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک باشند و از آن جهت که خداوند همه ی شرایط این نزدیکی را فراهم می کند، حتماً امام از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود.

از خصوصیات امام؛ «نَامِي الْعِلْمِ كَامِلُ الْحِلْمِ مُضْطَلِعٌ بِالْأَمْرِ» علمی فزاینده و حلمی کامل است و در امر مدیریت توانا و دانا است. اگر بنا است مدیر جامعه ی دینی در اوج علم و حلم و توانایی باشد، نباید مردم به غیر از امام معصوم، نظرها را به جایی دیگر بیندازند. همین طور که هر تری به عین تری ختم می شود، تمام حلم ها باید در یک نفر به صورت مطلق جمع باشد و او باید مدیریت جامعه را به دست گیرد. «عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مُسْتَحِقٌّ لِلرِّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ» امام عالم به سیاست و شایسته ی ریاست و واجب الاطاعه، قائم به امر خدا و خیرخواه بندگان است. سیاست یعنی ایجاد انضباطی خاص برای رسیدن به هدف. امام است که هدف را درست تشخیص می دهد و امکان برنامه ریزی برای آن که بشر را به اهداف مقدسش برساند، داراست.

اگر ۵۰ سال قبل گفته می شد برنامه هایی که غرب برای بشریت ریخته به نتیجه نمی رسد، می گفتند شما کارشناسید یا غربی ها؟ در حالی که اگر

این قاعده را می شناختیم که هر جا فرهنگ امامت نباشد هر برنامه ای با ناکامی روبه رو می شود، نیاز نبود بشر به تجربه ای این چنین تلخ گرفتار شود که برون رفت از آن او را با مشکلات عدیده ای دچار کند. در اخبار بود که بازارهای بورس آمریکا و اروپا ۵۳٪ سقوط مالی داشته اند. یعنی اگر شما یک میلیون پول داشته باشید با برنامه ریزی این به اصطلاح کارشناسان ۵۳ ٪ آن از بین رفته است. غربی که وقتی خودش ثروتمند است بقیه ثروتمند نیستند ولی وقتی خودش فقیر شد جهان را فقیر می کند، برای بشر برنامه ریزی کرد و با الگوهای مدیریتی خود چنین مشکلی را به بار آورد. مثل همسایه ی ناباب که وقتی خودش خوشش است کاری به کسی ندارد ولی اگر گرفتار مصیبت شد همه ی محلّه را به هم می ریزد. اگر ملاک های درست داشته باشید متوجه می شوید پیشرفت غرب، سر به سلامت نمی برد چون مالی که با دزدی و چپاول به دست آمده است جز ناکامی به همراه ندارد و این نشان می دهد به اندازه ای که ما از سیاستِ امامت فاصله بگیریم حتماً دچار بحران می شویم. خوشا به حال آن هایی که سرنوشتشان را به تمدن غرب گره نزدند تا با بحرانی شدن غرب این ها هم بحرانی شوند.[(۱)]

سقوط مالی بازار بورس در کشورهای غربی و

ص: ۱۷۱

۱- حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در همان سال اولِ پیروزی انقلاب در رابطه با جدایی از غرب فرمودند: «باید اگر ما بخواهیم استقلال پیدا کنیم، آزادی پیدا کنیم، مملکت خودمان را خودمان اداره کنیم، باید خودمان را پیدا کنیم، گم کردیم ما خودمان را، باید پیدا بکنیم خودمان را، باید از این غربزدگی بیرون برویم. خیال نکنیم همه چیز آنجاست، و ما هیچ نداریم. خیر، ما همه چیز داریم و فرهنگمان فرهنگ غنی است، باید پیدایش کنیم این فرهنگ را.» (صحیفه ی امام، ج ۱۰، ص ۳۸۶)

کشورهای عربی یک نمونه است تا روشن شود چگونه عده ای با بحران غرب این چنین ویران شدند. این که می گویند نباید انسان سرنوشتش را به کفر گره بزند به این علت است که کفر آینده ندارد.

وقتی انسان ایمان را بشناسد می فهمد جهانی که با سیاستِ غیر معصوم اداره می شود حتماً به بحران می افتد. درک این نکته احتیاج به سن زیاد ندارد حتماً شما بحران جریان های کفر را در منحنی یک عمرِ عادی خواهید دید. این که در متون دینی دارید اگر این کار را بکنید ثواب یک عمر نماز یا روزه می برید، یا می فرماید شب قدر «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» از ۸۰ سال عمر بهتر است یعنی منحنی تحولات از صعود تا سقوط عموماً یک عمر بیشتر نیست و شما در دوره ی ۸۰ سال حتماً بحران ها را تجربه خواهید کرد. مگر صعود تا سقوط رضاخان بیشتر از ۲۰ سال بود؟ یا سقوط پسرش بیشتر از ۴۰ سال بود که جمعاً ۶۰ سال می شود. آمریکا از جنگ جهانی دوم اوج گرفت. هنوز ۶۰ سال نگذشته سقوط ابرقدرتی اش شروع شد. در جنگ جهانی دوم مثل یک آدم زرنگ با ناشی گری هایی که هیتلر در آورد وارث پیروزی های متفقین شد ولی این اَبَر قدرتی تا آخر برایش نماند و کم تر از یک عمر از آن نگذشت که سقوطش شروع شد. این را هرکس می تواند تجربه کند که کفر همواره زمین می خورد و صعود و سقوطش بیش از منحی یک عمر طول نمی کشد. صعود و سقوط بنی امیه با آن همه حیله گری ها که ابوسفیان و معاویه به خرج دادند بیش از هزارماه طول نکشید. شصتمین سال تأسیس رژیم صهیونیستی را وقتی جشن گرفتند که از حزب الله شکست خورده بودند، به قول دکتر احمدی نژاد

رئیس جمهور دولت نهم، آنها برای مرده جشن گرفتند. در نظر بگیرید بعد از شارون امثال پرز و نتانیاهو و باراک که مردند چه کسی می خواهد رژیم صهیونیستی را اداره کند؟ خودشان می گویند نسل بعد از ما هرگز توان اداره ی این رژیم را ندارد. قضیه ی همه ی دولت ها از همین قرار است مگر سلسله ای که با فرهنگ امامت مدیریت شود و لذا نباید برای حفظ فرهنگ امامت سرنوشت خود را به تمدن ها و کشورهایی گره بزنیم که سقوط و صعود آن ها نه تنها حتمی است بلکه کم تر از یک عمر طول می کشد.

امام شناسی و فهم جایگاه امامت برای این است که بتوانیم دنیا را درست تجزیه و تحلیل کنیم و افق را درست درک نمائیم. حضرت می فرمایند تنها امام است که «عَالِمٌ بِالسِّيَاسَهِ مُسْتَحِقٌّ لِلرِّئَاسَهِ» عالِم به سیاست است و شایسته است ریاست کند و از او تبعیت شود، و این یک حق تکوینی است که در نظام تشریع باید ظهور نماید، همین طور که حق آب این است که با آن تشنگی ها را برطرف کنیم وگرنه از تشنگی می میریم. «مُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ» امام واجب الطاعه و قائم به امر الهی است و امر خداوند را در بین انسان ها برپا می دارد، هدیه ای است که خداوند در عالی ترین شکلِ هدایت و ربوبیتش به بشر داده، به هر اندازه که بشر به غیر چنین هدیه ای توجه کند به همان اندازه سقوط می کند. باید چشم باز کرد و ریشه ی مشکلات را – چه در جهان اسلام و چه در جهان کفر– در جداشدن از امام و فرهنگِ امامت دید و فریب وعده های شیطانی و آرزوهای فرهنگ غربی را نخورد و به آن ها دل خوش نکرد وگرنه راه نجات خود را مسدود کرده ایم، هر قدمی که به سوی فرهنگ های جدا

شـده از امـامت برداریم به همـان انـدازه راه نجات خود و خانواده و ملت خود را مسـدود کرده ایم و گره ای بر گره های قبلی افزوده ایم.

امـام شناسـی کمـک می کنـد که اگر در زمـان غیبتِ حضـرت صـاحب الأـمر عجل الله تعالی فرجه از آن حضـرت نمی توانید مستقیماً استفاده کنید لااقل از فرهنگ آن حضرت دور نشوید و نظر را از افق طلوع حضرت به جای دیگری نیندازید. تنها امام است که «نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ» فرهنگ خیرخواهی برای بندگان را با خود دارد. همیشه این را بدانید آن قدر که خدا به عنوان ربّ، غم بنـد گانش را دارد و دلسوز بنـد گانش است هیچ مادری آن طور دلسوز فرزندانش نیست. پس هرکس به اندازه ای که به خـدا نزدیک است دلسوز مردم است و هر کس که از خـدا دور است حتماً دشـمن بقیه ی انسان ها است هر چند ادعایش چیز دیگر باشـد. کسـی که با تمام وجود در قرب الهی است، با تمام وجود دلسوز مردم است و با همین قاعده حساب کنید هرکس چه انـدازه دلسوز و خیرخـواه مردم است. در همین رابطه حضـرت فرمودنـد: امـام همچون برادری صـمیمی و همچون مـادری دلسوز است آن هم مثل دلسوزی مادر نسبت به کودک شیرخوار.

حضرت رضا علیه السلام در ادامه می فرمایند: خداوند توفیق خاصی در جهت مدیریت جهان بشری به پیامبران و امامان داده تا مـدیریتی در حـدِّ عالی ترین آرمان بشـری تحقق یابـد. با توجه به چنین قاعـده ای است که باید با مدیریت امام بر جامعه منتظر برکاتی بود که هرگز بدون مدیریت امامان علیهم السلام رخ نمی نمایاند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی یازدهم: امام و علم لدنّی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بحمدالله بحث در رابطه با خطبه ی حضرت امام رضا علیه السلام در مورد مقام امامت بود. کوفیانِ شیعه به جهت نشناختن مقام امام تحت فشار عُبیدالله امام خود را به قتل رساندند. مشکل کوفیان این نبود که نمی دانستند امام حسین علیه السلام انسان بزرگی است، مشکل آن ها این بود که مقام امام را در عالم نمی شناختند و تا انسان ها نفهمند مقام تکوینی امام، مقام واسطه ی فیض است و آن یک مقام تکوینی است که در عالم تشریع مدیریت جهان بشریت را به عهده می گیرد و حکومت خدا را در جامعه ی بشری جاری می کند، نمی توانند به واقع و با تمام وجود خودشان را تسلیم برنامه های امام نمایند. تا فکر ما در این باشد که منزلت امام یک منزلت اعتباری است، اتحاد روحی لازم با امام تحقق نمی یابد. بعضی ها دستورات الهی را قراردادی می دانند و معتقدند خداوند قرار گذاشته که صبح دو رکعت نماز بخوانیم و ظهر چهار رکعت و امکان داشت عکس آن باشد، غافل از

این که هر اعتباری در شریعت ریشه در نفس الامر دارد و حقیقتاً هستی با دو رکعت نماز که در صبح بخوانیم با ما هماهنگ می شود چون این دستور ریشه در باطن عالم هستی دارد. موضوع امام نیز از همین سنخ است و وجود او ظهور مدیریت خدا در زمین است توسط قلبی که در بالاترین درجه ی وجود مستقر می باشد و به این معنی امامت یک مقام است.

ما هر چه ضربه خوردیم به جهت آن بود که جایگاه عقیده مان به امامت را درست نشناختیم. صرفاً به عنوان یک امر اعتباری و به جهت آن که خوب است پذیرفتیم و بر این اساس بود که اگر در عقیده ی خود با مشکلاتی روبه رو شدیم از عقیده ی خود کوتاه آمدیم. می گویند میمونی را داخل دیگی گذاشتند و بچه اش را هم به دستش دادند و زیر دیگ را گرم کردند. ابتدا بچه اش را بغل کرد تا نسوزد ولی وقتی زیر پایش بسیار گرم شد بچه اش را کف دیگ گذاشت و روی آن نشست. این یک قاعده است که اگر چیزی را در حدّ عاطفه پذیرفتیم تا آن جا بر سر آن هستیم که سختی های طاقت فرسا به دنبال آن نباشد و برهمین اساس کوفیان از عقیده ی خود دست برداشتند. وقتی کار سخت شود به تعبیر امام حسین علیه السلام؛ «قَلَّ الدَّیانُون»(۱) دینداران کم خواهند بود در حالی که برای دفاع از امامت دین داری محض نیاز است که این با اعتقاد به مقام امامت ممکن می شود و هر چه به آخرالزمان نزدیک شویم چنین دیندارانی پروریده می شوند. به همین جهت نسل امروز دیگر نسلی نیست که بشود با چند تذکر اخلاقی و براساس مشهورات زمانه بر اعتقادات خود پایدار

ص: ۱۷۶

۱- تحف العقول، ص ۲۴۵.

بمانند. این نسل بایـد عقاید خود را به نوامیس عالم هستی متصل بدانند تا بر آن اعتماد کنند و حقیقت این است که شیعه نیز چنین دینی است و از طریق توجه به نظـام اَحسن و حکمت الهی می توان متوجه شـد جهان ظرفیت وجود انسان کاملی را دارد که حامـل همه ی اسـرار الهی برای مـدیریت جهان است. به نظر می آیـد امروز با توجه به نظام احسن و حکمت الهی می توان نسل امروز را متوجه حقایقی کرد که نه مجبور باشـد به مباحث خشک فلسـفی رجوع کنـد و نه گرفتار سـطحی نگری باشـد و عقاید خود را بدون هر برهانی بپذیرد و در مقابل اشـکال کنندگان مجبور باشد بگوید: طبق روایات چنین عقیده ای را پذیرفته است، در حالی که آیات و روایات، ما را به تدبّر دعوت می کنند.

ضرورت وجود امام

به راحتی می توانیم ثـابت کنیم خداونـد حکیم است، وقتی می گوئیم خـدا عین وجود است و عین وجود طوری است که هیچ عـدمی در آن نیست و از طرفی «عـدم» نقص است، پس عین وجود که هیچ نقصـی ندارد، عین کمال است که این موضوع در برهان صـدیقین بحث می شود. وقتی روشن شـد خدا عین کمال است، از آنجایی که «حکمت» کمال است، پس خداوند عین حکمت است. از طرفی فعل و مخلوق خـدای حکیم اولاً: بی هدف و لغو نیست. ثانیاً: اَحسن است و هیچ نقصـی ندارد و آنچه را مخلوق نیـاز داشـته تـا به هـدف عالیه ی خود برسـد، در اختیار او گـذارده است. برهانِ حکمت، انسان را متوجه این امر می کند که چون مخلوقِ

خداوند هدف دارد خداوند شرایط رسیدن به آن هدف را فراهم کرده آن هم شرایط رسیدن به عالی ترین هدف را. در نظام اجتماعی، عالی ترین شرایط برای رسیدن به هدف آن است که انسانی معصوم مدیریت بشر را در بستر شریعت الهی به عهده بگیرد. و چون بشر به چنین وجودی نیاز دارد حتماً خداوند در دادن آن دریغ نمی کند. در حالی که ما به چیزی مثل ابرو این قدرها نیاز نداشتیم و خداوند در دادن آن بخل نورزید، مسلّم از پروراندن امام با آن ویژگی ها که افق حیات ما را به ثمر می رساند، هرگز بخل نمی ورزد. زیرا ضرورت وجود امام در همان راستای نیاز به قرآن و شریعت است و لذا به همان دلیلی که خداوند از دادن شریعت دریغ نفرمود از پروراندن امام دریغ نمی ورزد. وقتی این مبنا درست شد جایگاه و معنی سخنان امام رضا علیه السلام روشن و معلوم می گردد چرا آن سخنان تبیین عقیده ای است که نظر به یک حقیقت خارجی دارد و چون معلوم شد امام چه مقام و جایگاهی دارد معلوم می شود که انتخاب انسانی که مصداق آن مقام باشد کار مردم نیست و اگر مردم از شناخت و ارتباط با آن مقام خود را محروم کنند مثل آن است که خود را از شریعت الهی محروم کرده اند. همان چیزی که حدیث مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن متذکر شد و فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً»(۱) چون با نفهمیدن جایگاه امام در هستی هنوز افق شخصیت انسان، افق ایمانی و توحیدی نیست.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰.

چه اشکال دارد که انسان ها وقت بگذارند و امام شناسی را به همان شکل که روایات متذکر می شوند بفهمند و به آن ایمان بیاورند و عقاید خود را در حدّ علم کلام متوقف نکنند؟ چون علم کلام بیشتر برای نفی ادعای رقیب است؛ شما در امر امام شناسی تنها نیاز ندارید که طرفِ مخالف خود را محکوم کنید بلکه نیاز دارید قلب تان متوجه حقیقت امام بشود و از نور وجود او بهره مند گردید. روش حضرت رضا علیه السلام برای این که ما بتوانیم به یک افق نورانی نسبت به وجود امام برسیم بسیار کارساز است.

کشف راز یا نفی راز؟

با توجه به مباحثی که گذشت - مبنی بر اَحسن بودن نظام هستی- می رسیم به این که محال است در عالَم هستی امامی که کامل ترین شکل هدایت را انجام بدهد موجود نباشد. توجه به این امر نتایج فوق العاده ای در پی دارد، مثل این که می گویند در محضر فلان عالم موضوعی طرح گردید که هزار نکته برایمان روشن شد، توجه به حضور انسان کامل در هستی از همان نکته ها است. اگر رسیدید که حتماً خداوند عالی ترین شکل هدایتش را از طریق واسطه ی فیضِ بین ارض و سماء، برای ما محقق می کند دیگر در آن شرایط به دنبال کشف راز خواهید بود و نه نفی راز. نفی رازی که دنیای مدرن گرفتار آن شده و روحیه ای پیدا کرده که تلاش می کند هر حقیقتی را نفی کند و یا به سطحی ترین شکل تبدیل نماید، همه به جهت آن است که راه اُنس با آسمانِ غیب را بر روی خود بسته است، تا حدّی که

می گوینـد: پیـامبران نـابغه هایی هسـتند با همان دانش بشـری! بعضـی ها هم ممکن است خوش حال شونـد که فرهنگ غربی پیامبران را نابغه بداند، غافل از این که آن ها با این تعبیر رسول الله بودن آن ها را نفی کرده اند.

اگر رسـیدید به این که امـام صورت عـالیه ی هـدایت الهی است پس آنچه لاـزمه ی صورت عـالیه ی هـدایت الهی است امام دارد. ممکـن است بفرمائیـد در مصـداق امـام اختلاـف داریم، این در ابتـدای امر مهم نیست، اگر متـوجه شـویم خداونـد حتماً صورت عالیه ی هـدایتش را به بشـر می دهـد، به راحتی روشن می شود مصـداق شخصـیتی که حامل خصوصـیات عالی ترین هدایت باشد جز اهل البیت علیهم السـلام نخواهند بود. بنده به شـما قول می دهم اگر کسـی فهمید معنی عالی ترین هدایت به چه شـکل می توانـد باشـد، محـال است اختلاـف کنـد که انسانی با این خصوصـیات غیر از امیرالمؤمنین علیه السـلام می تواند باشد. مشـکل مسلمانان در صدر اسلام این شد که نتوانستند متوجه باشند هدایت الهی تا کجاها باید وسعت داشته باشد وگرنه هرگز به امیرالمؤمنین علیه السـلام پشت نمی کردنـد. به همین جهت امام رضا علیه السـلام در وصف امام ابتدا روشن می کنند که امـام: «کَامِـلُ الْحِلْمِ مُضْـطَلِعٌ بِالْـأَمْرِ عَالِمٌ بِالسِّیَاسَهِ» حلم او کامل و جهت مـدیریت جهان آگاهی کامل دارد و سیاست را به معنی واقعی آن می داند. حلم کامل امام به این معنی است که کاری از او سر نمی زند که سکینه و آرامشـش از دست برود، چون مبانی کارها را می شناسد و می داند هر کاری از کجا شروع شده و به کجا ختم می شود. در نظر بگیرید کسی مزرعه ی بسیار بزرگی دارد و حصار محکمی اطراف آن کشیده، حال اگر گوسفندی در آن مزرعه از دست

صاحب مزرعه فرار کند مسلّم او دست و پایش را گم نمی کند چون می داند در هر حال از مزرعه ی او بیرون نخواهد رفت و لذا کاملاً آرامش خود را حفظ می کند. امام به جهت علم و تسلط کلی بر عالم به معنی واقعی حلم دارد و آنچنان اراده اش به اذن الهی نافذ است که هیچ جریانی نمی تواند بر اراده ی او غلبه کند. بقیه اگر بخواهند حلم داشته باشند به نور حلمِ انبیاء و اولیاء می توانند به حلم برسند. به جهت آن حلم و علم است که می فرمایند امام: «مسْتَحِقٌّ لِلرِّئَاسَهِ» حق امام است که ریاست جامعه را به عهده گیرد.

ممکن است شبهه ای برای دوستان پیش آید که چرا ائمه علیهم السلام اصرار دارند حکومت بر جامعه حق آن ها است؟ اول باید روشن شود این یک حق شخصی نیست بلکه حق علمی است. یک پزشکِ متخصص وقتی می بیند یک آدم عادی بدون آن که اطلاعاتی از یک بیماری داشته باشد نظرهایی می دهد که بیماریِ بیمار را شدیدتر می کند، شرافت علمی او اقتضا می کند که بگوید آقا حق شما نیست این طور نظر بدهید، حق من است. آیا اینجا می خواهد خود را مطرح کند و یا وظیفه دارد ساحت علم را حفظ نماید؟ ائمه علیهم السلام متوجه اند بشر نیاز به هدایت بزرگی دارد که خدا در اختیار آن ها گذاشته که اگر اِعمال شود زیباترین زندگی قدسی ظهور می کند و ظلم بزرگی به بشریت شده که کسانی بر او حکومت می کنند که هیچ کمکی به تعالی او نمی نمایند، نه عالم تکوین را می شناسند و نه عالم تشریع را، غافل از این که تمام دستورات شرعی ریشه ی تکوینی دارد. حال اگر کسی جایگاه تکوینی این دستور را بشناسد می داند که در

چه شرایطی این دستور مطابقِ با حقیقت است و در چه شرایطی مطابق نیست.

وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین حج سعی داشتند یک حج کاملِ جامعی را تبیین کنند که پس از آن مسلمانان بتوانند سال های سال آن را ادامه بدهند. طرف می آمد می پرسید یا رسول الله من به جای این که این کار را اول انجام دهم عمل دیگری را بر آن مقدم داشتم، حضرت با توجه به جایگاه باطنی و حقیقت حج روشن می کردند که اشکال دارد یا نه و بسیار پیش می آمد که می فرمودند: «لا بأس» اشکال ندارد. زیرا حقیقت و باطن حج را می شناختند، نظر می کردند به آن حقیقتِ باطنی و این صورت را با آن تطبیق می دادند و می فرمودند این عمل تو صورتی است که با آن حقیقت تطبیق دارد. این آن علمی است که بشر نیاز دارد و فقط در اختیار ائمه علیهم السلام است و بر این اساس می فرمایند حق ما است که حکومت بر بشر را در اختیار داشته باشیم تا بشر گمراه نشود و عبادات و اعمال او مطابق حقایق باطنی انجام گیرد. در این راستا می فرمایند: امام «مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ» یعنی اطاعت او واجب است و سعادت بشر را در پیش دارد.

پیامبران و امامان و تجهیزات خاص

حضرت رضا علیه السلام در ادامه می فرمایند: «إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَوْصِيَاءَ علیهم السلام يُوَفِّقُهُمُ اللَّهُ وَ يُسَدِّدُهُمْ وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ» خداوند انبیاء و اوصیائش را موفق می کند و استوار می دارد و از علم و حکمتِ پنهانش به آن ها عطا می کند، علم و حکمتی که به غیر

آن ها نمی دهد. در این فراز توجه همه را به سننی جلب می کنند که خداوند نسبت به انبیاء و اولیائش اِعمال می نماید و آن عبارت است از توانایی و تجهیز خاص، تا معلوم شود خداوند برای مدیریت جهان هستی علم و فکر و قدرت بشر را کافی نمی داند و برای این کار علم و توانائی خاصی را به انبیاء و اولیاء خود می دهد. پس نمی توان گفت: «ما با خِرد جمعی جهان را اداره می کنیم» چون نتیجه اش این می شود که امروز در جهان می بینید. آن زمانی که «جان لاک» این حرف را زد کسی باور نمی کرد این اندازه این فکر زیانبار است. شما امروز ملاحظه می کنید که چگونه در منطق خِرد جمعی وجود رژیم صهیونیستی منطقی است و هم جنس بازی با تکیه بر خِرد جمعی پذیرفته می شود! چون جمع مردم عقلشان آن کار را تأیید می کند. «خِرد جمعی» جمله ای است که به ظاهر مثبت می آید ولی در حقیقت مساوی است با کُشتن همه ی انبیاء و اولیاء. به گفته ی «هایدگر» عبارت است از هوس های سرگردان. به همین جهت در اسلام دموکراسی عنان گسیخته که از فرهنگ الهی خارج شود پذیرفتنی نیست.

حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» معتقدند آنجا که حکم خدا نیست هر رأیی ضلالت است. می فرمایند: «مقصد این است که در حکومت اسلامی، اسلام حکومت کند، قانون حکومت کند و اشخاص به رأی خودشان، به فکر خودشان حکومت نکنند. رأی ندهند به کسانی که خیال می کنند خودشان صاحب رأی هستند. خودشان را متفکر می دانند، روشنفکر می دانند، به این ها رأی ندهند. برای این که رأی مردم در مقابل حکم خدا

رأی نیست، ضلالت است»(۱)

چون بنا است خدا بر جامعه ی اسلامی حاکم باشد. می فرمایند: «ما جمهوری اسلامیِ لفظی نخواستیم، ما خواستیم که حکومت «الله» در مملکتمان و إن شاءالله در سایر ممالک هم اجرا شود».(۲)

آری در مسیری که انسان ها به سوی بندگی خدا سیر می کنند نظر آن ها برای تحقق بندگی در نظام اجتماعی، محترم است. مرحوم مدرس«رحمه الله علیه» در مجلس چهارمِ مشروطه گفته بود اگر تمام نمایندگان هم به رضاخان رأی بدهند چون خلاف قانون است ما قبول نداریم. یعنی باید فقهاء آن رأی را تأیید کنند تا روشن شود رأی مردم جهت الهی دارد یا نه.

حضرت رضا علیه السلام می فرمایند: پیغمبران و امامان یک فهم برتری دارند که فوق اندیشه ا ی است که بشر با آن اندیشه، امور عادی خود را می گذراند. اسم خِرد انبیاء را عقل قدسی می گذاریم. اندیشمندان مسلمان جای خرد انسانی را در این حدّ می دانند که انسان ها باید با عقل خود عقل قدسی شریعت را بفهمند. خداوند عقل ما را به ما نداده تا با عقل خود که «خودبنیاد» و فاصله گرفته از بندگی خدا است، اموراتمان را طی کنیم. واژه ی «خودبنیاد» یعنی «عقل» برای خود مستقل عمل کند. در حالی که ما به کمک عقلمان باید در سخنان انبیاء و دستورات الهی تدبّر کنیم. عقل ما برای فهم قرآن است نه برای ساختن یک دین جدید. عاقلانه ترین کار آن است که انسان ها خودشان را به دست عقل الهی، نه به دست عقل خودبنیادِ لیبرالیسم یا خرد جمعی بدهند. همان طور که ما معتقدیم حقوق بشر را هم

۱- صحیفه ی امام خمینی«رضوان الله علیه»، ج ۸، ص ۲۸۱.

۲- صحیفه ی امام خمینی«رضوان الله علیه»، ج ۸، ص ۲۸۲.

اگر خدا تعیین کند حقوق حقیقی است. اما حقوق بشری که بشر بخواهد برای خودش تعیین کند اولاً: به سطحی ترین بُعدِ بشر نظر دارد. ثانیاً: وقتی نفس امّاره اش به تنگنا افتاد همان را هم زیر پا می گذارد و حقوق مردم مظلوم غزه برایش بی معنی می شود، چون این حقوق بشر را انسان غربی برای خود تعریف کرده و نه برای مردم خاورمیانه. آفات بی امامی تا اینجاها بشر را ساقط می کند.

آفات اسلامِ منهای امامت تا آن جا است که حتی وقتی غرب در اواخر قرون وسطی از دست کلیسا خسته شد با چهره ای از اسلام در زمان عثمانیان روبه روست که چنگی به دل نمی زند تا بخواهد به آن رجوع کند و برگشت به فرهنگ رومِ قبل از مسیحیت را ترجیح می دهد و رنسانس را راه می اندازد. خسارت بزرگی به جهان وارد شد که غرب نتوانست به اسلام رجوع کند، در حالی که اگر به جای اسلام عثمانی، اسلامی با مدیریت امامت در میان بود، رجوع غرب به اسلام بود و نه به فرهنگ رُمی. چرا اسلام نتوانست در اسپانیا بماند، جز این بود که اسلامی دلپذیر که با روح امامت همراه باشد نداشتیم؟ قرآن تا پشت کوه های پیرنه تا وسط فرانسه رفت ولی نماند چون با نور امامی که با حقایق هستی مرتبط باشد مدیریت نمی شد، یک کشورگشایی بود توسط حاکمان اموی. اگر فرهنگ امیرالمؤمنین علیه السلام در جهان اسلام حاکم بود، امروز ما اروپایی را که به مسیحیت پشت کرده است و به کفر منتقل شده نداشتیم بلکه اروپایی را داشتیم که به اسلام روی کرده بود. مگر پادشاهان عثمانی بهتر

از آباء کلیسا عمل می کردند که روشنفکران اروپایی به عثمانی ها گرایش پیدا کنند؟

علمی فوق علم زمانه

جامعه ی اسلامی حاکمانی را می خواهد که به تعبیر امام رضا علیه السلام «یَکُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ زَمَانِهِمْ» علم آن ها فوق علم زمانه شان باشد. به گفته ی دکتر تیجانی که مذهب خود را از سنی بودن به شیعه بودن تغییر داده: «اگر برای علی میسر شده بود که سی سال طبق سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم حکومت کند، مسلّم اسلام امروز جهان را فرا گرفته بود و عقیده ای متین و محکم در قلوب مسلمانان جایگزین شده و فتنه های کوچک و بزرگ رخ نمی داد و نه کربلایی می بود و نه عاشورایی. اگر همان طور حکومت سایر ائمه که پیامبر آنان را به نام وصی خود قرار داده بود ادامه می یافت، جز مسلمانان، ملتی بر روی زمین وجود نداشت و دنیا نه چنین بود که امروز مشاهده می کنیم و زندگی ما به معنی واقعی اش انسانی بود».

با توجه به مقدماتی که گذشت آیا خداوند برای مدیریت هستی و شکوفایی استعدادهای پنهان انسانی جز این باید بکند که امامی با آن چنان علمی برای بشر قرار دهد؟ یا خرد انسان ها را کافی بداند و ما را به خود واگذارد؟ حتماً لطف بزرگ تری به بشر شده و آن لطف عبارت از وجود انسانی است که علمش فوق علم مردم است، تا هر زمانی افق زندگی آن ها را براساس آن علم جلو ببرد، یعنی همواره ما در هستی باید افرادی را

داشته باشیم که به عنوان واسطه ی فیض بتوانند مدیریت جهان را مطابق عالم تکوین در عالم تشریع به دست گیرند.

حضرت بعد از نکاتی که گذشت به نکته ی بسیار عمیقی اشاره می کنند و می فرمایند: «وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» به آیه ی ۳۵ سوره ی یونس اشاره می کنند که در واقع می توان گفت این آیه ناموس فرهنگ تشیع است. حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند این آیه «نَزَلَتْ فِینَا»(۱)

در مورد ما اهل البیت نازل شده است. چون خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا- یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی» آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند شایسته است که تبعیت شود یا کسی که در هدایت نیست مگر آن که هدایت شود؟ ملاحظه می فرمائید خداوند در این آیه ما را در مقابل دو راه قرار داده اند که هر دو راه حساس است. نمی گوید آیا کسی که به سوی باطل هدایت می کند شایسته است تبعیت شود یا کسی که به سوی حق هدایت می کند؟ تا جواب آسان باشد. دو نوع هدایت را مقابل هم قرار داده که یکی به حق هدایت می کند و دیگری دانش آموخته ای است که به دانش خود هدایت می نماید. به این صورت که اولی با علم لدنی و به حق هدایت می نماید و دومی با علم اکتسابی و به علم خود هدایت می کند. تا معلوم شود در عالم کسانی هستند که از طرف خدا علم لدنی دارند و به حق هدایت می کنند و نباید نظر را به دیگران انداخت، چون در علم لدنی، اکتساب و تدریج نیست تا

۱- مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۰۵.

انسان در مسیر هدایت مجبور باشد با کسانی مرتبط باشد که همواره چیزهایی را کسب نکرده اند و نسبت به آن ها جاهل اند.

حضرت امام رضا علیه السلام ملاک را قرآن قرار داده اند تا اگر از حضرت بپرسند روی چه حساب می فرمائید یک عده ای هستند که خداوند علم خاصی به آن ها داده و علمشان فوق زمانه است؟ بفرمایند به سوره ی یونس، آیه ی ۳۵ رجوع کنید که خبر از وجود چنین انسان هایی می دهد. علم اکتسابی همواره با جهل همراه است. هرکس هم که باشد بالأخره چیزهایی که خوانده است می داند و از چیزهایی که نخوانده و به آن فکر نکرده بی خبر است. پس اگر کسی خود را در اختیار بزرگ ترین عالم هم قرار بدهد همیشه با مقداری جهل روبه رو است. آیا خداوند چنین چیزی را در نظام اَحسن برای بشر می پسندند؟ و هدایت الهی اقتضای چنین شرایطی را دارد؟ یا لازمه ی هدایت الهی این است که ما را با کسی و شخصی و نوری روبه رو کند که همه ی علمی که ما برای تمام ابعادمان نیاز داریم در مقابلمان باشد. و این با شخصیت کسی مطابقت دارد که مقامش «یهْدی اِلَی الْحق» است و بتواند به حق هدایت بکند و جز امامی معصوم در این موقعیت نیست. به همین جهت عرض کردم حضرت سجاد علیه السلام در مورد این آیه فرمودند: «نَزَلَتْ فِینَا» این آیه در رابطه با ما اهل بیت نازل شده است.

در مورد حضرت رضا علیه السلام هست که مأمون آمد و علماء اهل سنت را جمع کرد. و بعد گفت که پسر عمو این ها می گویند چرا شما می گوئید ما علمی داریم که جمع این علما ندارند؟ و چرا باید این ها از شما تبعیت

کننـد؟ آیا شـما چنین ادعایی دارید که همه ی علماء باید از شـما تبعیت کنند؟ حضـرت می فرمایند: بله. همه باید از ما تبعیت کننـد چون علمشان برای نجات شان کافی نیست. مأمون گفت دلیلتان چیست؟ حضـرت فرمودنـد چون آیه می فرماید عده ای هستند که علمی از جایی نیاموخته اند و به سوی حق هدایت می کنند. آن گاه حضرت پرسیدند: همه ی شما که این جا نشسته ایـد آیا عالمانی نیستیـد که علمتان را از کسانی تعلیم گرفته ایـد؟ جواب دادند: بله. فرمودند ولی ما معلمی نداشـته ایم. در این دنیـا چه کسـی معلم مـا بوده است؟ از طرفی هر چه می خواهیـد از مـا بپرسـید تا معلوم شود دانا به آن ها هستیم یا نه. جلسه به زیبـایی تمام ختم شـد و معلوم شـد مصـداق آیه جز اهل البیت علیهم السـلام نیسـتند. حضـرت در ادامه ی فرمایش خود آیات دیگری را شاهد می آورند که نیاز به بحث دارد.

بنابراین؛ جمع بنـدی بحث این شـد که یک نوع معرفت خاص در نزد امامان هست که مردم از آن بی خبرنـد و لـذا مردم نمی تواننـد امام را انتخاب کننـد و امام با توجه به آن معرفت خاص بایـد مدیریت بشـر را به عهده گیرند وگرنه زندگی با بحران و ظلم همراه خواهد بود و زمین و آسمان به هم می ریزد و روابط انسان ها غیر طبیعی خواهد شد.

خداوند به حقیقت اولیاء و اصفیاء و انبیائش ما را متوجه معارف عالیه ای کند که نسبت به شناخت امام زمانمان نیاز داریم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

جلسه ی دوازدهم: خصوصیات رهبران الهی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

تاریخ بدون حاکمیت امام

همان طور که مستحضرید بحث در رابطه با چگونگی انتخاب امام بود و این که چگونه حضرت امام رضا علیه السلام جایگاه امام را تعیین فرمودند. راوی خدمت حضرت آمد و عرض کرد یابن رسول الله مردم معتقدند می توانند امام را خودشان انتخاب کنند به این صورت که در جامعه ی اسلامی یک مسلمان را به عنوان رهبر و مسئول امور انتخاب نمایند. حضرت بابی را باز فرمودند تا روشن بشود خداوند جهت امامت و رهبری جامعه شخصیت بسیار بزرگی را برای بشر پرورانده و بشریت را در این امر به خود وانگذاشته است. اشتباهی که بعضی ها در انتخاب امامتِ جامعه دارند و خود را در این امر خودکفا می دانند شبیه اشکالی است که عده ای در مورد عقل دارند و معتقدند با عقل خودشان می توانند زندگی خود را اداره کنند و نیاز به عقل قدسی و شریعت الهی ندارند و به قول معروف

ص: ۱۹۱

فکر می کنند می توانند با خرد جمعی امور را جلو ببرند. عرض شد نه خِرد جمعی توان احاطه بر همه ی ابعاد و نیازهای انسان ها را دارد و نه این خرد اگر شریعت الهی در میان نباشد از تصرفات نفس امّاره در امان خواهد ماند. در حالی که اگر انسان وارد حیطه ی بررسی جایگاه امامت شود متوجه می شود برکات وجود امام بسیار بیشتر از آن است که ابتدا تصور می شود. مثل قرآن که وقتی با تدبّر در آن جلو رفتیم متوجه می شویم تا کجاها می تواند انسان را در اندیشه و عمل جلو ببرد.

ضرورت وجود امام و فرهنگ امامت وقتی ملموس خواهد شد که تاریخِ بدون امامت را بررسی کنیم تا معلوم شود تمام آرزوهای بشر در طول تاریخ بر باد رفته و تمام وعده های حاکمان با بن بست روبه رو شده است. چون مردم به چیزی غیر از آن چیزی که خداوند برای بشر قرار داده امید بستند. همان طور که اگر برای داشتن عقیده ی صحیح و عمل درست به کتاب دیگری غیر از قرآن دل ببندیم به بن بست می رسیم، در مورد حاکمیت هم اگر به غیر از امامی که خداوند پرورانده امید بستیم ناکام می شویم. ممکن است اندیشمندان دنیا این ناکامی را تا حدّی از شما بپذیرند چون از آخرین طرح حکومت داری به نام دموکراسی طرفی نبستند ولی هنوز تصور بعضی ها آن است که دموکراسی درست اجرا نشده وگرنه جواب می دهد. در حالی که دانشمندان برجسته ی غرب معتقدند هیچ وقت حکومت مردم بر مردم تحقق نیافته است و این حزب ها هستند که بر مردم حکومت می کنند و با تردستی خاصی به مردم القاء کرده اند که مردم بر مردم حکومت می کنند!

مشکل مردم آن است که هنوز به دموکراسی امید بسته اند و نمی دانند تا حکم اَحد بر میل ها و سلیقه های کثیر حاکم نشود جامعه در مسیر صحیحی قرار نمی گیرد و عملاًـ نفس امّاره منشأ تصمیم گیری ها می شود. مردم به شکست حکومتِ امثال نادرشاه و چنگیزخان و آقامحمدخان قاجار و لردها و اشراف واقف اند ولی علت آن را دیکتاتوری حاکمان می دانند و اگر هم اشکالاتی به دموکراسی دارند معتقدند راه دیگری نیست و لذا به ضعف های دموکراسی فکر نمی کنند. حرف ما در مقابل آن ها که معتقدند جز همین دموکراسی راهی نیست این است که راهی هست، آن ها وقتی با نظریه ی امامت روبه رو می شوند می گویند این عملی نیست. مشکل ما در نکته ی آخر است. اگر ما این مباحث را به صورت دقیق و عمیق ارائه ندهیم و دلایل حضور تکوینی واسطه ی فیض عالم بر امور تشریعی را درست تبیین نکنیم باز در تاریخی ظلمانی متوقف خواهیم بود و از حرکت به سوی اهداف عالی بشری محروم می شویم و این است معنی این که می گویند: امروز بشریت گرفتار ظلمات آخرالزمان است. چون می پندارد خداوند راهی برای حیات اجتماعیِ سالم به بشر نداده است.

باید به کمک منطقی که امام رضا علیه السلام مطرح فرمودند، این باور تغییر کند و روشن شود موضوعِ حضور امام در هستی و مدیریت امام معصوم، ریشه در تکوینِ عالَم دارد و خدای هستی حقیقتی را در وجود عالم و آدم گذاشته که با اندک توجه به وجود چنین انسانی او را می پذیرند. زیرا نه تنها عالَم نسبت به حضور امام عقیم نیست بلکه جان انسان ها نیز نسبت به

این امر بی تفاوت نمی باشد. هرچند غبار فرهنگ ضد قدسی و حسّ گرایی غربی بر ذهن و فکر بعضی از روشنفکران ما غلبه کرده و نمی گذارد این حرف ها جای خود را پیدا کند این همه به جهت آن است که موضوع امامت آن طور که باید و شاید تبیین نشده. در حالی که حجت خدا هم اکنون در عالم حاضر است، باید پرده ی انکار کنار برود تا حقیقت مطلب خود را بنمایاند. ممکن است بگوئید مردم ما منکر نیستند، آری به یک معنی انکاری در کار نیست ولی به معنی دیگر آثار انکار خود را می نمایانند. مگر ملاحظه نکردید وقتی دکتر احمدی نژاد رئیس دولت نهم نظرها را متوجه وجود مقدس حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه می کردند با چه عکس العمل هایی روبه رو شد و چه حرف های عجیبی را شایع کردند؟ همه ی این ها خبر از نوعی انکار می دهد که عرض شد. به قول بسیاری از علماء آن حرف ها که مسئولان دولتی زدند، حرف عالمان دین است ولی چون وارد گفتمان مسئولان اجرایی و سیاسی کشور شد عکس العمل نشان دادند به این معنی که جای چنین عقیده ای در امور اجرایی و سیاسی نیست. آیا این یک نوع انکار نیست؟

مردم عادت کرده اند که سیاست مداران حرف های سیاسی و دیپلماسی بزنند حال اگر یک مرتبه مسئولی به میدان بیاید که در عین تلاش در کار اجرایی و سیاسی، افق خود را به چیزی بالاتر از اهداف معمولی بیندازد، برای بعضی ها که اصالت را به غرب داده اند، عجیب است. بنده در چنین دوره ای از تاریخ باور نمی کردم مسئولی با چنین نگاهی به میدان بیاید و آن نگاه را در تصمیمات مدّ نظر داشته باشد، و این را یک جهش تاریخی

ص: ۱۹۴

می دانم. اگر این حرف ها بالای منبر زده می شد همه تحمل می کردند، تصور بنده آن بود اگر مسئولانِ اجرایی- سیاسی کشور هم با دیدگاه نظر به حاکمیت امام معصوم وارد عمل شوند از آن ها استقبال می شود و باور نمی کردم کسانی که مدعی اعتقاد به مهدویت اند عکس العمل منفی از خود نشان دهند. اینجا بود که به رفقا عرض کردم متوجه باشید در کجای تاریخ قرار داریم. ما هنوز در جایی نیستیم که آمادگی حضور فرهنگ امامت را داشته باشیم. در نظر بگیرید اگر موضوع جدّی تر شود چه مقاومت هایی پدید می آید. این نشان می دهد روح زمانه هنوز برای ادامه ی حیات خود به چیزی غیر از حاکمیت امام معصوم نظر دارد و اگر ناخن بزنید ملاحظه می کنید از جهاتی روح زمانه طالب چنین حضوری نیست و منتظر کسی هستند که آن کس امام نیست. منتظرند کسی ظهور کند که در عالم وجود ندارد و آن امامی هم که در عالم هست، منتظرش نیستند و از حضور امام دلهره دارند. مانع اصلی این است که باورمان نمی آید هستی ظرفیت حضور چنین حقیقت مقدسی را دارد. ابتدا باید بفهمیم جایگاه امام در هستی و در نظام تکوین کجا است، سپس به نقش اجرایی حضرت نظر کنیم، اگر با تعمق زیاد به جایگاه امام در هستی بیندیشیم، به خوبی به استقبال ظهور حضرت می رویم.

جایگاه علم امام

سخنان حضرت رضا علیه السلام اولاً: اندیشه ی ما را متوجه وجود انسان کامل یا عین الانسان می کند. ثانیاً: روشن می کند انسان کامل چه خصوصیاتی

دارد. روایت مورد بحث روشن می کنـد که جایگاه امام کجاست تا معلوم شود مقام امام آن اندازه مادی نیست که انسان های عـادی بتواننـد او را انتخـاب کننـد. حضـرت رضـا علیه السـلام در سـخنان خود انـدیشه ها را بیـدار می کننـد که امام بایـد چه خصوصـیاتی داشته باشد، سپس می فرمایند ملاحظه کنید این خصوصیات در چه کسانی می تواند باشد. آیا چنین خصوصیاتی در هرکس پیـدا می شـود؟ فرمودنـد: «یَکُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْـلِ زَمَـانِهِمْ» علم امامـان فوق علم اهـل زمانشـان است. یعنی از ساحتی دیگر به عالم و آدم می نگرند نه مثل ابن سـینا که در زمان خودش علمش فوق علمی بود که مربوط به آن زمان بود و نسـبت به بقیه ی انسـان هـا دانـاتر بـود. افق نگـاه امـام افق دیگری است که مردم هرگز به آن دست نمی یابنـد، همـان نکته ی ظریفی که خداوند در آیه ی ۳۵ سوره ی یونس فرمود و امام روی آن دست گذاشتند.

آیه ی مـورد نظر دو نـوع هـدایت را روبه روی هم قرار داد تـا معلـوم شـود آن هـدایتی که منجر به رسـیدن به حق می شود از جنس دیگری است. خداوند در آیه ی مذکور می فرماید: «أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی» آیا کسـی که به سوی حق دعوت می کند شایسـته ی تبعیت است یا کسی که نمی تواند هدایت بکند مگر این که خودش هدایت بشود؟ از این آیه می فهمیم که حضـرت می خواهند بفرمایند امام آن دانشمندی نیست که رفته باشد خوب درس خوانده باشد و عالم شده باشد. قرآن آن کسـی که به سوی حق دعوت می کند را روبه روی جریانی گذاشته که به کمک بقیه و با تعلیم از دیگران دانشمند

شده است.(۱)

درست است در جهـان هستی انسـان کـاملی هست که افق نهایی انسانیت انسان ها است، ولی بحث این است که آن افق علمی چه خصوصـیاتی دارد و تفاوتش با افق عِلمی سایر علماء در چیست؟ اکثر مردم قبول دارند «ابن سـینا» یا «کنفسیوس» آدم های دانشـمندی هسـتند ولی می داننـد هدایت پیامبران از سـنخ دیگری است. فهم این که امام عالمی نیست از جنس عالمان عادی، بلکه عـالمی است که علمش را به صورت اکتسـابی به دست نیـاورده و به سوی حق دعوت می کنـد، یـک فرهنگ دیگری را می طلبد.

تأکیـد بنـده در این حـدّ است که روشن شود چرا حضـرت رضـا علیه السـلام برای روشن شـدن علم امام این آیه را شاهـد می آورند، آیه ای که معلوم می کند چه شخصـیتی به عنوان ذخیره ی هستی در عالم وجود دارد و بنا است بشر بر اساس مدیریت چنین انسـانی زنـدگی زمینی اش را طی کنـد و اگر به فرهنـگ امـامت پشت کنـد ضـربه ای مهلک می خورد. به همین جهت خداونـد در آخر آیه می فرمایـد: «فَمـا لَکُمْ کَیْـفَ تَحْکُمُونَ» شـما را چه شـده، چرا این طور حکم می کنیـد؟ و متوجه نیسـتید هـدایتِ به حق، نوری نیاز دارد فوق علوم اکتسابیِ رسـمی، آیا می خواهید برای هدایت جامعه به سوی حق یک آدم عادی را انتخاب کنید؟

۱- در کتـاب «آنگـاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود» بحث شـده؛ دانشـمندانی که در فرهنگ اهل البیت علیهم السـلام پروریـده شـده انـد با تـدبّر در آیات و روایات عملاً وارد فرهنگ «یهـدی الی الحق» می شوند و علم این نوع عالمان را باید از علم سایر علماء جدا نمود زیرا آن علمی که ما را به روایات معصومین علیهم السـلام ارجاع می دهد از سـنخ «یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ» است. (به صفحات ۴۶ و ۲۷۴ از کتاب مذکور رجوع شود).

امام و توانایی های خاص

حضرت در صددند باز مطلب را روشن نمایند و به ما کمک بکنند تا تصورمان از امامی که باید جهان را در مدیریت کامل خود بگیرد درست باشد و معلوم شود حال که می دانیم همیشه خداوند یک امامی با خصوصیات خاص برای مدیریت جامعه ی بشری گذاشته آن امام چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟ در ادامه می فرمایند: «وَ قَالَ تَعَالَى فِي قِصَّهِ طَالُوتَ» آیه ی ۲۴۷ سوره ی بقره را شاهد می آورند که بنی اسرائیل رفتند خدمت پیامبر خود یعنی حضرت سِموعیل که به ما کمک کنید و رهبر و مدیری را برایمان انتخاب نمایید تا بتوانیم با دشمنان خود بجنگیم و از این بی خانمانی و تحقیر و انزوا در آییم. پیامبرشان به آن ها حضرت طالوت را معرفی می کند و می فرماید «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ» خداوند برای شما او را برگزیده «وَ زادَهُ بَسْطَهً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ» و به او در علم و نیروی بدنی افزونی بخشیده و وسعت داده «وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ» و خدا به هرکس خواست ملک خود را می دهد. از قبل معلوم فرمود خداوند به آن کسی رهبری جامعه را می دهد که در علم و جسم وسعت اش داده است. اینجا حضرت رضا علیه السلام این باب را باز می کنند که امام از نظر بدنی و از نظر فکری باید در توانایی خاصی باشد تا معلوم شود خداوند او را انتخاب کرده است و ما چنین خصوصیاتی را در امامان ملاحظه کرده ایم. در کربلا آن همه بصیرت و شجاعت از چه کسی متصور می شد؟ تا معلوم شود آن نوع توانایِیِ علمی و جسمی منحصر به امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است. به قول راوی آن همه توانایی که امام حسین علیه السلام در کربلا از خود

نشان دادند با آن همه زخم غیر قابل تصور بود.(۱)

در ساعات آخر روز عاشورا وقتی حضرت به لشکر عمر سعد حمله می کردند مثل گله ی گوسفند فرار می کردند. آن سعه ی صدر، آن فهم، آن شعور، آن قدرت، همه حکایت از آن دارد که توانایی خاصی در امام هست و اگر همان شرایط برای سایر ائمه علیهم السلام پیش می آمد ما شاهد همان علم و قدرتی بودیم که در حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام دیده شد. نتیجه این که هر کسی نمی تواند امام را انتخاب کند، همان طور که قرآن در مورد حضرت طالوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»(۲) خداوند او را برای شما انتخاب کرده و در علم و جسم به او توانایی خاص داده، امام را برای جامعه انتخاب می نماید.

حضرت رضا علیه السلام در راستای مقام امام و این که باید توسط خدا انتخاب شود شاهد قرآنی دیگری می آورند که: «وَ قَالَ فِي قِصَّهِ دَاوُدَ علیه السلام وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ»(۳) و در قصه ی داود و کشتن جالوت توسط داود، فرمود: و خداوند به داود مُلك و حکمت عطا کرد و آنچه را می خواست به او آموخت. این آیه خبر از آن می دهد که خداوند حاکمیت و مدیریت را همراه با حکمت به حضرت داود علیه السلام داد. پس چنین استعدادی جهت اداره ی جامعه ی بشری چیزی است که خداوند می دهد و هم او می داند به چه کسی داده است.

ص: ۱۹۹

۱- به کتاب «راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه» از همین مؤلف رجوع شود.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۷.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۱.

سپس حضرت در مورد وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از قرآن شاهد می آورند و می فرمایند: «وَ قَالَ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً»(۱) خداوند در مورد پیامبرش می فرماید: ای پیغمبر برای تو اولاً: کتاب و حکمت نازل کردیم. ثانیاً: «وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» و چیزی به تو یاد دادیم که تو هرگز آن نبودی که بتوانی به خودی خود آن را بدانی. این علمی است فوق توانایی بشر.

حضرت امام رضا علیه السلام ما را متوجه می کنند که مدیران قدسی یک شعور خاص الهی و یک توانایی و قدرت خاص الهی دارند که در حدّ فهم مردم نیست. این که شما ملاحظه می کنید بشر در طول تاریخ نسبت به مدیریت جامعه ناکام بوده به جهت غفلتی است که از توانایی های خدادادی انبیاء و امامان داشته است و فکر کرده بدون آن ها می تواند امور حکومتی خود را بگذراند. این شعور باید به بشر برگردد که همان خدایی که برای او شریعت آورده مدیرانی نیز پرورانده است و بشر را در این دو امرِ مهم به خود وانگذاشته است. امروز پس از تجربه ی شکست سوسیالیسم و لیبرالیسم نوبت اسلام است. اما اسلامی که معتقد به امامت الهی است و در غدیر طرح شد. در آخر آیه هست: «وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً» و ای پیامبر چنین علم خاصی که خداوند به تو داده، فضل عظیمی است. یعنی نهایی ترین شکل لطف خدا در این علم هست.

ص: ۲۰۰

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

حضـرت رضـا علیه السـلام در ادامه می فرماینـد: «وَ قَالَ فِی الْأَئِمَّهِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّیَّتِهِ» و خداونـد در مورد اهل بیت و ذریه و فرزنـدان پیـامبر صـلی الله علیه و آله می فرمایـد: «أَمْ یَحْسُـدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْـلِهِ فَقَـدْ آتَیْنَآ آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیْنَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا* فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَکَفَی بِجَهَنَّمَ سَـعِیرًا»(۱) آیا مردم نسبت به آنچه خداونـد به آن ها می دهـد حسادت می ورزند؟ حقیقت این است که به آل ابراهیم کتاب و حکمت و ملک عظیم دادیم. عده ای از مردم ایمـان آوردنـد به آنچه به آن ها دادیم و عـده ای مانع شدنـد، و آتشِ افروخته ی جهنم آن ها را کفایت می کنـد. عنایت بفرمائیـد چقـدر صـریح قرآن می فرمایـد برای آل ابراهیم علیه السـلام - که در زمان نزول آیه جز رسول خدا صـلی الله علیه و آله و آل محمـد علیهم السـلام مصـداق دیگری نداشـته- کتاب و حکمت و ملک عظیم قرار دادیم که موجب حسادت بعضـی از مردم شده و مانع پذیرش آن ها توسط بقیه می گردند و به جهت آن که آن کمالات را منحصـر به رسول خدا صلی الله علیه و آله ننمود معلوم است ملک عظیم و مـدیریت متعالی مربوط به ائمه علیهم السـلام هم هست. تا معلوم شود عده ای از آل ابراهیم در شرایط خاصی هستند و به آن ها حکمت و کتاب و مُلک خاصی داده شده، حال اگر عده ای نپذیرفتند، مشکلی است که آن ها برای خود ایجاد نمودند و مردم نباید خود را از مدیریت ائمه علیهم السلام بی بهره نمایند.

سپس حضـرت می فرمایـد: «وَ إِنَّ الْعَبْـدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَـرَحَ صَـدْرَهُ» و اگر خداونـد بنده ای از بندگانش را جهت امور مردم انتخاب

۱- سوره ی نساء، آیات ۵۴ و ۵۵.

کرد، سینه ی او را گشاده می گرداند. یعنی خداوند اولاً: عده ای خاص را برای مدیریت عالم گذاشته. ثانیاً: شرح صدر به آن ها داده تا در مدیریت خود کوچک ترین لغزشی نداشته باشند و امور بندگان را با وسعت نظر سر و سامان دهند. «فَلَمْ یَعْیَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِیهِ غَیْرَ صَوَابٍ» در نتیجه آنچنان توانا می شوند که در پاسخ هیچ سؤالی در نمی مانند و غیر صواب از آن ها نخواهی یافت و به خوبی مصلحت مردم را در نظر می گیرند.

خداوند به حقیقت آن شرح صدری که به اهل البیت علیهم السلام عطا کرده ما را از برکات تبعیت و ارادت به این خاندان محروم نگرداند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۰۲

جلسه ی سیزدهم: رهبران الهی و توانایی های خاص

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

رب العالمین برای این که بشر را به زیباترین شکل به کمال برساند و نظام «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعونَ» محقق شود، شرایط لازم را فراهم می کند. زیرا اساس این عالم برای این است که انسان به بهترین نحو به خدا برگردد. اگر انسان ها در زندگی زمینی توانستند در توجهات قلبی خود به بهترین صورت به خدا برگردند، رجوع آن ها در قیامت به سوی خدا به خوبی محقق می شود وگرنه هزاران سال در صراط می مانند تا آرام آرام موانعِ رجوع به حق از فکر و قلبشان بیرون رود و سیرشان به انتها برسد. البته این در صورتی است که انسان متوجه خدا باشد وگرنه به صراط وارد نمی شود بلکه بدون حساب وارد جهنم می گردد. آری اگر در صراط قرار گرفت جلو می رود و به حضرت پروردگار نزدیک می شود.

وقتی مشخص شد نظام دنیا شرایطی است که حضرت رب العالمین جهت رجوع بندگان به خدا فراهم کرده این سؤال پیش می آید که چه

شرایطی باید در این دنیا باشد تا بشر به زیباترین شکل به خدا برسد در حالی که می دانیم به اندازه ای که در این دنیا به خدا رسیدیم در آن دنیا به سوی خداوند حرکت می کنیم. زیرا قرآن روبه روشدن با زیباترین جلوات الهی در قیامت را چنین توصیف می کند؛ «جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ»(۱) جزای آنچه که در این دنیا به طور مستمر انجام می دادند به آن ها داده می شود. اگر کسی در این دنیا به خدا نرسد در آن دنیا در بُعد و دوری از خداوند قرار دارد که صورت قیامتی این دوری، جهنم است. اگر باید در این دنیا به خدا رسید عالی ترین شکلِ به خدارسیدن که همان نظام احسن الهی است، چگونه باید باشد؟ اگر دقت بفرمائید و موضوع را در حدّ انتزاعیِ صِرف در نظر نگیرید، محال است انسان بدون ارتباط با امامی که نمایش تمام نمای اسماء الهی است موفق به اُنس با خدا شود. بر اساس این قاعده اگر بنا است در نظام حکیمانه ی الهی، کامل ترین شکل اُنس با خدا محقق شود، از طریق اُنس با کسانی ممکن خواهد بود که نمایش کامل اسماء الهی اند. و حضرت امام رضا علیه السلام بر این اساس امام را توصیف می کنند و در مدّ نظر ما قرار می دهند و می فرمایند: «قَلْبُهُ یَنَابِیعُ الْحِكْمَه وَ اَطْلَقَ عَلَی لِسَانِه» قلب او چشمه ی حکمت است و همان حکمت بر زبانش جاری می شود، تا نمایش حق و حقیقت باشد. «لِیكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَی خَلْقِه» زیرا او باید حجت خدا بر خلقش باشد. و حجت الهی نمایش همه ی کمالات الهی است. حضرت باقر علیه السلام می فرمایند: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا یَكُونَ

۱- سوره ی واقعه، آیه ی ۲۴.

بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّی یَنْظُرَ إِلَی اللَّهِ وَ یَنْظُرَ اللَّهُ إِلَیْهِ فَلْیَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ یَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ یَأْتَمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ نَظَرَ إِلَی اللَّهِ»(۱) هرکس مسرور می شود از این که بین او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خداوند او را مشاهده کند باید آل محمّد علیهم السلام را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزار باشد و پیرو امام از این خانواده گردد. اگر چنین بود خدا را می بیند و خدا نیز او را می بیند. اگر این قاعده روشن شد که شرایط اَحسَنِ ارتباط کامل با خدا این است که کسانی در صحنه باشند که نمایش اسماء الهی اند و از طریق قلب و خیال می تواند با خدا مأنوس شود، پیدا کردن چنین کسانی سخت نیست. خودِ خدا که نمی شود بیاید پائین مگر از طریق جلوات اسماء حسنای خود که حضرت صادق علیه السلام در این رابطه فرمودند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی»(۲) به خدا سوگند مائیم اسماء حسنای خداوند. وقتی معلوم شد خداوند از طریق انسان کامل اُنس با خودش را ممکن می سازد ما چشم دل را باز می کنیم و در جمال اولیاءِ معصوم اسماء حسنای خداوند را به جامعیت می یابیم و می گوئیم:

به

پرده بود جمال جمیل عزّوجلّ

علی

شد آینه خیرالکلام قَلّ و دَلّ

وقتی انسان عمیق فکر کند و ظریف بیندیشد به توحید کامل می رسد و توحید کامل با اُنس با حق در جمال انسان های کامل واقع می شود.(۳)

توحید کامل آن است که همه چیز را در ذات و فعل و صفت به خدا ختم کنیم و

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۸۱.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵ ، ص ۲۲۹.

۳- به کتاب «مبانی نظری و عملی حبّ اهل البیت علیهم السلام» از همین مؤلف، رجوع شود.

حضرت حق را در همه ی جلوات بنگریم. وقتی متوجه شدید وجود و کمالِ همه ی مخلوقات به خدا برمی گردد، کمی جلوتر می آیید و می یابید که «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»(۱) هرجا بنگرید با وجه الهی روبه روئید، وقتی توحید شما کامل و ظریف شد متوجه ی حضور کامل حضرت پروردگار در هستی می شوید.

خداوند فیاض مطلق است پس حتماً عالی ترین شرایط اُنس با خود را فراهم کرده، باید چشم خود را باز کنیم و پروردگارمان را پیدا نماییم که چگونه در همه جا ظهور کرده است. عرفا با بینا کردن چشم دل به مراحلی از توحیدِ ظریف رسیده اند که خود را در تمام مظاهر با پروردگار عالم روبه رو می یابند. عارفِ اهل دل از مرحله ای که خدا را علت و مخلوق را معلول بداند گذشته است، به قول حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در تفسیر سوره ی حمد، در علمی که خدا را علت و مخلوق را معلول می داند یک نحوه جدایی بین خدا و مخلوق هست، این نسبت برای خدا و مخلوق مطابق واقع نیست، آنچه واقعاً هست موضوعِ جلوه و صاحب جلوه است که در آن تمام عالم ظهور حق است به جمال اسماء.

ظرائف توحید تشیع

عارف تا این جا آمده که حق در صحنه است و خداوند خود را در جمال آیات خود به ما می نمایاند و ما را به خود دعوت می کند و شیعه در راستای نگاه عرفانی، ظرائف دقیق تری از توحید را نیز یافته است و متوجه

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.

است حق در عین این که در عالمِ تکوین ظهور دارد و فقط او در صحنه است، در عالم تشریع و برنامه دادن و برنامه ریزی کردن و حکومت و سیاست و تربیت هم باید حق در صحنه باشد. چون فقط او است که حقیقتاً هست و بقیه تجلیات او هستند. شیعه معتقد است حالا که همه جا حق در صحنه است پس ما در هیچ کجا نباید خودمان را در صحنه بیاوریم این کفر است و کافر کسی است که حق را عقب می برد و خود را جلو می آورد و حق را می پوشاند. مثلاً خدا لطفی به ما کرده و نکته ای را به قلبمان انداخته به جای آن که با ارائه ی آن نکته نظرها را متوجه حق بکنیم، می گوئیم «به نظر من» و نظرها را متوجه خود می کنیم، این همان پوشاندن خدا است و ضد آن اندیشه ی توحیدی است که روشن می کند حق باید همه جا در صحنه باشد. توحیدِ شیعه بحمدالله آنقدر ظریف است که می گوید نه تنها در تکوین و در وجود، حق در همه ی مظاهر در صحنه است، در تشریع و در نظام اختیار بشر و تربیت آن هم باید حق در صحنه باشد. و اگر در این ساحت هم حق را حذف کردیم گرفتار کفر شده ایم. در همین رابطه در روایت داریم؛ «سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ عَمَلٍ يَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلِّ الْمَكْتُوبَاتِ وَ صُمْ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ اغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ أَحِبَّ عَلِيّاً علیه السلام وَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ بَابٍ شِئْتَ فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ صَلَّيْتَ أَلْفَ عَامٍ وَ صُمْتَ أَلْفَ عَامٍ وَ حَجَجْتَ أَلْفَ حَجَّةٍ وَ غَزَوْتَ أَلْفَ غَزْوَةٍ وَ أَعْتَقْتَ أَلْفَ رَقَبَةٍ وَ قَرَأْتَ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ وَ لَقِيتَ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ تَعَالَى مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ أَلْفَ عَامٍ وَ جَاهَدْتَ مَعَهُمْ أَلْفَ غَزْوَةٍ وَ حَجَجْتَ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ أَلْفَ حَجَّةٍ ثُمَّ مِتَّ وَ

لَمْ یَکُنْ فِی قَلْبِکَ حُبُّ عَلِیٍّ علیه السلام وَ أَوْلَادِهِ أَدْخَلَکَ اللَّهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِینَ أَلَا فَلْیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْکُمُ الْغَائِبَ قَوْلِی فِی عَلِیٍّ علیه السلام فَإِنِّی لَمْ أَقُلْ فِی عَلِیٍّ إِلَّا بِأَمْرِ جَبْرَائِیلَ وَ جَبْرَائِیلُ لَا یُخْبِرُنِی إِلَّا عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ جَبْرَائِیلَ لَمْ یَتَّخِذْ أَخاً فِی الدُّنْیا إِلَّا عَلِیّاً أَلَا مَنْ شَاءَ فَلْیُحِبَّ وَ مَنْ شَاءَ فَلْیُبْغِضْ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ حَتَمَ عَلَی نَفْسِهِ أَنْ لَا یُخْرِجَ مُبْغِضَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ مِنَ النَّارِ أَبَدا»(۱) مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از عملی که به واسطه ی آن می شود وارد بهشت شد پرسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نمازهای واجب را بخوان و روزه ی ماه رمضان را بگیر و غسل از جنابت بکن و علی و اولادش را دوست بدار، وارد بهشت بشو از هر دری که بخواهی. به خداوندی که مرا به حق برانگیخت اگر هزارسال نماز بخوانی، هزارسال روزه بگیری، هزار بار حج به جای آوری، هزارمرتبه در راه خدا جهاد کنی، هزار بنده در راه خدا آزاد کنی، تورات و انجیل و زبور و قرآن را بخوانی، تمام پیامبران را ملاقات کنی و با هر پیامبری هزار سال خدا را عبادت کنی و در رکاب هر پیامبری هزار بار در راه خدا پیکار کنی، با هر کدام هزار مرتبه حج به جای آوری، بعد بمیری و در دل تو دوستی علی و اولادش نباشد خداوند تو را با منافقان وارد جهنم کند. آگاه باشید باید گفته ی مرا در فضیلت علی به حاضر و غائب برسانید زیرا که من درباره ی علی چیزی را نمی گویم مگر از طرف جبرئیل و جبرئیل هم مرا از طرف خدا خبر داده همانا جبرئیل در دنیا برادری جز علی انتخاب نکرده، آگاه باشید هرکس می خواهد علی را

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۲۵۳.

دوست دارد و هرکس می خواهد دشـمن دارد، زیرا خدای تعالی بر خودش واجب فرمود که دشـمن علی را هیچ گاه از آتش بیرون نیاورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با طرح این نوع روایات گوشزد می کنند؛ اگر آن نوری که باید در مناسبات انسان ظاهر شود و تربیت و سیاست و دیگر امور انسانی جامعه را در دست گیرد از صحنه ی اجتماع کنار برود، عملاً حق پوشانده شده و کفر ظهور کرده هرچند انسان در عبادات فردی تا آن حدّ که روایت می فرماید جلو رفته باشد. توحیدِ شیعه تا این جاها جلو آمده و تا این اندازه حضور حق را می شناسد ولی متأسفانه بعضی از عرفا متوجه چنین توحید ظریفی نیستند همین طور که بعضی از روشنفکران می گویند ما حکومت مسلمانان می خواهیم ولی حکومت اسلامی نمی خواهیم. این ها عملاً ابعادی از توحید را نفی کرده اند. حال اگر بناست خدا در همه ی مناسبات در صحنه باشد باید کسی در صحنه باشد که تماماً پروریده ی رب العالمین است و این نشانه ی یک توحید ظریف و کامل است.

حضرت امام رضا علیه السلام در این روایت فوق العاده نورانی این نکته را گوشزد می کنند که مگر می شود خداوند ما را به عالی ترین نحوه ی ارتباط با خودش نرساند؟ وقتی بناست نظام «اِلیهِ راجِعونی» به عالی ترین شکل محقق شود و انسان ها به خدا برگردند، باید کسانی که مطلقاً متذکر خدا هستند در صحنه باشند و چنین کسانی پروریده ی خاص خداوندانند و حضرت رضا علیه السلام از سوره ی یونس، بقره و نساء در همین رابطه شاهد آوردند. در سوره ی یونس، آیه ی ۳۵ می خواستند بفرمایند خداوند انسان هایی را می پروراند که علم آن ها فوق تعلیم و تربیت رسمی است و

به حق هـدایت می کننـد. و در سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۷ مثال حضـرت طالوت را زدنـد که حاصل پرورش خاص الهی بود و فرمود: «وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ» حضـرت طالوت در علم و جسم به وسعتی رسید که شایسته شـد تـا خداونـد ملـک خود را به او بدهـد. پس مُلکش را به کسانی می دهـد که پرورش خاص دارنـد. و در همین راسـتا راز حاکمیت حضـرت داود را روشن کردند که به علت شخصـیت خاصی که داشت خداوند حاکمیت و حکمت را به او داد «آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ»(۱) و برای آن که روشن کننـد بـا علم و حکمتی خاص می توان جامعه را اداره کرد به این سـخن خـدا اسـتناد کردنـد که به پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَم»(۲) و به تـو علمی دادیم که تو هرگز نمی توانستی به خودی خود آن را به دست بیاوری. این علم خاصـی است برای آن مدیریت خاص که باید پیـامبر صـلی الله علیه و آله به کمـک آن علم نور توحیـد را در نظـام هستی حـاکم کننـد و در تمام مناسـبات سیاسـی، تربیتی، اخلاقی و اقتصادی حکم خدا جاری باشد و در رابطه با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ۵۵ سوره ی نساء را شاهد آوردند که موضوع علم و حکمتی را گوشزد می کند که به «آل ابراهیم» داده و عده ای آن را از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفتنـد و کارشان به جهنّم ختم شد. از آخر آیه بر می آید که در جامعه ی اسـلامی نسبت به حاکمیت آل ابراهیم اختلاف می افتد.

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۱.

۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

حضـرت رضا علیه السـلام بعـد از شواهـد قرآنی که آوردند باب یک نکته ی اساسـی را باز کردند و فرمودند: «وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِکَ» خداوند وقتی که بنده ای را برای اصلاح امور بندگانش انتخاب کرد شرح صدری مخصوص به او می دهـد. از این جمله قاعـده ی مهمی پیـدا می شود که اولاً: همواره خداوند برای امور بندگان یک مرد الهی را اختیار و انتخاب می کند. ثانیاً: این انسان الهی دارای فوق العادگی خاصـی در داشـتن شرح صدر است و لذا او آن افق های دور و آن جوانب پنهان را می بیند و با توجه به ظرایفی که باید جامعه به آن ها برسد، مدیریت جامعه را به عهده می گیرد. «وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ یَنَابِیعَ الْحِکْمَهِ وَ أَطْلَقَ عَلَی لِسَانِهِ» و خداونـد چشـمه هـای حکمت را در قلب او قرار می دهـد تـا زبـانش براسـاس حکمت سخن بگوید. «فَلَمْ یَعْیَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَ لَمْ تَجِدْ فِیهِ غَیْرَ صَوَابٍ» در آن حال در جواب هیچ مسئله ای در نمی ماند و غیر صواب از او نمی بینی. در پاسـخ گویی به نیازهـای زمـان درمانـده نیست. این سؤال برای همه هست که واقعـاً در دنیـای امروز برای رفع مشکلات بهترین راه حل چیست و چطور باید با کفر جهانی برخورد کنیم؟ آیا اگر در سرمایه ی تاریخی ما سیره ی امام معصومی در میان بود و در زمان خود فرصت ارائه ی مـدیریت اسـلامی را داشت، مقام معظم رهبری«حفظه الله» با اطمینان بیشـتری عمـل نمی کردنـد؟ حضـرت امـام خمینی«رضـوان الله علیـه» می فرمودنـد مـا ایـن غصـه را کجـا ببریم کـه نگذاشـتند امیرالمؤمنین علیه السـلام حکومت کننـد تا ما راه درست را بشناسـیم. معلوم است خود حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» با آن همه لطفی که خدا به ایشان کرده بود و واقعاً خداوند

افق های دقیقی از آینـده را در منظر ایشان قرار داد، با این همه، نیاز دارند امامی معصوم در صـحنه باشد. با این که طبق سـخن امام رضا علیه السـلام خداونـد به کسانی که جهت اصـلاح امور بنـدگان به میـدان بیاینـد، لطف خاصـی می کند ولی مصداق کامل آن لطف در امام معصوم تحقق می یابد.

الطاف خاص الهی در زمان غیبت

حـاکمیت بر جـامعه ی اسـلامی در زمـان غیبت، بر فقهـا واجب کفـایی است و ائمه علیهم السـلام فقها را بر جامعه ی اسـلامی حاکم کردنـد و بر آن فقیهی که در خود توانایی اداره ی جامعه را می یابـد، واجب است به میدان بیاید و نمی تواند از زیر بار آن مسئولیت شانه خالی کند، هرچند کار به خودی خود مشکل باشد.(۱)

خداوند به رسول خود فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصير»(۲) بر اساس همان دستوری که خداونـد داده خودت و آن هایی که با تو هسـتند، اسـتقامت کنید و کوتاه نیایید که خداوند به آنچه می کنید بینا است. آن قدر این مسـئولیت سنگین بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُود»(۳) سوره ی هود من را پیر کرد. چون خداونـد در آن سوره می فرمایـد خودت و آن هایی که با تو هسـتند مسـئولید برای تشـکیل جامعه ی اسـلامی اسـتقامت کنید. این خیلی سخت نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خودشان مقاومت کنند، سخت ترین کار

۱- الاحتجاج علی اهل اللجاج، احمدبن علی طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۸.
۲- سوره ی هود، آیه ی ۱۱۲.
۳- مصباح الشریعه، ترجمه ی عبدالرزاق گیلانی، ص ۱۳.

این است که بخواهی یک ملت را در صحنه ی توحید و زیر پرچم نور ولایت خداوند قرار دهی. با آن که خداوند کمک می کند نباید فکر کنیم کار ساده ای است.

سنت کمکِ خداوند به کسانی که امور مسلمین را به عهده می گیرند در بسیاری از امور جاری است از امام جماعت مسجد بگیر تا مسئول جامعه ی مسلمین. به همین جهت اگر کاری از کارهای مسلمین معطل است و شما در خود اندک آمادگی را احساس می کنید و کس دیگری هم نیست که کار را بهتر از شما انجام دهد، باید آن را بپذیرید، طبق همان سنت، خداوند به شما کمک می کند، آن هم کمکی خاص. در چنین مواردی به بهانه ی سنگین بودن کار، خودتان را از الطاف خاص الهی محروم نکنید. حتی وظیفه دارید با تمام وجود آن مسئولیت را در اختیار بگیرید که در اختیار نااهل نیفتد. آیت الله بروجردی«رحمه الله علیه» وقتی به صحنه آمدند و زعامت مسلمین را به عهده گرفتند به فتوای خودشان حفظ قدرتشان برایشان واجب بود و لذا اجازه نمی دادند آن قدرت تضعیف شود و زعامت مسلمین را کسی تضعیف کند. چون آن یک حاکمیت الهی بود و باید حفظ شود. اگر احساس کنید با کنارکشیدن شما شیرازه ی نظام اسلامی به هم می خورد واجب است بمانید و از تهمت حُب جاه و حُب مقام نترسید چون حفظ حکومت اسلام واجب است و هر آنچه به حفظ حکومت می انجامد هم همان حکم را دارد. دنیای جدید احساس وظیفه ی الهی را نمی فهمد و لذا اگر حاکم اسلام مانع تضعیف نظام شود می گویند مبارزه بر سر قدرت است. وقتی بیش از هفتاد مجتهد بعد از رحلت

حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» ادامه ی حاکمیت را بر دوش مقام معظم رهبری«حفظه الله» قرار دادند هر چقدر هم ایشان مایل نباشند شرعاً نمی توانند آن را ترک کنند، این مثل نمازخواندن نیست که بشود گفت فعلاً نمی توانم نمازم را بخوانم بعد قضا می کنم، این اَوْجَب واجبات است و ترک آن موجب سقوط اسلام است، اسلامی که اگر در خطر باشد واجب است جان خود را فدای آن کنیم. از آن طرف هم ملاحظه کردید خداوند به مقام معظم رهبری«حفظه الله» در زمان رهبری شان الطاف خاص کرده و می کند و به خوبی محسوس است که رهنمودهای ایشان از افق دیگری است و بر آن اساس کار ملت جلو می رود. توجه به چنین الطافی در حرکات و گفتار مقام معظم رهبری«حفظه الله» توجه به الطاف خاص خدا است و پیروی از ایشان و دفاع از ایشان پیروی و دفاع از الطاف الهی است، نباید تصور کنیم این نوع طرفداری ها یک نوع سیاسی کاری است، چه اشکال دارد وقتی شما نوری می بینید از آن پیروی کنید و به رفیق و آشنای خود تذکر بدهید حواست باشد این ها الطاف الهی است، مبادا آن ها را نادیده بگیری که در آن صورت حق را نادیده گرفته ای؟ بالأخره باید به گوش افراد برسانید حقِّ بزرگی در این عالم هست و نبایدآن را نادیده گرفت.

حضرت رضا علیه السلام در مورد مددهایی که خداوند به امام معصوم می کند جهت تحقق بهترین مدیریتِ ممکن، می فرمایند: «فَلَمْ یَعْیَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ» هرگز بعد از آن که مسئولیت امامت را بر دوش او گذاشت، در دادن جواب ناتوان نخواهد بود، این کمک فی نفسه مربوط به امام معصوم است اما ولی فقیه هم بالتبع در راستای همین سنت از مددهای خاص الهی

ص: ۲۱۴

محروم نیست. حضـرت می فرمایند آنچنان خداوند توانایی خاصی را به امام می دهد که در بصیرتِ مطلق قرار می گیرد. چون حضـرت می فرماینـد کمک های خداونـد به امام معصوم جهت مـدیریت جهان اسـلام، در آن حـدّی است که هیـچ راه حقی نیست که امام در آن ناتوان باشـند و لذا تمام زوایای هدایت بشـر را می شـناسد. درنتیجه؛ «وَ لَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ» شما هیچ حرکت و گفتـار غیر صـوابی در او نمی بینیـد. «فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ مُؤَيَّدٌ» پس او در کـار خود موفق و محکم و مورد تأییـد الهی است. آن طور نیست که در تشـخیص مسیر حق و طی مسیر حق ناتوان باشد. «قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَإِ وَ الزَّلَلِ» مسلّماً از خطا و لغزش در امـان است. چه ظلم بزرگی به بشـریت است که چنین رهبرانی را خداونـد برای بشـریت قرار داده و آن نادیـده گرفته شود. اعتقاد به چنین حقیقتی اعتقاد به حقیقت بزرگی است. عقایدی به این زیبایی و بر این مبنا در کجای دنیا پیدا می شود؟ این که دنیـای مـدرن گرفتـار شـکاکیت است به جهت نداشـتن فرهنـگ امـامت است، واقعـاً بـا چه حسابی روی حرف ها و نظراتشان بایسـتند و پافشاری کننـد؟ نظراتشان را از کجا آورده انـد که روی آن تأکیـد کننـد؟ یک نظریه جهت اداره ی امور جامعه می دهند بعد از ده سال با شـکست روبه رو می شوند، نظریه ی دیگری می دهند و گمان می کنند دنیا باید همین طور باشد. شـما از خود بپرسـید آیـا خداونـد در این امور مـا را بـا انبوه خطاهـا رهـا کرده است تـا هر روز گرفتار یک نظریه باشـیم؟ یک روز مونتسـکیو بیایـد و روح القـوانینِ سـکولار برای مـا بنویسـد و یـک روز ژان ژاک روسـو «قراردادهـای اجتمـاعی» را بنویسـد با مشکلاتی به مراتب بیشتر از روح القوانین و یک

روز جان لاک جامعه ی مـدنی را طرح کنـد، آیا بایـد دنیا همین طور بگذرد یا خداوند انسان هایی را برای ما پرورانده که در شنـاخت حقیقت مثـل کوه اسـتوارند و قاطعـانه حق را بر زبـان می راننـد و «قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَإِ وَ الزَّلَلِ» از هر خطا و لغزشـی به دورند؟ «خَصَّهُ بِذَلِكَ» به این کمال مخصوص اند و همه باید به آن ها رجوع کنند چون در کسان دیگری چنین کمالی را قرار نـداده. «لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ شَاهِداً عَلَى عِبَادِهِ» زیرا امام حجت خـدا بر خلق و شاهـد بر بندگان خداوند است. امامان نمـونه ی دین داری صـحیح در تمـام مناسـبات سیاسـی، فرهنگی، فردی، اجتمـاعی، اقتصـادی و تربیـتی هسـتند. و در انتهـا می فرمایند: «فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَه» آیا مردم می توانند به چنین کسی دست یابند تا او را انتخاب کنند و منتخبشان دارای این اوصاف باشد؟

روایت تمـام شـد منتهـا بعـد از آن که حضـرت رضـا علیه السـلام منزلت امام را از زوایای مختلف مطرح فرمودنـد. راستی اگر دوبـاره به سـخنان حضـرت با دقت کامل توجه کنیم بـدون هیـچ تعصب و با نهایت انصاف چه جوابی به سؤال امام می دهیم؟ سخنم را بـا این روایت از امام صادق علیه السـلام تمام می کنم که حضـرت می فرماینـد: «إِنَّ اللَّهَ أَحْكَمُ وَ أَكْرَمُ وَ أَجَلُّ وَ أَعْلَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ احْتَجَّ عَلَى عِبَادِهِ بِحُجَّةٍ ثُمَّ يُغَيِّبُ عَنْهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِم»(۱) خداونـد حکیم تر و بزرگ تر و داناتر از آن است که بر بندگان خود حجتی بگمارد سپس از امور آنان چیزی را از او مخفی دارد. امام یعنی چنین شخصی که از یک

۱- بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۱۳۷- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

طرف به تمام عالم احاطه و علم دارد و از طرف دیگر از زوایای شخصیت انسان ها آگاه است تا بهترین شکل هدایت در عالم واقع شود.

خداوند به حقیقت اهل البیت علیهم السلام ما را متوجه ی توحیدی کند که در افق آن توحید نمونه های کامل انسانی را بیابیم و ارادت و محبت و تبعیت خودمان را نسبت به آن عزیزان به اوج برسانیم.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته

ص: ۲۱۷

حدیث طارق

بسم الله الرّحمن الرّحیم

احساس می شود با مباحثی که گذشت اگر حدیثی را که مشهور به حدیث «طارق» است در حدّ متن و ترجمه خدمت عزیزان عرضه بداریم به خوبی متوجه مقصود اصلی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد مقام و نقش امام خواهند شد و علاوه بر آن، محتوای حدیث تأییدی خواهد بود بر احادیثی که مورد بحث قرار گرفته.

مرحوم نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال معتقد است چنین مطالبی از طرف امام جز برای شیعه ی کامل بیان نمی شود.(۱)

الْبُرْسِیُّ فِی مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ(۲) عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: یَا طَارِقُ! الْإِمَامُ کَلِمَهُ اللَّهِ وَ حُجَّهُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ نُورُ اللَّهِ وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آیَهُ اللَّهِ.

۱- مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی شاهرودی، ج ۴، ص ۲۸۵.

۲- ناقل روایت طارق بن شهاب از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است. به گفته ی مامقانی در کتاب تنقیح المقال فی علم الرجال ۲/۱۰۶، رجال روایت در اعلی درجه ی حُسن قرار دارند.

«بُرْسی» در مشارق الانوار(۱) از طارق بن شهاب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: ای طارق! امام کلمه الله و حجت الله و وجه الله و نور الله و حجاب و واسطه ی بین خلق و خدا و آیت خداوند است.

یَخْتَارُهُ اللَّهُ وَ یَجْعَلُ فِیهِ مَا یَشَاءُ وَ یُوجِبُ لَهُ بِذَلِکَ الطَّاعَهَ وَ الْوَلَایَهَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِیُّهُ فِی سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ.

خدا انتخابش می کند و هرچه می خواسته در او قرار داده، به واسطه ی همین مقام اطاعتش و ولایتش بر تمام جهان واجب است. او ولیّ خدا در آسمان ها و زمین است.

أَخَذَ لَهُ بِذَلِکَ الْعَهْدَ عَلَی جَمِیعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَیْهِ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ. فَهُوَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ وَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ شَاءَ.

این پیمان از جمیع جهانیان گرفته شده است هرکه خود را بر او مقدم بدارد کافر به خدا است. پس او انجام می دهد آنچه می خواهد و هرگاه که خدا بخواهد او می خواهد.

وَ یُکْتَبُ عَلَی عَضُدِهِ وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا فَهُوَ الصِّدْقُ وَ الْعَدْلُ وَ یُنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَی السَّمَاءِ یَرَی فِیهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ.

بر بازوی او چنین نوشته می شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا» و کلمه ی پروردگارت در راستی و عدل به تمام و کمال رسید(۲)

پس امام

ص: ۲۲۰

۱- حافظ شیخ رجب بُرسی تا سال ۸۱۲ حیات داشته و در حوالی همین سال درگذشته است. وی فقیه، محدث، حافظ، ادیب، شاعر و نویسنده در زمینه ی اخبار و غیر آن بود. کتاب «مشارق انوار الیقین» که روایت فوق را نقل کرده، از اوست.
۲- سوره ی انعام، آیه ی ۱۱۵.

راستی و عدالت است و برایش استوانه ای از نور از زمین تا آسمان برافراشته می شود که اعمال بندگان را در آن می بیند.

وَ يُلْبَسُ الْهَيْبَةَ وَ عِلْمَ الضَّمِيرِ وَ يَطَّلِعُ عَلَى الْغَيْبِ، وَ يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ عَالَمِ الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ، وَ يُعْطَى مَنْطِقَ الطَّيْرِ عِنْدَ وَلَايَتِهِ.

و بر او جامه ی هیبت پوشانده، علم به باطن ها به او تعلیم می شود، آنچه مابین مشرق و مغرب است می بیند. چیزی بر او از ملک و ملکوت پوشیده نیست و در ذیل ولایتی که به او داده اند زبان پرندگان را می داند.

فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللَّهُ لِوَحْيِهِ وَ يَرْتَضِيهِ لِغَيْبِهِ وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ وَ يُلَقِّنُهُ حِكْمَتَهُ، وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيَّتِهِ وَ يُنَادِي لَهُ بِالسَّلْطَنَهِ وَ يُذْعِنُ لَهُ بِالْإِمْرَهِ وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَهِ.

او را برای وحی انتخاب نموده و بر اسرار مطلع کرده و به کلمه ی خود تأیید نموده و حکمتش را به او تلقین نموده، قلبش را جایگاه اراده و خواست خود قرار می دهد، سلطنت و پادشاهی او را با صدای بلند اعلام می کند و بی هیچ تردیدی امیربودن او را قطعی می داند و به اطاعت نمودن از وی حکم می کند.

وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَهَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَنْزِلَهُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَهُ اللَّهِ وَ خِلَافَهُ رُسُلِ اللَّهِ فَهِيَ عِصْمَهٌ وَ وَلَايَهٌ وَ سَلْطَنَهٌ وَ هِدَايَهٌ وَ إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رُجُحُ الْمَوَازِينَ.

ص: ۲۲۱

زیرا امامت میراث انبیاء و مقام اصفیاء و جانشینی خدا و پیامبران است. امامت، عصمت، ولایت و سلطنت و هدایت است. سبب کامل شدن دین و موجب سنگین شدن ترازوی عمل است.

الْإِمَامُ دَلِیلٌ لِلْقَاصِدِینَ وَ مَنَارٌ لِلْمُهْتَدِینَ وَ سَبِیلُ السَّالِکِینَ وَ شَمْسٌ مُشْرِقَةٌ فِی قُلُوبِ الْعَارِفِینَ وَلَایَتُهُ سَبَبٌ لِلنَّجَاهِ وَ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَهٌ فِی الْحَیَاهِ وَ عُدَّهٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِینَ وَ شَفَاعَهُ الْمُذْنِبِینَ وَ نَجَاهُ الْمُحِبِّینَ وَ فَوْزُ التَّابِعِینَ.

امام راهنمای جویندگان و نشانی برای هدایت جویان، راه رهسپاران و خورشید درخشان دل های عارفان است. ولایت او سبب رستگاری و اطاعتش بر بندگان در دنیا واجب است و ذخیره ی آخرت بعد از مرگ می باشد و عزّت مؤمنین و شفیع گنه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان خواهد بود.

لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَام وَ کَمَالُ الْإِیمَانِ وَ مَعْرِفَهُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْکَامِ وَ تَبْیِینُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ، فَهِیَ مَرْتَبَهٌ لَا یَنَالُهَا إِلَّا مَنِ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَکَّمَهُ.

چون او رأس اسلام و کمال ایمان و عارف به حدود احکام و روشن کننده ی حلال از حرام است، این مقامی است که به آن نمی رسد مگر کسی که خدا او را انتخاب کرده و مقدم داشته و به او ولایت و حکومت داده.

فَالْوَلَایَهُ هِیَ حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَدْبِیرُ الْأُمُورِ وَ تَعْدِیدُ الْأَیَّامِ وَ الشُّهُورِ.

ص: ۲۲۲

ولایت عبارت از حفظ مرزها و تدبیر امور و مراقبت بر روزها و ماه ها است.

اَلْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَإِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى. اَلْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُطَّلِعُ عَلَى الْغُيُوبِ. اَلْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَهُ عَلَى الْعِبَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِى وَ الْأَبْصَارُ.

امام آب خوشگوار در تشنگی و راهنمای هدایت است. امام مبرّا از گناه و آگاه بر رازهای نهانی است. امام خورشید تابنده بر بندگان است، به مقام او کسی را یارای چشم بستن یا دست رساندن نیست.

وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَهُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى «وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(۱) وَ الْمُؤْمِنُونَ عَلِيٌّ وَ عِتْرَتُهُ فَالْعِزَّهُ لِلنَّبِيِّ وَ لِلْعِتْرَهِ وَ النَّبِيُّ وَ الْعِتْرَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ فِى الْعِزَّهِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ.

و آیه ی: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»(۲) به این معنی اشاره دارد که مؤمنین عبارتند از علی و خاندانش، پس عزّت اختصاص به پیامبر و عترتش دارد، پیامبر و عترت از عزّت تا ابد جدا نمی شوند.

فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَهِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرَفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ وَ أَصْلُ الْعِزِّ وَ الْمَجْدِ، وَ مَبْدَؤُهُ وَ مَعْنَاهُ وَ مَبْنَاهُ.

۱- سوره ی منافقون، آیه ی ۸

۲- و عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است.

آن ها مرکز دائره ی ایمان و قطب وجود و آسمان جُود و شرف موجودات و نور خورشیدِ عظمت و روشنی ماه و پایه و مبدأ و معنا و مبنای عزّت و مجد اند.

فَالْإِمَامُ هُوَ السِّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ وَ الْمَاءُ الثَّجَّاجُ وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ وَ الْبَدْرُ الْمُشْرِقُ وَ الْغَدِيرُ الْمُغْدِقُ وَ الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ الْمَسَالِكِ وَ الدَّلِيلُ إِذَا عَمَّتِ الْمَهَالِكُ وَ السَّحَابُ الْهَاطِلُ وَ الْغَيْثُ الْهَامِلُ وَ الْبَدْرُ الْكَامِلُ وَ الدَّلِيلُ الْفَاضِلُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ النِّعْمَةُ الْجَلِيلَةُ وَ الْبَحْرُ الَّذِى لَا يُنْزَفُ وَ الشَّرَفُ الَّذِى لَا يُوصَفُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الرَّوْضَةُ الْمَطِيرَةُ وَ الزَّهْرُ الْأَرِيجُ وَ الْبَدْرُ الْبَهِيجُ وَ النَّيِّرُ اللَّائِحُ وَ الطِّيبُ الْفَائِحُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ الْمَتْجَرُ الرَّابِحُ وَ الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ وَ الطِّيبُ الرَّفِيقُ وَ الْأَبُ الشَّفِيقُ.

امام چراغِ فروزان و راه و برنامه و آبِ ریزان و دریای خروشان و ماهِ تابان و آب گیری گوارا و راه آشکار و راهنمائی دلسوز در گرفتاری ها و ابری باران زا و بارانی پی در پی و بدرِ کامل و راهنمای فاضل و آسمان سایه افکن و نعمت بزرگ و دریای خشک نشدنی و شخصیتی است غیر قابل توصیف و چشمه ای پر آب و باغستانی شاداب و گلی خوشبو و ماهی خوشرو و ستاره ای درخشان و کانونی عطرزا و عمل صالح و تجارتی سودمند و راه واضح و طبیب دلسوز و پدری است مهربان.

مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِى الدَّوَاهِى وَ الْحَاكِمُ وَ الْآمِرُ وَ النَّاهِى مُهَيْمِنُ اللَّهِ عَلَى الْخَلَائِقِ وَ أَمِينُهُ عَلَى الْحَقَائِقِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ مَحَجَّتُهُ فِى أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ مُطَهَّرٌ

ص: ۲۲۴

مِنَ الـذُّنُوبِ مُبَرَّأٌ مِنَ الْعُيُوبِ مُطَّلِعٌ عَلَى الْغُيُوبِ ظَـاهِرُهُ أَمْرٌ لَـا يُمْلَكُ وَ بَاطِنُهُ غَيْبٌ لَا يُـدْرَكُ وَاحِـدُ دَهْرِهِ وَ خَلِيفَهُ اللَّهِ فِی نَهْيِهِ وَ أَمْرِهِ.

پنـاه بنـدگان در گرفتـاری ها و حکم کننـده و فرمان دهنـده و بازدارنـده و مراقب از جانب خـدا بر خلایق و امین پروردگار بر خلایق و حجت او بر مردم و راه هموار در زمین خـدا و شـهرهای او، پاک از گناه و دور از عیوب و آگاه بر اسـرار. ظاهرش را نمی توان به تصرف آورد و باطنش را نمی توان درک کرد، یگانه ی روزگار و خلیفه ی خدا در امر و نهی الهی است.

لَـا يُوجَـدُ لَهُ مَثِيـلٌ وَ لَـا يَقُومُ لَهُ بَـدِيلٌ فَمَنْ ذَا يَنَـالُ مَعْرِفَتَنَا أَوْ يَعْرِفُ دَرَجَتَنَا أَوْ يَشْـهَدُ كَرَامَتَنَا أَوْ يُـدْرِكُ مَنْزِلَتَنَا حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْأَفْهَامُ.

مثل و مانند ندارد و کسی را یارای برابری با او نیست. چه کسی می تواند عارف به مقام ما شود یا به درجات ما واقف گردد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد. عقل و خردها حیران و اندیشه سرگردان است.

فِيمَا أَقُولُ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَ تَقَاصَـرَتِ الْعُلَمَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعَرَاءُ وَ خَرِسَتِ الْبُلَغَاءُ وَ لَكِنَتِ الْخُطَبَاءُ وَ عَجَزَتِ الْفُصَـحَاءُ وَ تَوَاضَعَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنِ الْأَوْلِيَاءِ.

دربـاره ی آنچه می گویم بزرگان کوچک انـد و دانشـمندان ناتوان و شـعراء گنگ و بلیغان لال و سـخنوران الکن و فصـیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام ستایش اولیاء اظهار کوچکی می نمایند.

ص: ۲۲۵

وَ هَلْ يُعْرَفُ أَوْ يُوصَفُ أَوْ يُعْلَمُ أَوْ يُفْهَمُ أَوْ يُدْرَکُ أَوْ يُمْلَکَ مَنْ هُوَ شُعَاعُ جَلَالِ الْکِبْرِيَاءِ وَ شَرَفُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ جَلَّ مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عَنْ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ وَنَعْتِ النَّاعِتِينَ وَ أَنْ يُقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ.

آیا شناخته می شود یا وصف می گردد و یا دانسته و فهمیده و یا درک می گردد، یا به دست می آید مقام کسی که پرتو جلال کبریا است و افتخار زمین و آسمان؟ بزرگ است مقام آل محمّد صلی الله علیه و آله از وصف ستایش گران و توصیف وصف کنندگان و این که احدی را بتوان با آن ها مقایسه نمود.

کَيْفَ وَ هُمُ الْکَلِمَهُ الْعَلْيَاءُ وَ التَّسْمِيَهُ الْبَيْضَاءُ وَ الْوَحْدَانِيَّهُ الْکُبْرَى الَّتِی أَعْرَضَ عَنْهَا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ حِجَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الْأَعْلَى.

چگونه می توان کسی را با آن ها مقایسه کرد با این که آن ها کلمه ی اعلا و نشانه ی روشن و وحدانیت کبرائی هستند، هرکس به آن ها پشت کند یا کناره گیرد، از توحید روی گردانده. و آن ها حجاب و واسطه ی اعظم خداوند اند.

فَأَيْنَ الِاخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ مِنْ هَذَا وَ مَنْ ذَا عَرَفَ أَوْ وَصَفَ مَنْ وَصَفْتُ ظَنُّوا أَنَّ ذَلِکَ فِی غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام.

چگونه می توان چنین شخصیت هایی را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل ها می توانند آنها را درک کنند، چه کسی می تواند بشناسد یا وصف کند آنهایی را که من توصیف نمودم؟ خیال کردند چنین موقعیت و مقامی می تواند در غیر آل محمّد علیهم السلام باشد.

ص: ۲۲۶

كَذَبُوا وَ زَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ رَبّاً وَ الشَّيَاطِينَ حِزْباً. كُلَّ ذَلِکَ بِغْضَهً لِبَيْتِ الصَّفْوَهِ وَ دَارِ الْعِصْمَهِ وَ حَسَداً لِمَعْدِنِ الرِّسَالَهِ وَ الْحِكْمَهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ.

دروغ گفتند و گمراه شدند و آن گوساله را پروردگار خود و شیاطین را حزب خود برگرفتند. تمام این انحرافات به واسطه ی دشمنی و شدت کینه و حسادتی بود که با آل محمّد و خاندان حکمت و عصمت داشتند و شیطان اعمال شان را در نظرشان زیبا جلوه داد.

فَتَبّاً لَهُمْ وَ سُحْقاً كَيْفَ اخْتَارُوا إِمَاماً جَاهِلًا عَابِداً لِلْأَصْنَامِ جَبَاناً يَوْمَ الزِّحَامِ وَ الْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَالِماً لَا يَجْهَلُ وَ شُجَاعاً لَا يَنْكُلُ لَا يَعْلُو عَلَيْهِ حَسَبٌ وَ لَا يُدَانِيهِ نَسَبٌ.

مرگ بر آن ها باد چگونه امامی را انتخاب نمودند که نادان و بت پرست بود و در روز ازدحام جمعیت، ترسو. با این که امام باید عالمی باشد که جهل بر او راه نیابد و شجاعی که ترسی او را فرا نگیرد و در نژاد و نسب بی مانند باشد.

فَهُوَ فِي الذِّرْوَهِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الشَّرَفِ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْبَقِيَّهِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ النَّهْجِ مِنَ النَّبْعِ الْكَرِيمِ وَ النَّفْسِ مِنَ الرَّسُولِ وَ الرِّضَى مِنَ اللَّهِ وَ الْقَبُوْلِ عَنِ اللَّهِ.

او در میان قبیله ی قریش در اوج و در شریف ترین بخش از بنی هاشم و بازماندگان ابراهیم است و نوع عالی از درخت قوی و ارزشمند و روح و جان پیامبر است، و در کمال خشنودی از جانب پروردگار قرار دارد و از هر جهت مورد قبول از ناحیه ی خداوند می باشد.

فَهُوَ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَهِ قَائِمٌ بِالرِّئَاسَهِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ إِلَى يَوْمِ السَّاعَهِ.

او افتخار همه ی شرافتمندان و شاخه ای از دودمان عبد مناف، سیاستمدار و شایسته مقام ریاست، اطاعتش بر مردم تا روز قیامت فرض و لازم است.

وَ اَوْدَعَ اللَّهُ قَلْبَهُ سِرَّهُ وَ أَطْلَقَ بِهِ لِسَانَهُ فَهُوَ مَعْصُومٌ مُوَفَّقٌ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَ لَا جَاهِلٍ فَتَرَكُوهُ.

خداوند سرّ خود را در قلب او به ودیعت گذارد و زبانش را به آن گویا کرده، او معصوم و موفق است، نه ترسو و نادان.

يَا طَارِقُ! وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ وَ الْإِمَامُ.

ای طارق! چنین امامی را رها کردند و پیرو هوای خویش گردیدند، چه کسی گمراه تر است از آن کسی که پیرو هوای نفس خویش گردد.

يَا طَارِقُ! بَشَرٌ مَلَكِيٌّ وَ جَسَدٌ سَمَاوِيٌّ وَ أَمْرٌ إِلَهِيٌّ وَ رُوحٌ قُدْسِيٌّ وَ مَقَامٌ عَلِيٌّ وَ نُورٌ جَلِيٌّ وَ سِرٌّ خَفِيٌّ فَهُوَ مَلَكُ الذَّاتِ، إِلَهِيُّ الصِّفَاتِ، زَائِدُ الْحَسَنَاتِ، عَالِمٌ بِالْمُغَيَّبَاتِ، خَصّاً مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ نَصّاً مِنَ الصَّادِقِ الْأَمِينِ.

ای طارق! امام انسانی است فرشته گون و پیکری است آسمانی و امری است الهی و روحی است قدسی و مقامی است والا و نوری است اعلی و سرّی است مخفی. او ذاتش فرشته گون و صفاتش خدائی و حسناتش

فراوان و آگاه به همان امور غیبی و برگزیده ی پروردگار، و بیان صریحی است از جانب خدای صادق امین.

وَ هَذَا كُلُّهُ لِآلِ مُحَمَّدٍ لَا يُشَارِكُهُمْ فِيهِ مُشَارِكٌ لِأَنَّهُمْ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى التَّأْوِيلِ وَ خَاصَّهُ الرَّبِّ الْجَلِيلِ وَ مَهْبِطُ الْأَمِينِ جَبْرَئِيلَ صَفْوَهُ اللَّهِ وَ سِرُّهُ وَ كَلِمَتُهُ شَجَرَهُ النُّبُوَّهِ وَ مَعْدِنُ الصَّفْوَهِ عَيْنُ الْمَقَالَهِ وَ مُنْتَهَى الدَّلَالَهِ وَ مُحْكَمُ الرِّسَالَهِ وَ نُورُ الْجَلَالَهِ.

تمام این مقامات اختصاص به آل محمّد علیهم السلام دارد و کسی با آن ها شریک نیست، زیرا آن ها معدن وحی و معنی تأویل و گوهر ویژه ی پروردگار جلیل و محل فرود جبرئیل و برگزیده ی خدا و سرّ الله و کلمه ی او و هستند. آن ها شجره ی نبوت و معدن فتوت، سرچشمه ی گفتار و عالی ترین راهنما با پیامی استوار و نور جلال و عظمت خداوندان‌اند.

جَنْبُ اللَّهِ وَ وَدِيعَتُهُ وَ مَوْضِعُ كَلِمَهِ اللَّهِ وَ مِفْتَاحُ حِكْمَتِهِ وَ مَصَابِيحُ رَحْمَهِ اللَّهِ وَ يَنَابِيعُ نِعْمَتِهِ السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ وَ السَّلْسَبِيلُ وَ الْقِسْطَاسُ الْمُسْتَقِيمُ وَ الْمِنْهَاجُ الْقَوِيمُ وَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَ الْوَجْهُ الْكَرِيمُ وَ النُّورُ الْقَدِيمُ أَهْلُ التَّشْرِيفِ وَ التَّقْوِيمِ وَ التَّقْدِيمِ وَ التَّعْظِيمِ وَ التَّفْضِيلِ خُلَفَاءُ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَ أَبْنَاءُ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ وَ أُمَنَاءُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ».(۱)

همراه خدا و همراه ودیعه ی اویند و محل کلمه ی خداوند و کلید حکمت او و چراغ رحمت و سرچشمه های نعمت هایش می باشند، راهنما به سوی خدا و چشمه ی سلسبیل و ترازوی مستقیم و راه و روش محکم و

ص: ۲۲۹

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۴.

ذکر حکیم و وجه کریم و نور پایدار و شخصیتی شایسته ی شرافت و سرافرازی و مقدم بودن و برتری یافتن و تعظیم و تفضیلند، جانشینان پیامبر کریم و فرزندان رؤوف و حمید و امنای علیّ عظیم، نسلی به هم پیوسته که بعضی از نسل بعضی دیگرند و خدا شنوا و کریم است.

السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَ الطَّرِيقُ الْأَقْوَمُ مَنْ عَرَفَهُمْ وَ أَخَذَ عَنْهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی. خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ وَلَّاهُمْ أَمْرَ مَمْلَكَتِهِ.

ایشان رکن و مقامی والا و راهی استوارند، هرکه آن ها را بشناسد و از ایشان بیاموزد از آن ها است. به همین معنی اشاره دارد آیه ی «فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی» هرکس از من پیروی کند بی گمان از من است. خدا آن ها را از نور عظمت خویش آفریده و اختیار جهان را به آن ها داده.

فَهُمْ سِرُّ اللَّهِ الْمَخْزُونُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَمْرُهُ بَيْنَ الْكَافِ وَ النُّونِ، إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَ عَنْهُ يَقُولُونَ وَ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

امامان سرّ پنهان خداوند و اولیاء مقرّب اویند، و آن ها همان امر خدا بین کاف و نونند، «کُنْ» هستند، دعوت به سوی او می کنند و از جانب او سخن می کنند و به امرش عمل می نمایند.

عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِی عِلْمِهِمْ وَ سِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِی سِرِّهِمْ وَ عِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِی عِزِّهِمْ كَالْقَطْرَةِ فِی الْبَحْرِ وَ الذَّرَّةِ فِی الْقَفْرِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ عِنْدَ الْإِمَامِ كَيَدِهِ مِنْ رَاحَتِهِ يَعْرِفُ ظَاهِرَهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ يَعْلَمُ بَرَّهَا مِنْ فَاجِرِهَا وَ رَطْبَهَا وَ يَابِسَهَا.

علم انبیاء در مقابل علم آن ها و سرّ اوصیاء در برابر سرّ ایشان و عزّت اولیاء در مقابل عزّت آن ها، مانند قطره ای است در مقابل دریا، و ذره ای در مقابل بیابان. آسمان ها و زمین در نزد امام مانند کف دست اوست، ظاهرش را از باطن و درست کاری اش را از نافرمان و خشکش را از تر تمیز می دهد.

لِأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ وَرِثَ ذَلِكَ السِّرَّ الْمَصُونَ الْأَوْصِيَاءُ الْمُنْتَجَبُونَ وَ مَنْ أَنْكَرَتْ ذَلِكَ فَهُوَ شَقِيٌّ مَلْعُونٌ يَلْعَنُهُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُ اللَّاعِنُونَ.

زیرا خداوند پیامبرش را از علم گذشته و آینده مطلع کرده و اوصیاء برگزیده ی او آن سرّ محفوظ را ارث برده اند، هرکس منکر این مقام باشد شقی و ملعون است که مورد لعنت لعنت کنندگان قرار دارد.

وَ كَيْفَ يَفْرِضُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ مَنْ يُحْجَبُ عَنْهُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.

و چگونه خداوند اطاعت کسی را بر مردم واجب می کند که ملکوت آسمان ها و زمین را از او پوشانده؟

وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنْصَرِفُ إِلَى سَبْعِينَ وَجْهاً وَ كُلُّ مَا فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَ الْكِتَابِ الْكَرِيمِ وَ الْكَلَامِ الْقَدِيمِ مِنْ آيَةٍ تُذْكَرُ فِيهَا الْعَيْنُ وَ الْوَجْهُ وَ الْيَدُ وَ الْجَنْبُ فَالْمُرَادُ مِنْهَا الْوَلِيُّ.

یک کلمه از آل محمّد به هفتاد وجه معنا و تفسیر می شود و هر آیه ای که در قرآن مجید و کلام قدیم آمده و در آن از «عین» و «وجه» و «ید» و «جنب» نام برده منظور امام است.

ص: ۲۳۱

لِأَنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ يَعْنِى حَقَّ اللَّهِ وَ عِلْمَ اللَّهِ وَ عَيْنَ اللَّهِ وَ يَدَ اللَّهِ، فَهُمُ الْجَنْبُ الْعَلِيُّ وَ الْوَجْهُ الرَّضِيُّ وَ الْمَنْهَلُ الرَّوِيُّ وَ الصِّرَاطُ السَّوِيُّ وَ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ، وَ الْوُصْلَةُ إِلَى عَفْوِهِ وَ رِضَاهُ.

زیرا امام جنب الله و وجه الله است یعنی حقّ الله، علم الله، عینِ الله و یدِ الله، پس آن ها همراهانی والا ـ و چهره ی پسندیده و سرچشمه ی پر آب و راه هموار و وسیله به سوی خدا و واسطه ی عفو و رضای اویند.

سِرُّ الْوَاحِدِ وَ الْأَحَدِ فَلَا يُقَاسُ بِهِمْ مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ فَهُمْ خَاصَّةُ اللَّهِ وَ خَالِصَتُهُ وَ سِرُّ الدَّيَّانِ وَ كَلِمَتُهُ وَ بَابُ الْإِيمَانِ وَ كَعْبَتُهُ.

امامان سرّ خداوند یکتا و یگانه اند، کسی را نمی توان با آن ها همسان گرفت، آن ها گوهر ویژه ی خداوند و سرّ خداوند دیّان و کلمه ی او و باب ایمان و کعبه ی او هستند.

وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ مَحَجَّتُهُ وَ أَعْلَامُ الْهُدَى وَ رَايَتُهُ وَ فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ وَ عَيْنُ الْيَقِينِ وَ حَقِيقَتُهُ وَ صِرَاطُ الْحَقِّ وَ عِصْمَتُهُ وَ مَبْدَأُ الْوُجُودِ وَ غَايَتُهُ وَ قُدْرَةُ الرَّبِّ وَ مَشِيَّتُهُ وَ أُمُّ الْكِتَابِ وَ خَاتِمَتُهُ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ وَ دَلَالَتُهُ وَ خَزَنَةُ الْوَحْيِ وَ حَفَظَتُهُ وَ آيَةُ الذِّكْرِ وَ تَرَاجِمَتُهُ وَ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ نِهَايَتُهُ.

و حجت خدا و راه روشن او و راهنمای هدایت، و پرچم توحید و فضل خدا و رحمت او و عین الیقین، و حقیقت آن و شاهراه حق و لغزش ناپذیر الهی هستند و مبدأ وجود و منتهای آن و قدرت پروردگار و مشیّت او و امّ الکتاب و خاتمه ی آن و فصل الخطاب و راهنمای به سوی او و گنجینه ی

وحی و نگهبان آن و آیه ی ذکر و ترجمه ی آن و معدن تنزیل و نهایت آن هستند.

فَهُمُ الْکَوَاکِبُ الْعُلْوِیَّهُ وَ الْأَنْوَارُ الْعَلَوِیَّهُ الْمُشْرِقَهُ مِنْ شَمْسِ الْعِصْمَهِ الْفَاطِمِیَّهِ فِی سَمَاءِ الْعَظَمَهِ الْمُحَمَّدِیَّهِ وَ الْأَغْصَانُ النَّبَوِیَّهُ النَّابِتَهُ فِی دَوْحِهِ الْأَحْمَدِیَّهِ وَ الْأَسْرَارُ الْإِلَهِیَّهُ الْمُودَعَهُ فِی الْهَیَاکِلِ الْبَشَرِیَّهِ وَ الذُّرِّیَّهُ الزَّکِیَّهُ وَ الْعِتْرَهُ الْهَاشِمِیَّهُ الْهَادِیَهُ الْمَهْدِیَّهُ «أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ».(۱)

آن ها ستارگان آسمانی و انوار علوی هستند که از خورشید عصمت فاطمی علیها السلام می درخشند، در آسمان عظمت محمّد صلی الله علیه و آله و شاخسار نبوی و درخت احمدی و اسرار الهی که در کالبد بشری به ودیعت قرار گرفته اند، و فرزندانی پاک و عترت هاشمی، راهنمای ره یافته «اینان بهترین آفرینندگان اند که هادی و مهدی هستند، آن ها بهترین افراد بشرند.

الْأَئِمَّهُ الطَّاهِرُونَ وَ الْعِتْرَهُ الْمَعْصُومُونَ وَ الذُّرِّیَّهُ الْأَکْرَمُونَ وَ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ وَ الْکُبَرَاءُ الصِّدِّیقُونَ وَ الْأَوْصِیَاءُ الْمُنْتَجَبُونَ وَ الْأَسْبَاطُ الْمَرْضِیُّونَ وَ الْهُدَاهُ الْمَهْدِیُّونَ وَ الْغُرُّ الْمَیَامِینُ مِنْ آلِ طه وَ یَاسِینَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَی الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ.

آن ها امامان پاک و عترت معصوم و ذریه ا ی گرامی و جانشینانی هوشیار و بزرگان راست پیشه و اوصیاء برگزیده و نوادگان پسندیده و هدایت گران هدایت یافته و چهره های درخشان از آل طه و یاسین و حجت های خدا بر اولین و آخرین هستند.

ص: ۲۳۳

۱- سوره ی بینه، آیه ی ۷.

اسْمُهُمْ مَكْتُوبٌ عَلَى الْأَحْجَارِ وَ عَلَى أَوْرَاقِ الْأَشْجَارِ وَ عَلَى أَجْنِحَهِ الْأَطْيَارِ وَ عَلَى أَبْوَابِ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ عَلَى الْعَرْشِ وَ الْأَفْلَاكِ وَ عَلَى أَجْنِحَهِ الْأَمْلَاكِ وَ عَلَى حُجُبِ الْجَلَالِ وَ سُرَادِقَاتِ الْعِزِّ وَ الْجَمَالِ، وَ بِاسْمِهِمْ تُسَبِّحُ الْأَطْيَارُ وَ تَسْتَغْفِرُ لِشِيعَتِهِمُ الْحِيتَانُ فِی لُجَجِ الْبِحَارِ .

نام آن ها بر سنگ ها و بر گ های درختان و بال پرندگان و ابواب بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بال و پر ملائکه و بر حجاب های نورانی و بر سراپرده های عزّت و جلال نوشته شده. به نام آن ها پرندگان تسبیح می کنند، و ماهیان دریا برای شیعیان آن ها استغفار می نمایند.

وَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ یَخْلُقْ أَحَداً إِلَّا وَ أَخَذَ عَلَیْهِ الْإِقْرَارَ بِالْوَحْدَانِیَّهِ وَ الْوَلَایَهِ لِلْذُّرِّیَّهِ الزَّکِیَّهِ وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ إِنَّ الْعَرْشَ لَمْ یَسْتَقِرَّ حَتَّی کُتِبَ عَلَیْهِ بِالنُّورِ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، «عَلِیٌّ وَلِیُّ اللَّه».(۱)

خداوند احدی را خلق نکرده مگر این که از او اقرار به وحدانیت و ولایت برای امامان پاک و بیزاری از دشمنان آن ها گرفته. بی گمان عرش استقرار نیافت تا این که با نور بر آن نوشته شد: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ علی ولی اللَّه».

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکات

ص: ۲۳۴

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۶۹- مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۰۵- الدمعه الساکبه، ج ۱، ص ۳۵۵- القطره، ج ۱، ص ۱۶۰.

اهل البیت علیهم السلام و زمان شناسی

اشاره

بسم الله الرّحمن الرّحیم

امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر خطبه ی ۱۹۰ می فرمایند:

«اسْتَعْمَلَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاکُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَهِ رَسُولِهِ وَ عَفَا عَنَّا وَ عَنْکُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ الْزَمُوا الْأَرْضَ وَ اصْبِرُوا عَلَی الْبَلَاءِ وَ لَا تُحَرِّکُوا بِأَیْدِیکُمْ وَ سُیُوفِکُمْ فِی هَوَی أَلْسِنَتِکُمْ وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ یُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَکُمْ فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْکُمْ عَلَی فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَی مَعْرِفَهِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ مَاتَ شَهِیداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَی مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ وَ قَامَتِ النِّیَّهُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَیْفِهِ فَإِنَّ لِکُلِّ شَیْ ءٍ مُدَّهً وَ أَجَلا».(۱)

خدا ما و شما را به فرمانبرداری خود و رسول خود وارد کند و به فضل رحمت خویش ما و شما را عفو کند! برجای باشید و بر بلا شکیبایی به خرج دهید و دست ها و شمشیرهای خود را در راستای میل زبان های خویش به کار مدارید، و در آنچه خدا شما را بدان نیانگیخته شتاب میارید، که هرکس از شما در بستر خود جان سپرد در حالی که به حقِّ پروردگار

ص: ۲۳۵

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۰.

خود و فرستاده ی او و اهل بیت وی معرفت داشته باشد، شهید مرده و اجر او بر خداوند است، و مستوجب ثواب کار نیکی است که نیّت آن را داشته، نیّت وی همچون نیت کشیدن شمشیر است، و برای هر چیز مدّتی و پایانی است.

حضرت در این قسمت از خطبه در عین توصیه به اطاعت از خدا و رسولش و طلب عفو از حضرت حق، می فرمایند: وظیفه ی شما است که در راه دینداری صبر پیشه کنید و به دنبال زبان خود دست و شمشیر خود را به حرکت در نیاورید و خود را وارد معرکه ای نکنید که خداوند شما را در آن قرار نداده. پس از این مقدمه می فرمایند: در این صورت اگر از شما شیعیان – نه تنها در میدان جنگ- حتی در خانه ی خود بمیرد در حالی که منّور به معرفت پروردگار و رسول او و اهل البیت پیامبر علیهم السلام باشد، شهید مرده است و اجر او با خدا است و مستوجب ثواب کار نیکی است که نیت آن را داشته و نیت او همچون نیت کشیدن شمشیر برّانی است در مقابل دشمنان خدا. و بدانید برای هر چیزی مدّت و سرآمدی است، باید منتظر بمانید تا وقت هر کاری فرا برسد و قبل از وقت به آن کار دست نزنید.

ابتدا باید متوجه بود چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند تقاضا می کنند که خود و مؤمنین را توفیق دهد به اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، زیرا تا انسان ها وارد عالَم اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نشوند از نفس امّاره ی خود پیروی می کنند و حرکات خود را مطابق اهدافی که نفس امّاره تعیین کرده انجام می دهند.

تا مقام شهادت و فنا

وقتی انسان از عالم اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شد، براساس ادعاهایی که دارد عمل می کند و زبان اوست که دست و شمشیر او را به حرکت می آورد،(۱)

انسانی که تحت تأثیر زبان خود عمل کند شخصیتی شکیبا و صبور نیست که براساس وظیفه و بر مبنای اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اعمال خود را تنظیم کند، به راحتی ادعا می کند و براساس آن ادعا دست و شمشیر خود را به کار می گیرد. چنین آدمی هرگز متوجه نیست چه کاری را در چه موقعی باید انجام دهد، همین طورکه نمی داند هر کارِ مشخصی در زمانی خاص نتیجه بخش است و امکان تحقق دارد و مسلم اگر کسی کاری را اراده کند که خداوند اراده ی تحقق آن را نکرده، عمر و انرژی خود را ضایع نموده است. فهم چنین نکته ای فقط با معرفت به جایگاه پروردگار عالم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام ممکن است و در این رابطه حضرت می فرمایند: اگر انسان در چنین حالتی قرار گیرد و بدون هیچ جهاد مسلحانه ای در خانه ی خود بمیرد، مثل آن است که شهید شده و اجر شهادت نصیب او خواهد شد، چون هرگونه میلی را زیر پا گذارده و براساس حکم خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام عمل

۱- مولوی در رابطه با نقش زبان در انجام عمل می گوید: ای زبان هم آتش و هم خرمنی چند این آتش درین خرمن زنی؟ در نهان، جان از تو افغان می کند گرچه هرچه گویی اش آن می کند یعنی آنقدر زبان در انجام عمل نقش دارد که اگر به خلاف میل باطنی و بر اساس غضب و حرص و شهوت سخنی بر زبان رانده شود، انسان مطابق آنچه بر زبان رانده عمل می کند. این همان است که بعضی ها می گویند: دست خودمان نبود چون گفتیم عمل کردیم.

کرده است چون میل خود را زیر پا گذارده و در حکم خدا فانی شده در مقام شهداء قرار می گیرد و راهی به سوی حقیقت در مقابل او گشوده می شود.

همان طور که دریای ژرف صاف و آرام است، انسانی که به حقیقت راه یافته در آرامش است در حالی که دوری از حقیقت انسان را گرفتار انواع شتاب زدگی ها می کند، آیا نمی شود با همان آرامشِ تدریجی که شیر به ماست تبدیل می شود ما بر خود حکومت کنیم و بدون هیچ عجله ای به اهداف خود دست یابیم، یا همان طور که بدن در آرامش کامل، خود را درمان می کند ما عمل کنیم؟ اگر وظیفه ی هر بشری است که بداند چگونه بر نفس خود مسلط شود، ارزش شناخت جایگاه اهل البیت علیهم السلام به خوبی معلوم می شود.

مقدمه ی فوق زمینه ای است برای این که بتوانیم جایگاه سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را در این قسمت بفهمیم و به تک تک جملات حضرت با دقتِ بسیار نظر کنیم و از رهنمودی این چنین بزرگ حیرت کنیم. همیشه انسان ها در رفع مشکل، می دانند چه کاری خوب است ولی نمی دانند از چه راهی و چگونه وارد شوند و شناخت و معرفت به جایگاه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام این نقیصه را برطرف می کند تا بتوانیم با اطاعت از خدا و اسوه قراردادن معصومین علیهم السلام جایگاه کارها را درست تشخیص دهیم و درست آن ها را به آخر برسانیم. مشکل اکثر مردم در درست به آخرنرساندن کارها و بی آیندگی امور است.

مهم ترین برکت در شناخت اهل البیت علیهم السلام

همچنان که عرض شد تأکید می کنم ابتدا باید با دقت زیاد به جزءجزء سخنان حضرت توجه کنیم تا بفهمیم چرا حضرت در آخر این خطبه می فرمایند: «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْ ءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا»(۱) برای هر چیزی مدت و سرآمدی است. از این طریق روشن می شود نقش اهل البیت علیهم السلام در شناخت مدّت و سرآمد کارها چگونه است و این مهم ترین برکتی است که از طریق معرفت به سیره ی اهل البیت علیهم السلام می توان به دست آورد. چون همان طور که می دانید عیب اکثر مؤمنین این است که نمی توانند کارهایی را که در نظر دارند به مرحله ی نهایی برسانند و کار را به آخر نرسانده رها می کنند و یا نمی دانند آخر هرکاری کجا است و تا آن کار به انتهای خود نرسد کار بعدی رخ نمی نمایاند.

مشکل بشر به خودی خود این است که فکر می کند هر کاری را هر وقت می تواند انجام دهد و هر برنامه ای در هر موقعیتی عملی است. دیروز با تکیه بر دست و شمشیر خود و امروز با تکیه بر تکنولوژی می خواهد بدون توجه به زیرساخت های فرهنگی و شرایط تاریخی، برنامه های خود را تحقق بخشد. حضرت تذکر می دهند: «وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ»(۲) در انجام کاری که خداوند شرایط آن را فراهم نکرده شتاب مکن. زیرا مقلب القلوب خداوند است، وقتی خداوند جهت قلب ها را به سوی

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص۵۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۰.

موضوعی نینداخته، تلاش سایر انسان ها در تحقق آن بی نتیجه است و البته این به معنی سلب مسئولیت از انسان ها نیست بلکه تذکر به انسان ها است که متوجه باشند مسئولیت امروزشان چیست و بیشتر به مقدمات کاری بپردازند که در نهایت منجر به اهداف مهم می گردد. مگر امیرالمؤمنین علیه السلام که اصرار دارند در انجام کاری که خداوند شرایط آن را فراهم نکرده نباید عجله کرد دست روی دست گذاشتند و منتظر ماندند و یا عالمانه فهمیدند چه کاری باید بکنند و چه کاری نباید انجام دهند و از این طریق نقشی بزرگ در تاریخ بشر به عهده گرفتند.

وقتی متوجه باشیم هنر ما در شناخت وظیفه ای است که امروز به عهده ی ما است و انجام آنچه را که زمانش نرسیده است را به زمان خودش موکول کنیم و دغدغه ی شناخت آنچه امروز باید انجام دهیم را در خود ایجاد نماییم، جایگاه اهل البیت علیهم السلام روشن می شود که چگونه با سیره و گفتار خود در زمانه شناسی به ما مدد می رسانند.(۱)

با شناخت زمانِ هر کاری قدرت برداشتن قدم های بعدی در ابتدای کار از بین نمی رود و با شکیبایی و به موقع به بزرگ ترین قدرت دست می یابیم، قدرتی که مولوی در حضرت علی علیه السلام یافت و به حضرت عرض کرد:

باز

گو دانم که این اسرار هوست

ز

آن که بی شمشیر کشتن کار اوست

۱- این که در خطبه ی فوق تأکید می شود وظیفه ی مسلمانان است حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق اهل البیت علیهم السلام آن حضرت را بشناسند، به این معنی نیز می تواند باشد که نقش تاریخی آن ذوات مقدس را در طول تاریخ بشناسیم و بفهمیم چگونه آن ها می توانند در شناخت زمانه به ما کمک کنند.

چون معمول آن است که انسان ها با شمشیر رقیب خود را به قتل می رسانند ولی خداوند بدون دست و شمشیر انسان را می کشد، حال اگر کسی از زمان و مکان آزاد شد و از منظری دیگر به عالم نگریست ابزارها چشم او را پُر نمی کند و می تواند کار خدایی کند.

اهل البیت علیهم السلام و وقت شناسی

شناخت جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل البیت علیهم السلام و عمل کردن با دیدگاهی که از آن ها به دست می آید تا آن جا اهمیت دارد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: اگر مطابق سیره ی آن ها وظیفه ی انسان نشستن در خانه باشد، این نشستن اجر شهید را دارد. چون در راستای چنین شناختی بهترین موضع گیری از انسان ظهور می کند و بهترین نسبتی را که باید با نبی و نبوت در خود ایجاد کند، ایجاد می کند و به مقام فنای فی الله که مقام شهید است می رسد، به همین جهت فرمودند: «وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» و چنین عملکردی اجر انسان را به عهده ی خدا قرار می دهد تا خداوند مستقیماً به او نظر بفرماید و او را از عالی ترین مراتب نوری بهره مند سازد. نمونه ی زمان شناسی دقیق را در سیره ی ائمه علیهم السلام به خوبی مشاهده می کنید که مثلاً چگونه امام حسین علیه السلام ده سال در حکومت معاویه مقابله ی مستقیم با او نکردند ولی در زمان حاکمیت یزید نهضت امر به معروف خود را شروع می کنند. یا حضرت صادق علیه السلام وقتی سَهل بن حسن خراسانی اصرار دارد که با ضعفی که در امویان ایجاد شده اقدام به ایجاد حکومت کنند

می فرمایند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِالْوَقْت»(۱) مـا داناترین افراد به وقت هستیم. حاکی از آن که می دانیم فعلاً وقت اقـدام ما جهت ایجاد حکومت نیست و با داشـتن چنین بصیرتی نه تنها خود و شیعیان خود را از درگیرشدنِ بی جا با مسائل نجات دادند، از آن مهم تر مشـغول کاری شدند که باید می شدند و به همین سبب نتایج فوق العاده گرفتند. در حالی که عبدالله بن حسن اصرار داشت فرزنـد خود محمـدِ نفس زکیه را به خلافت برسانـد و لـذا نهضتی تشـکیل داد و با منصور عباسـی درگیر شد و به قتل رسـید و منصور نهایت ظلم و کشـتار را بر سادات حسـنی اِعمال کرد. در حالی که حضرت صادق علیه السلام متوجه بودند زمانه، برای آن ها مناسب حرکت های خاموش است لـذا وقتی منصور دوانقی حضـرت را احضار کرد تا به قتل برساند و گفت: «قَتَلَنِيَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ»(۲) خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، آیا بر علیه حکومت من اقدام می کنی و نقشه برای من می کشـی؟ حضـرت فرمودند: «وَ اللَّهِ مَا فَعَلْتُ وَ لَا أَرَدْتُ» سوگند به خدا که من اقدامی این چنین نداشـته ام و قصدی در این راستا نکرده ام و به تو دروغ گفته اند. وقتی شخصـی که آن خبر دروغ را گفته بود آوردند و اظهار کرد حضـرت صادق علیه السلام چنین گفته اند، حضرت فرمودند: سوگند یاد کن و بگو: «بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ وَ الْتَجَأْتُ إِلَى حَوْلِي وَ قُوَّتِي لَقَدْ فَعَلَ كَذَا وَ كَذَا جَعْفَر»(۳) بیزار باشم از حول و قوت خدا و متکی باشم به حول و قوت خود که جعفر چنین و چنان کرد. همین که آن

۱- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۲۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۷۴.

شخص ایـن جمله را گفت، دست و پـا زد و مرد. منظـور عرضم این است که چـون حضـرت در آن زمـان وظیفه ی دیگری را برای خود می شـناختند به خلیفه ی ظالمی مثل منصور دوانقی نیز فهماندند بنای سـرنگونی حکومت او را ندارند و همین وقت شناسی موجب شد از طریق حضرت صادق علیه السلام این همه برکات تاریخی برای بشریت باقی بماند.

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام به اصـحاب خود در آن زمان می فرمایند: در شرایطی هستید که با قدرت شمشیر کارها جلو نمی رود «الْزَمُوا الْأَرْضَ وَ اصْبِرُوا عَلَی الْبَلَاءِ» بر جای خود قرار گیریـد و بر بلاها شـکیبائی بورزیـد. در چنین موقعیتی است که راه گشوده می شود و نتیجه ی شکیبایی ورزیدن و به حکم وظیفه ای که خدا و رسول و امامان علیهم السلام روشن کرده اند، بر جای خود ماندن، در آن حدّ ظاهر می شود که حضـرت آن را یک نوع مرگِ در مقام شهادت قلمداد می کنند. چون منیت خود را از میـدان به در کرده ای تـا خیالاـتت نتواننـد برایت برنامه ریزی کننـد و به ظاهر اوضاع را به نفع تو تغییر دهنـد و القاء کنند که تو یک شخصیت قوی هستی و می توانی هرکاری را هروقت اراده کنی انجام دهی.

بهترین عمل

تا زمانی که انسان فکر کند می تواند هر کاری را هر وقتی که خواست انجام دهد هرگز نمی تواند واقعیات اطراف را آن طور که هست دریابد و بفهمد عوامل موجود در اطراف اجازه ی هر کاری را نمی دهند، در آن صورت است که متوجه تصمیمات اشتباه خود می شویم و می فهمیم هیچ

ص: ۲۴۳

چیز مهم نیست جز اطاعت از خدا که هرگونه کوتاه نظری را به بلندنظری مبدل می کند. کدام بلندنظری بلندتر از ارتباط و اطاعت از خدا است و این حاصل نمی شود مگر با نظرکردن به راهی که انسان های معصوم می نمایانند. در آن صورت است که هرگونه خودسری و شتاب و اندیشه ی تاریک از میان می رود و انسان در غرفه ی شکیبائی و صبر به راحتی به بهترین عمل دست می زند و نیازی به خسته کردن خود و دیگران نمی ماند. آری فرمود: «وَ لَا تُحَرِّکُوا بِأَيْدِيکُمْ وَ سُيُوفِکُمْ فِي هَوَی أَلْسِنَتِکُمْ»(۱) دست ها و شمشیرها را به میل گفتارهای خود به حرکت نیاورید. کمی اندیشه کنید تا معلوم شود زمانه اقتضای چه کاری را دارد و از آن طریق قدمی به اهداف مقدس خود نزدیک شوید. «لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَکُم» شتاب نکنید در چیزی که خداوند برای شما در آن چیز شتاب نکرده است. این دستورالعمل یک نوع اجتناب زیبا است از کاری که کار ما نیست و هوشیاری از این که نباید به هر چیز متوسل شد و به هر حیله ای چنگ زد و خود را خسته و هدف را از دسترس دورتر نمود. مولوی با هزار زبان تلاش می کند این موضوع را بفهماند که بیکاری ها را کار نپندارید و مانند کودکانی که به خرده های سفال دل خوش اند، تلاش هایی را که به سوی هیچ است تلاش به حساب نیاورید تا از رسیدن به تلاش های درست محروم شوید. می گوید:

چون

کنار کودکی پر از سفال

کاو

بر آن لرزان بود چون ربِّ مال

گر

ستانی پاره ای گریان شود

پاره

گر بازش دهی خندان شود

ص: ۲۴۴

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۰.

چون

نباشد طفل را دانش دثار

گریه

و خنده ش ندارد اعتبار

گوید

او که روزگارم می برند

خود

ندارد روزگار سودمند

گوید

از کارم بر آوردند خلق

غرق

بی کاری است جانش تا به حلق

وقتی کسی با نظر به وظیفه ی الهی، بلندنظری پیشه نکرد تلاش ها ی خسته کننده اش عین بی کاری است. انسانی که توانست خود را در جایگاهی قرار دهـد که آنچه را خداوند برای او شـتاب نکرده، در انجام آن شـتاب نکند مانند صـیادی است که تله می گذارد تا شـکار با پای خود به سوی دام آید و از اتّهام آن که پس چرا بیکار نشسـته است نمی هراسد، زیرا عجله نداشـتن بیکاری نیست حذر از فرسوده شدن در اموری است که وظیفه ای نسبت به آن نداریم. در آن صورت است که فقط به اعمالی دست می زنیم که برای ما مقـدر شده و امکان انجام آن اعمال فراهم است، نه به اعمالی که در آرزو و خیال ماست و خیال را تسلی می دهد و بر رؤیاهایمان می افزاید و ما را فرمانبردار خود می کنند.

نقش روح زمانه

حضـرت امیرالمومنین علیه السـلام به امام حسن علیه السـلام می فرمایند: «مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَهُ» فرزندم کسی که خود را از زمانه اَمن ببینـد روزگار به او خیانت می کنـد و ناکامش می گذارد. و کسـی که روزگار را بزرگ بپندارد او را خوار می کند. و هرکس زمانه را عظیم دارد و روی آن حساب باز کند، زمانه او را تحقیر می کند. و در ادامه می فرمایند: «إِذَا تَغَيَّرَ

السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ» چون روح حاکم بر زمانه تغییر کند، زمانه دگرگون شود.

می فرمایند: فرزندم چطور می خواهی به روزگار تکیه کنی و بدان اصالت بدهی و شخصیت خود را در راستای ارزش های مطرح در آن شکل دهی، در حالی که چون روح زمانه به هم بریزد همه ارزش ها تغییر خواهد کرد. بسیاری از مشکلات روانی ما به این جهت است که خودمان را به طناب سست و لرزان مشهورات زمانه وصل کرده ایم. حضرت در فرمایش خود روشن می نمایند میان انتخاب و جهت گیری مردم و زمانه ای که دارند مناسبت وجود دارد. این که در بعضی از برهه های تاریخِ اجتماع ملاحظه می فرمائید همه چیز به سوی تفرقه و تزویر و نفاق است، بیش از آن که بخواهیم تک تک افراد را اصلاح کنیم باید روح زمانه را تغییر دهیم و بستری فراهم نمائیم تا انسان ها با بصیرت بیشتر آنچه را باید انتخاب کنند، انتخاب نمایند.

در روایات ائمه دین علیهم السلام در مورد متفاوت بودن روح زمان نکات دقیقی مطرح است، از جمله از امام هادی علیه السلام داریم که حضرت علیه السلام فرمودند: هرگاه زمانی باشد که عدل، بر جور غلبه کند، حرام است که گمان بد به اَحدی ببری تا آن که علم پیدا کنی به بدی او، و هرگاه زمانی باشد که ظلم بر عدل غلبه کند، شایسته نیست بر اَحدی که گمان خوبی برد به اَحدی تا آن که خوبی را از او ببیند.

در راستای موضوع تغییر روح زمانه امام باقر علیه السلام سخنی دارند مبنی بر این که هر زمان اقتضائات خود را دارد و به حمران که تأکید داشته امام در

مقابل حاکمان جور قیام کننـد، می فرمایند: این زمان، زمانی نیست که امام حق بتواند ظهور کند و سـپس داسـتانی را این طور نقل می فرمایند:

«به درستی که شخصی از علماء در زمان سابق بود و پسری داشت که در علم پدر رغبت نمی نمود و از او سؤال نمی کرد ولی آن عـالم همسـایه ای داشت که می آمـد و از او سؤال می کرد و علم از او اخـذ می نمود، پس چون وقت مرگ آن مرد عـالم رسـید فرزنـد خود را طلبیـد و به او گفت: ای فرزنـدم! تو از علم من چیزی اخـذ نکردی و به آن رغبت ننمودی و از من چیزی نپرسیدی ولی مرا همسایه ایست که از من سؤال می کرد و علم مرا اخذ می نمود و حفظ می کرد، اگر تو را به علم من احتیاج شود به نزد همسایه ی من برو. و آن همسایه را به او شـناسانید. پس آن عالِم به رحمت ایزدی واصل شد. پس پادشاهِ آن زمان خوابی دیـد و از برای تعبیر خواب سؤال کرد از احوال آن عـالم، گفتنـد فوت شـد، پرسـید که آیـا از او فرزنـدی مانـده است؟ گفتنـد بلی پسـری از او مانده است. پس آن پسـر را طلبید چون ملازم پادشاه به طلب او آمد گفت والله نمی دانم که پادشاه از برای چه مرا می خواهـد و من علمی ندارم و اگر از من سؤالی کند رسوا خواهم شد، پس در این حال وصـیت پدرش به یادش آمـد و رفت به خـانه ی آن شـخص که از پـدرش علم آموخته بود. گفت؛ پادشـاه مرا طلبیـده است و نمی دانم که از برای چه مطلـب مرا خواسـته است و پـدرم مرا امر کرده است که اگر به علمی محتـاج شـوم به نزد تـو بیـایم. آن مرد گفت من می دانم پادشاه تو را از برای چه کار طلبیده است اگر تو را خبر دهم آنچه از برای تو حاصل شود میان من و خود قسمت خواهی کرد؟ گفت بلی، پس او را سوگند

داد و نوشته ای در این باب از او گرفت که وفا کند به آنچه شرط کرده است. پس گفت که پادشاه خوابی دیده است و ترا طلبیده تا از تو بپرسد این زمان چه زمان است، تو در جواب بگو که زمان گرگ است. چون پسر به مجلس پادشاه رفت، پرسید: من تو را از برای چه مطلب طلبیده ام؟ گفت مرا طلبیده ای از برای خوابی که دیده ای که این زمان چه زمان است، پادشاه گفت راست گفتی، بگو این زمان چه زمان است؟ گفت زمان گرگ است. پادشاه امر کرد جایزه ای به او دادند، جایزه را گرفت و به خانه برگشت ولی به شرط خود وفا نکرد و حصّه ای از آن جایزه به آن شخص عالم نداد. پیش خود گفت شاید پیش از این که این مال را تمام کنم بمیرم و بار دیگر محتاج نشوم که از آن مرد سؤال کنم، پس چون مدّتی از این بگذشت پادشاه خواب دیگری دید، و آن پسر را طلبید، با طلبیدن پادشاه، او نسبت به عهدی که وفا نکرده بود پشیمان شد، با خود گفت من علمی ندارم که به نزد پادشاه روم، از طرفی چگونه به نزد آن عالم بروم و از او سؤال کنم و حال آن که با او مکر کردم و وفا به عهد او نکردم، به هرحال بار دیگر می روم به نزد او و از او عذر می خواهم و سوگند می خورم که در این مرتبه وفا کنم شاید که از علم خود در این مورد مرا تعلیم کند، پس نزد آن عالم آمد و گفت کردم آنچه کردم و وفا به پیمان تو نکردم و آنچه در نزد من بود همه پراکنده شده است و چیزی در دست نمانده است و اکنون به تو محتاج شده ام، تو را به خدا سوگند می دهم که مرا محروم مکن و پیمان می کنم با تو و سوگند می خورم که آنچه در این مرتبه به دست من آید میان تو و خود قسمت کنم، هم اکنون

نیز پادشاه مرا طلبیده است و نمی دانم که از برای چه چیز می خواهد از من سؤال نماید. عالِم بار دیگر با او شرط کرد و سپس گفت تو را طلبیده است که باز از خوابی که دیده است از تو سؤال کند که این زمان چه زمانی است؟ بگو زمان گوسفند است. پس چون به مجلس پادشاه داخل شد، از او پرسید از برای چه کار تو را طلبیده ام؟ گفت خوابی دیده ای و می خواهی که از من سؤال کنی که چه زمان است؟ پادشاه گفت راست گفتی، اکنون بگو چه زمان است؟ گفت زمان گوسفند است. پادشاه فرمود تا صِلَه به او دادند. ولی چون به خانه برگشت متردد شد که آیا به عهد خود با آن عالم وفا کند یا مکر کند و چیزی به او ندهد، بعد از تفکر بسیار گفت شاید من بعد از این محتاج به او نشوم تصمیم گرفت به عهد خود وفا نکند. اتفاقاً بعد از مدتی دوباره پادشاه او را طلبید. او از خیانت خود بسیار نادم شد و گفت بعد از دو مرتبه خیانت دیگر چگونه به نزد آن عالم بروم، خودم هم علمی ندارم تا جواب پادشاه را بگویم. باز رأیش بر آن قرار گرفت که به نزد آن عالم برود، پس چون به خدمت او رسید او را به خدا سوگند داد و التماس کرد که باز تعلیم او بکند و گفت در این مرتبه وفا خواهم کرد و دیگر مکر نخواهم نمود، بر من رحم کن و مرا بدین حال مگذار. آن عالِم پیمان و نوشته ای از او گرفت و گفت باز تو را طلبیده است تا سؤال کند از خوابی که دیده است که این زمان چه زمان است، بگو زمان ترازو است. چون به مجلس پادشاه رفت از او پرسید که برای چه کار تو را طلبیده ام؟ گفت مرا طلبیده ای برای خوابی که دیده ای و می خواهی بپرسی که این زمان چه زمان است؟ گفت راست گفتی.

اکنون بگو چه زمان است؟ گفت زمان ترازو است. پس امر کرد که صله به او دادند، آن جایزه ها را به نزد عالِم آورد و در پیش او گذاشت و گفت این مجموع آن چیزی است که برای من حاصل شده است و آورده ام که میان خود و من قسمت نمایی. عالِم گفت: زمان اول چون زمان گرگ بود تو از گرگان بودی لهذا در همان اول مرتبه عزم کردی که به عهد خود وفا نکنی، و در زمان دوم چون زمان گوسفند بود گوسفند عزم می کند کاری بکند و نمی کند تو نیز اراده کردی که وفا کنی و نکردی، و این زمان چون زمان ترازو است و ترازو کارش وفا کردن به حق است تو نیز وفا به عهد کردی، مال خود را بردار که مرا احتیاجی به آن نیست.»(۱)

ص: ۲۵۰

۱- «إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيمَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ يَرْغَبُ فِي عِلْمِ أَبِيهِ وَ لَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْ ءٍ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ وَ يَسْأَلُهُ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلَ الْمَوْتُ فَدَعَا ابْنَهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَزْهَدُ فِيمَا عِنْدِي وَ تَقِلُّ رَغْبَتُكَ فِيهِ وَ لَمْ تَكُنْ تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْ ءٍ وَ لِي جَارٌ قَدْ كَانَ يَأْتِينِي وَ يَسْأَلُنِي وَ يَأْخُذُ مِنِّي وَ يَحْفَظُ عَنِّي فَإِنِ احْتَجْتَ إِلَى شَيْ ءٍ فَأْتِهِ وَ عَرَّفَهُ جَارَهُ فَهَلَكَ الرَّجُلُ وَ بَقِيَ ابْنُهُ فَرَأَى مَلِكُ ذَلِكَ الزَّمَانِ رُؤْيَا فَسَأَلَ عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ هَلَكَ فَقَالَ الْمَلِكُ هَلْ تَرَكَ وَلَداً فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ تَرَكَ ابْناً فَقَالَ ائْتُونِي بِهِ فَبُعِثَ إِلَيْهِ لِيَأْتِيَ الْمَلِكَ فَقَالَ الْغُلَامُ وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي لِمَا يَدْعُونِي الْمَلِكُ وَ مَا عِنْدِي عِلْمٌ وَ لَئِنْ سَأَلَنِي عَنْ شَيْ ءٍ لَأَفْتَضِحَنَّ فَذَكَرَ مَا كَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَى الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي وَ لَسْتُ أَدْرِي فِيمَ بَعَثَ إِلَيَّ وَ قَدْ كَانَ أَبِي أَمَرَنِي أَنْ آتِيَكَ إِنِ احْتَجْتُ إِلَى شَيْ ءٍ فَقَالَ الرَّجُلُ وَ لَكِنِّي أَدْرِي فِيمَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنْ أَخْبَرْتُكَ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ لَكَ مِنْ شَيْ ءٍ فَهُوَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَقَالَ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَ اسْتَوْثَقَ مِنْهُ أَنْ يَفِيَ لَهُ فَأَوْثَقَ لَهُ الْغُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَآهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذِّئْبِ فَأَتَاهُ الْغُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَلْ تَدْرِي لِمَ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ أَرْسَلْتَ إِلَيَّ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤْيَا رَأَيْتَهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ زَمَانُ الذِّئْبِ فَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزَةٍ فَقَبَضَهَا الْغُلَامُ وَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ أَبَى أَنْ يَفِيَ لِصَاحِبِهِ وَ قَالَ لَعَلِّي لَا أُنْفِدُ هَذَا الْمَالَ وَ لَا آكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ وَ لَعَلِّي لَا أَحْتَاجُ وَ لَا أُسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِي سُئِلْتُ عَنْهُ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ فَنَدِمَ عَلَى مَا صَنَعَ وَ قَالَ وَ اللَّهِ مَا عِنْدِي عِلْمٌ آتِيهِ بِهِ وَ مَا أَدْرِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِي وَ قَدْ غَدَرْتُ بِهِ وَ لَمْ أَفِ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَآتِيَنَّهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَأَعْتَذِرَنَّ إِلَيْهِ وَ لَأَحْلِفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ يُخْبِرُنِي فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ صَنَعْتُ الَّذِي صَنَعْتُ وَ لَمْ أَفِ لَكَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ تَفَرَّقَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَ قَدِ احْتَجْتُ إِلَيْكَ فَأَنْشُدُكَ اللَّهَ أَنْ لَا تَخْذُلَنِي وَ أَنَا أُوثِقُ لَكَ أَنْ لَا يَخْرُجَ لِي شَيْ ءٌ إِلَّا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَيَّ الْمَلِكُ وَ لَسْتُ أَدْرِي عَمَّا يَسْأَلُنِي فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَآهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْكَبْشِ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِمَا بَعَثْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ إِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْكَبْشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةٍ فَقَبَضَهَا وَ انْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ تَدَبَّرَ فِي رَأْيِهِ فِي أَنْ يَفِيَ لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَفِيَ لَهُ فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ يَفْعَلَ وَ مَرَّةً أَنْ لَا يَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي أَنْ لَا أَحْتَاجَ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَداً وَ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى الْغَدْرِ وَ تَرْكِ الْوَفَاءِ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَنَدِمَ عَلَى مَا صَنَعَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ صَاحِبِهِ وَ قَالَ بَعْدَ غَدْرٍ مَرَّتَيْنِ كَيْفَ أَصْنَعُ وَ لَيْسَ عِنْدِي عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى إِتْيَانِ الرَّجُلِ فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ سَأَلَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ هَذِهِ الْمَرَّةَ يَفِي مِنْهُ وَ أَوْثَقَ لَهُ وَ قَالَ لَا تَدَعْنِي عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَإِنِّي لَا أَعُودُ إِلَى الْغَدْرِ وَ سَأَفِي لَكَ فَاسْتَوْثَقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ يَدْعُوكَ يَسْأَلُكَ عَنْ رُؤْيَا رَآهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَإِذَا سَأَلَكَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّهُ زَمَانُ الْمِيزَانِ قَالَ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتُ

إِلَيْکَ فَقَالَ إِنَّکَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ تُرِيـدُ أَنْ تَسْأَلَنِی أَیُّ زَمَانٍ هَـٰذَا فَقَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبِرْنِی أَیُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةٍ فَقَبَضَهَا وَ انْطَلَقَ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ قَدْ جِئْتُکَ بِمَا خَرَجَ لِی فَقَاسِمْنِيهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ الـذِّئْبِ وَ إِنَّکَ كُنْتَ مِنَ الـذِّئَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِیَ كَانَ زَمَانَ الْکَبْشِ يَهُمُّ وَ لَا يَفْعَلُ وَ كَـذَلِکَ كُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَ لَا تَفِی وَ كَانَ هَـٰذَا زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَالَکَ لَا حَاجَةَ لِی فِيهِ وَ رَدَّهُ عَلَيْه» الكافی، ج ۸، ص: ۳۶۳- منتهی الآمال، انتشارات اسلامیه، تألیف شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۳۷۷و۳۷۶.

همچنین در رابطه با روح منفی بعضی از زمان ها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه سی و دوم نهج البلاغه می فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئاً وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوّاً لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا» مردم! ما در روزگاری به سر می بریم ، ستیزنده و ستمکار و زمانه ای ناسپاس، که نیکوکار در آن بدکردار به شمار آید و جفا پیشه در آن سرکشی افزاید. از آنچه دانستیم سود نمی بریم، و آنچه را نمی دانیم نمی پرسیم و از بلایی، تا بر سرمان نیامده، نمی ترسیم.

ملاحظه می فرمائید که در حرکات و سکنات امامان علیهم السلام موضوعی مطرح است به آن معنی که به یارانشان متذکر می شدند تا زمان انجام عملی فرا نرسیده به انجام آن مبادرت نکنند

در تاریخ داریم که زید بن علی بن الحسین، خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نامه هائی از اهل کوفه همراه داشت که زید را به طرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت داده بودند، امام باقر علیه السلام به او فرمودند: این نامه ها از خود آن ها شروع شده یا جواب نامه ای است که به آن ها نوشته ا ی و ایشان را دعوت کرده ا ی؟ گفت: ایشان شروع کرده اند، زیرا حق ما را می شناسند و قرابت ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند و در کتاب خدای عز و جل وجوب دوستی و اطاعت ما را می بینند و فشار و گرفتاری و بلا کشیدن ما را مشاهده می کنند. امام باقر علیه السلام فرمودند: اطاعت (مردم از پیشوا) از طرف خدای عز و جل واجب گشته و روشی است که خدا آن را در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین همچنان اجرا

همچنیـن در رابطه بـا روح منفی بعضـی از زمـان هـا حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام در خطبه سـی و دوم نهـج البلاـغه می فرمایند: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِی دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ کَنُودٍ یُعَدُّ فِیهِ الْمُحْسِنُ مُسِیئاً وَ یَزْدَادُ الظَّالِمُ فِیهِ عُتُوّاً لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّی تَحُلَّ بِنَا» مردم! مـا در روزگـاری به سـر می بریم ، ستیزنـده و سـتمکار و زمـانه ای ناسـپاس، که نیکوکار در آن بدکردار به شـمار آید و جفا پیشه در آن سرکشی افزاید. از آنچه دانستیم سود نمی بریم، و آنچه را نمی دانیم نمی پرسیم و از بلایی، تا بر سرمان نیامده، نمی ترسیم.

ملاحظه می فرمائید که در حرکات و سکنات امامان علیهم السلام موضوعی مطرح است به آن معنی که به یارانشان متذکر می شدند تا زمان انجام عملی فرا نرسیده به انجام آن مبادرت نکنند

در تاریخ داریم که زید بن علی بن الحسـین، خدمت امام باقر علیه السـلام رسید و نامه هائی از اهل کوفه همراه داشت که زید را به طرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دسـتور نهضت داده بودند، امام باقر علیه السـلام به او فرمودند: این نـامه هـا از خود آن هـا شـروع شـده یا جواب نامه ای است که به آن ها نوشـته ا ی و ایشان را دعوت کرده ا ی؟ گفت: ایشان شروع کرده انـد، زیرا حق ما را می شناسـند و قرابت ما را با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می داننـد و در کتاب خدای عز و جـل وجوب دوستی و اطـاعت مـا را می بیننـد و فشـار و گرفتاری و بلا کشـیدن ما را مشاهـده می کننـد. امام باقر علیه السـلام فرمودند: اطاعت (مردم از پیشوا) از طرف خدای عز و جل واجب گشـته و روشـی است که خدا آن را در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین همچنان اجرا

ص: ۲۵۲

می کنـد، و اطـاعت نسـبت به یـک نفر از ماست و دوستی نسبت به همه ی ما «وَ أَمْرُ اللَّهِ یَجْرِی لِأَوْلِیَائِهِ بِحُکْمٍ مَوْصُولٍ وَ قَضَاءٍ مَفْصُولٍ وَ حَتْمٍ مَقْضِیٍّ وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی لِوَقْتٍ مَعْلُوم» و امر خـدا نسـبت به اولیائش جاری می شود طبق حکمی و فرمانی قطعی و آشـکار و حتمی بودنی انجام شـدنی و انـدازه ای بی کم و زیاد و موعـدی معین در وقتی معلوم حاصل این که امور مربوط به امـام از طرف خـدا انـدازه و مـدتش معین می شود و حتمی و قطعی و لایتغیر است. مبادا کسانی که ایمان ثابتی ندارند، تو را سـبک کنند، ایشان تو را در برابر خواست خدا هیچ گونه بی نیازی ندهند «فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یَعْجَلُ لِعَجَلَهِ الْعِبَادِ وَ لَا تَسْبِقَنَّ اللَّهَ فَتُعْجِزَکَ الْبَلِیَّهُ فَتَصْرَعَکَ» شـتاب مکن که خدا به واسطه ی شتاب بندگانش شتاب نمی کند تو بر خدا سبقت مگیر که گرفتاری ناتوانت کنـد و به خاکت اندازد. زید در اینجا خشـمگین شد و گفت: امام از ما خاندان، آن کس نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلوگیری کند. امام از ما خاندان کسی است که از حوزه ی خود، دفاع کند و چنان که سزاوار است، در راه خدا جهاد کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند.

امـام باقر علیه السـلام فرمودنـد: آیا ای برادر، تو آنچه را به خود نسـبت دادی، حقیقتاً هم در خود می بینی به طوری که بتوانی برای آن دلیلی از کتاب خدا یا برهانی از قول پیغمبر صـلی الله علیه و آله بیاوری و یا نمونه و مانندی برای آن ذکر کنی؟ همانا خدای عز و جل حلال و حرامی وضع فرموده و چیزهائی را واجب ساخته و مثل هایی زده و سـنت هایی را مقرر داشـته و برای امامی که

ص: ۲۵۳

به امر او قیام می کند نسبت به اطاعتی که برای او واجب ساخته، شبهه و تردیدی باقی نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن وقتش انجام دهد یا در راه خدا پیش از فرارسیدن موقعش جهاد کند. در صورتی که خدای عز و جل در باره ی شکار می فرماید: «وقتی که محرم هستید شکار را نکشید آیا کشتن شکار مهم تر است یا کشتن انسانی که خدایش محترم شمرده، خدا برای هر چیز موعدی معین کرده، چنانچه می فرماید: «چون از احرام در آمدید شکار کنید» و فرموده است «شعائر خدا و ماه های حرام را حلال نکنید» و ماه ها را شماره معلومی قرار داد (دوازده ماه) و چهار ماه از آن را حرام ساخت و فرمود: «چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نسازید» سپس فرمود: «چون ماه های حرام سپری شد، مشرکین را در هر کجا یافتید بکشید». پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است: «قصد بستن عقد زناشوئی نکنید تا مدت مقرر به سر رسد» پس خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته ای مقرر داشته است. اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی داری و نسبت به امر خود یقین داری و کارت در نزد خودت روشن است خود دانی وگرنه امری را که نسبت به آن شک و تردید داری پیرامونش نگرد و برای از میان رفتن سلطنتی که روزیش را تمام نکرده و به پایان خود نرسیده و موعد مقررش نیامده قیام مکن، که اگر پایانش برسد و روزیش بریده شود و موعد مقررش برسد، حکم قطعی بریده شود و نظام حق پیوسته گردد و خدا برای فرمانده و فرمانبر (دولت باطل) خواری و زبونی در پی آرد، به خدا پناه می برم از امامی که از وقت شناسی گمراه گردد، (وقت قیام و خروج

خود را نشناسد) و فرمانبران نسبت به آن داناتر از فرمانده باشند . برادرم! تو می خواهی ملت و آئین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافر شدند و نافرمانی پیغمبرش کردند و بدون رهبری خدا پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پیغمبرش ادعای خلافت کردند؟ برادرم! برای تو به خدا پناه می برم از این که فردا در کناسه به دار آویخته شوی- آنگاه از چشمان حضرت اشک جاری شد- و فرمود: میان ما و آنکه پرده ما را درید و حق ما را انکار کرد و راز ما را فاش ساخت و ما را بغیر جدمان نسبت داد و در باره ما چیزی گفت که خود نگفتیم، خدا داور باشد. (۱). روحیه ی امام باقر علیه السلام و فرزندشان، امام صادق علیه السلام روحیه ی

ص: ۲۵۵

۱- عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ زَیْدَ بْنَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام دَخَلَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ مَعَهُ کُتُبٌ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ یَدْعُونَهُ فِیهَا إِلَی أَنْفُسِهِمْ وَ یُخْبِرُونَهُ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ یَأْمُرُونَهُ بِالْخُرُوجِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع هَذِهِ الْکُتُبُ ابْتِدَاءٌ مِنْهُمْ أَوْ جَوَابُ مَا کَتَبْتَ بِهِ إِلَیْهِمْ وَ دَعَوْتَهُمْ إِلَیْهِ فَقَالَ بَلِ ابْتِدَاءٌ مِنَ الْقَوْمِ لِمَعْرِفَتِهِمْ بِحَقِّنَا وَ بِقَرَابَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لِمَا یَجِدُونَ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ وُجُوبِ مَوَدَّتِنَا وَ فَرْضِ طَاعَتِنَا وَ لِمَا نَحْنُ فِیهِ مِنَ الضِّیقِ وَ الضَّنْکِ وَ الْبَلَاءِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلامإِنَّ الطَّاعَهَ مَفْرُوضَهٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّهٌ أَمْضَاهَا فِی الْأَوَّلِینَ وَ کَذَلِکَ یُجْرِیهَا فِی الْآخِرِینَ وَ الطَّاعَهُ لِوَاحِدٍ مِنَّا وَ الْمَوَدَّهُ لِلْجَمِیعِ وَ أَمْرُ اللَّهِ یَجْرِی لِأَوْلِیَائِهِ بِحُکْمٍ مَوْصُولٍ وَ قَضَاءٍ مَفْصُولٍ وَ حَتْمٍ مَقْضِیٍّ وَ قَدَرٍ مَقْدُورٍوَ أَجَلٍ مُسَمًّی لِوَقْتٍ مَعْلُومٍ فَ لا- یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا- یُوقِنُونَ إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً فَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یَعْجَلُ لِعَجَلَهِ الْعِبَادِ وَ لَا تَسْبِقَنَّ اللَّهَ فَتُعْجِزَکَ الْبَلِیَّهُ فَتَصْرَعَکَ قَالَ فَغَضِبَ زَیْدٌ عِنْدَ ذَلِکَ ثُمَّ قَالَ لَیْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِی بَیْتِهِ وَ أَرْخَی سِتْرَهُ وَ ثَبَّطَ عَنِ الْجِهَادِ وَ لَکِنَّ الْإِمَامَ مِنَّا مَنْ مَنَعَ حَوْزَتَهُ وَ جَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ دَفَعَ عَنْ رَعِیَّتِهِ وَ ذَبَّ عَنْ حَرِیمِهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام هَلْ تَعْرِفُ یَا أَخِی مِنْ نَفْسِکَ شَیْئاً مِمَّا نَسَبْتَهَا إِلَیْهِ فَتَجِیءَ عَلَیْهِ بِشَاهِدٍ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ أَوْ حُجَّهٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْ تَضْرِبَ بِهِ مَثَلًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَلَّ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَاماً وَ فَرَضَ فَرَائِضَ وَ ضَرَبَ أَمْثَالًا وَ سَنَّ سُنَناً وَ لَمْ یَجْعَلِ الْإِمَامَ الْقَائِمَ بِأَمْرِهِ شُبْهَهً فِیمَا فَرَضَ لَهُ مِنَ الطَّاعَهِ أَنْ یَسْبِقَهُ بِأَمْرٍ قَبْلَ مَحَلِّهِ أَوْ یُجَاهِدَ فِیهِ قَبْلَ حُلُولِهِ- وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الصَّیْدِ- لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ أَ فَقَتْلُ الصَّیْدِ أَعْظَمُ أَمْ قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ* وَ جَعَلَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ مَحَلًّا وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ فَجَعَلَ الشُّهُورَ عِدَّهً مَعْلُومَهً فَجَعَلَ مِنْهَا أَرْبَعَهً حُرُماً وَ قَالَ فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ ثُمَّ قَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی- فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَجَعَلَ لِذَلِکَ مَحَلًّا وَ قَالَ- وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَهَ النِّکاحِ حَتَّی یَبْلُغَ الْکِتابُ أَجَلَهُ فَجَعَلَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ أَجَلًا وَ لِکُلِّ أَجَلٍ کِتَاباً فَإِنْ کُنْتَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّکَ وَ یَقِینٍ مِنْ أَمْرِکَ وَ تِبْیَانٍ مِنْ شَأْنِکَ فَشَأْنَکَ وَ إِلَّا فَلَا تَرُومَنَّ أَمْراً أَنْتَ مِنْهُ فِی شَکٍّ وَ شُبْهَهٍ وَ لَا تَتَعَاطَ زَوَالَ مُلْکٍ لَمْ تَنْقَضِ أُکُلُهُ وَ لَمْ یَنْقَطِعْ مَدَاهُ وَ لَمْ یَبْلُغِ الْکِتَابُ أَجَلَهُ فَلَوْ قَدْ بَلَغَ مَدَاهُ وَ انْقَطَعَ أُکُلُهُ وَ بَلَغَ الْکِتَابُ أَجَلَهُ لَانْقَطَعَ الْفَصْلُ وَ تَتَابَعَ النِّظَامُ وَ لَأَعْقَبَ اللَّهُ فِی التَّابِعِ وَ الْمَتْبُوعِ الذُّلَّ وَ الصَّغَارَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ إِمَامٍ ضَلَّ عَنْ وَقْتِهِ فَکَانَ التَّابِعُ فِیهِ أَعْلَمَ مِنَ الْمَتْبُوعِ أَ تُرِیدُ یَا أَخِی أَنْ تُحْیِیَ مِلَّهَ قَوْمٍ- قَدْ کَفَرُوا بِآیَاتِ اللَّهِ وَ عَصَوْا رَسُولَهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللَّهِ وَ ادَّعَوُا الْخِلَافَهَ بِلَا بُرْهَانٍ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِهِ أُعِیذُکَ بِاللَّهِ یَا أَخِی أَنْ تَکُونَ غَداً الْمَصْلُوبَ- بِالْکُنَاسَهِ ثُمَّ ارْفَضَّتْ عَیْنَاهُ وَ سَالَتْ دُمُوعُهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ مَنْ هَتَکَ سِتْرَنَا وَ جَحَدَنَا حَقَّنَا وَ أَفْشَی سِرَّنَا وَ نَسَبَنَا إِلَی غَیْرِ جَدِّنَا وَ قَالَ فِینَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِی أَنْفُسِنَا . (کافی، ج ۱، ص ۳۵۶ - اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص: ۱۷۱)

تاریخ سازی بود و روش آن ها ریشه در «زمان شناسی» آن ها داشت و تلاش برای اصلاح فرهنگی تاریخ خود. روحیه ی زید و فرزند گرامی اش یعنی یحیی، ریشه در دفع فساد داشت بدون آن که به صورتی عمیق به فرهنگی بیندیشند که در تاریخ آن زمانه منشأ آن فسادها شده بود، به همین جهت در ادامه ی تاریخ، ما امروز با اقلیتی از زیدیه روبه رو هستیم که از نظر خلأ فرهنگی تا آن حدّ فقیرند که فقه آن ها همان فقه اهل سنت است ولی موضع گیری امام باقر«علیه السلام» موجب شد که امروز شما با شیعه ای روبه رو

باشید که تاریخ جهانِ امروز را تحت تأثیر خود قرار داده و آینده دارترین جریان های فکری موجود در جهان معاصر است.

حضرت علی علیه السلام در رابطه با شناخت زمان و زمانه می فرمایند: «أَعْرَفُ النَّاسِ بِالزَّمَانِ مَنْ لَمْ یَتَعَجَّبْ مِنْ أَحْدَاثِه»(۱)
داناترین مردم به زمان کسی است که از تحوّلات آن دچار شگفتی نشود و خویشتن را نبازد.

حضرت روشن می کنند چنانچه انسان زمانه ی خود را بشناسد می داند مقتضای آن زمان چه رویدادهایی خواهد بود و لذا پدیدآمدن رویدادهایی که ممکن است برای سایرین غیر منتظره باشد، برای او غیر منتظره نیست تا دچار شگفتی و تعجب شود، و از این طریق ما را تشویق می کنند زمانه شناس باشیم تا بفهمیم هر آنچه ما می خواهیم در هر زمانی واقع نمی شود. این نگاه به خصوص در امور فرهنگی بسیار مهم است زیرا تا ملتی از نظر فرهنگی به مرحله ای از کمال نرسد، شرایط تحقق آرمان های بلند را پیدا نمی کند و از طرفی می فهمیم جایگاه ملت ما نسبت به اهداف مدّ نظر کجاست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «قَالَ فِی حِکْمَهِ آلِ دَاوُدَ عَلَی الْعَاقِلِ أَنْ یَکُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ»(۲) در دستورهای حکیمانه ی آل داود چنین آمده است که وظیفه ی انسان خردمند است که زمانه ی خویش را بشناسد.

زیرا در شناخت زمانه است که انسان می تواند برنامه ریزی صحیح داشته باشد و قدم به قدم کارها را جلو ببرد تا به مقصد نهایی برسد و نیز

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۸۰.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶.

می فهمد در کجای تاریخی که پشت سر گذاشته و یا باید به آن برسد، قرار دارد. مثلاً می فهمد هنوز به آن مرحله ای نرسیده ایم که بتوانیم از غرب زدگی خود آگاه شویم و عزم عبور از آن را پیدا کنیم.

حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِس»(۱) آن کس که نسبت به زمان خود عالم باشد، امور نامعلوم به او هجوم نمی آورد.

انسان هایی که روح زمانه ی خود را نشناسند در خلأ تحلیل فرو می افتند و در مقابل اموری که باور نمی کردند پیش آید، تحلیل ندارند. در حالی که اگر انسان روح زمانه ی خود را بشناسد می پذیرد که بالاخره ما باید منتظر چنین موضع گیری توسط مردم می بودیم و باید می دانستیم نخبگان ملت تا کجاها با مردم انقلابی همراهی می کنند و از کجا متوقف می گردند. رهبران بزرگ با توجه به همین امر است که بر اساس توانایی ملت، مردم را جلو می برند و با نخبگان نیز مدارا می کنند و از مردودشدن بعضی از نخبگان جا نمی خورند. آیا وقتی علوم انسانی موجود در دانشگاه های ما انسانی را تعریف می کند که آن انسان هیچ سنخیتی با اهداف انقلاب اسلامی در خود احساس نمی کند نباید منتظر رویکرد تحصیل کردگان به کاندیدایی شد که اصالت را به غرب می دهد؟ آگاهی به این امر که در زمانه ای قرار داریم که علوم انسانی اش این چنین است موجب می شود که منتظر آنچنان حادثه ای باشیم و به صورتی زیربنایی

ص: ۲۵۸

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۷.

نسبت به علوم انسانی اسلامی فکری بکنیم تا آینده از آن انقلاب اسلامی باشد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «النّاس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم»[1] شباهت اخلاقی مردم به زمان شان بیشتر از شباهت آن ها به پدران شان است.

راز بزرگی در این سخن نهفته است زیرا حضرت می فرمایند: ریشه و شخصیت و افکارِ افراد را در روح زمانه ای سراغ بگیرید که انسان ها در آن زندگی می کنند و اگرچه انسان مختار و انتخاب گر است و می تواند ماوراء ارزش ها و معیارهای زمانه ی خود، چیزی را انتخاب کند ولی این طور نیست که این انسانِ مختار در انتخاب های خود ملاک ها و ارزش های زمانه را دخالت ندهد و اگر هم به افقی نظر دارد که ماوراء ارزش های موجود است نمی تواند برای رسیدن به آن افق در بیرون از کانال زمانه ی خود عبور کند. توجه به این نکته اختیار انسان ها را نفی نمی کند بلکه نقطه ی آغازین انتخاب انسان ها را متذکر می شود. باز به سخن امام توجه بفرمایید که چگونه مردم آن قدر که به زمانه ی خود شباهت دارند به پدران خود شباهت ندارند؟

قرآن در سوره ی سباء مکالمه ی بین مستکبرین و مستضعفان را در قیامت در محضر خداوند مطرح می کند که چگونه مستضعفانی که تحت تأثیر مستکبران به گناه افتادند می گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن می شدیم و مستکبران می گویند: مگر ما مانع شما شدیم وقتی هدایت الهی به سوی شما آمد؟ معلوم است که خودتان انسان های مجرمی بودید. مستضعفان در

۱- تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ص ۱۳۶.

جواب می گویند: «...بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّه...»(۱) ولی مکر لیل و نهار و فضایی که در آن زمان ساختند و دستورات و تشویقاتی که در امر کفر داشتید کار ما را به آن جا کشاند که نتوانیم راه هدایت را انتخاب کنیم. این آیه ما را متوجه می کند که چگونه بعضاً روح زمانه قدرت انتخاب را سخت می کند و چگونه شباهت مردم به زمانه شان از شباهت آن ها به پدرانشان بیشتر است.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «لا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانّهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم»(۲) آداب و رسوم زمان خودتان را با زور و فشار به فرزندان خویش تحمیل نکنید زیرا آنان برای زمانی غیر از زمان شما آفریده شده اند.

مسلّم حضرت در این سخن توصیه نمی کنند که ما همرنگ زشتی های روزگار خود شویم و هرکس چیزی را به نام آداب زمانه مطرح کرد تسلیم آن آداب من درآوری گردیم، ولی ما را متوجه امر مهمی می کنند که بدانیم در هر زمانی اقتضائات و جهت گیری هایی هست که نباید نادیده گرفته شوند و بخواهیم فرزندان ما در اقتضائات و جهت گیری زمانی که ما در آن بودیم زندگی کنند. آیا اقتضائات زمانی که رضاخان حاکم است و آن نوع دینداری که باید در آن زمان داشت با اقتضائات زمانی که ولی فقیه حاکم است یکی است؟ در یک زمان باید با مبارزه ی منفی کار را جلو برد و از نظام فاصله گرفت و در یک زمان باید نظام اسلامی را بستری

۱- سوره ی سبأ، آیه ی ۳۳.

۲- تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ص ۹۸.

شناخت که جامعه را به هدف اصلی خود می رساند. زمان شناسی نه تنها انسان ها را از جمود می رهاند بلکه اگر درست با آن برخورد شود عبورِ جامعه را به سوی اهداف اصلی آسان می گرداند. شاید در همین رابطه برناردشاو متفکر انگلیسی در مورد اسلام می گوید:

«من همیشه نسبت به دین محمد به واسطه ی خاصیت زنده بودن عجیبش نهایت احترام را داشته ام. به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد. چنین پیش بینی می کنم و از همین اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود. روحانیون قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب، شمایل تاریکی از آیین محمد رسم می کردند. او به چشم آن ها از روی کینه و عصبیت، ضد مسیح جلوه کرده بود. من در باره ی این مرد، این مردِ فوق العاده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده بلکه باید نجات دهنده ی بشریت نامیده شود. به عقیده ی من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید بشود، طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت آرزوی بشر تأمین خواهد شد».(۱)

آیا چنین استعدادی در اسلام به جهت زمان شناسی اولیاء دین نیست که معتقدند هر زمانی ظرفیت هرکاری را ندارد و چه زمانی ظرفیت چه کاری را دارد؟

۱- مجموعه ی آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۱۰۱.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لَا تُعَادُوا الْأَیَّامَ فَتُعَادِیَکُم»(۱) با روزگار از در دشمنی و ستیز وارد نشوید که او نیز با شما دشمنی خواهد کرد.

این به جهت آن است که روزگار برای خود روحی دارد که بایـد شـناخته شود و بر اساس بستری که زمانه فراهم کرده کار را جلو ببریم، ولی اگر آن بستر را نادیـده بگیریم با انواع بن بست ها روبه رو می شویم، بـدون آن که بدانیم چرا کارها جلو نمی رود سپس خسته و ناامید از ادامه ی کار باز می مانیم. در این حال باید خود را ملامت کرد و یا مردم را ؟ انسانِ مرتجع انسانی است که تسـلیم آداب روزگار خود می شود و امکان هیـچ حرکتی را به سوی آرمان های بلنـد نمی دهـد. ولی انسان مصـلح، انسـانی است که در عین شـناخت شـرایط تـاریخی زمـانه ی خود، به آرمـان هـای بلنـد می اندیشـد و می دانـد چگونه از بستر تـاریخی موجود ، جامعه را به سوی آرمان های بلنـد سوق دهـد. آیا روشـنفکران غرب زده ای که روح ملت ما را نشـناختند و شرایط تاریخ ما را ندیدند توانسـتند با فشارهای رضاخان یک شبه ملت ما را فرنگی کنند؟ این ها نه غرب را و شرایط تاریخی آن دیار را درست می شناختند و نه ما را.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ کَابَرَ الزَّمَانَ عَطِب»(۲) کسی که با روزگار دشمنی کند هلاک می شود.

دشـمنی با روزگار به معنی نادیـده گرفتن شـرایط تاریخی یک ملت است، آن هایی که این را فهمیدنـد، همچون انبیاء و اولیاء علیهم السلام واقعیات

ص: ۲۶۲

۱- الخصال، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۱۴.

تاریخی ملت ها را در نظر می گیرند و آن ها را قدم به قدم جلو می برند. به همین جهت هر ملتی با هر درجه از حیات اجتماعی می تواند از دین خدا استفاده کند و قدمی جلوتر برود. این را مقایسه کنید با کسانی که می خواهند ملّتی را با فشار به رنگی که خود در نظر گرفته اند در آورند، این ها به سرنوشت صدام حسین و آریل شارون خواهند رسید.

امام جواد علیه السلام نیز می فرمایند: «الْأَیَّامُ تَهْتِکُ لَکَ الْأَمْرَ عَنِ الْأَسْرَارِ الْکَامِنَه»(۱) گذشت زمان پرده ها را می درد و اسرار نهان را بر تو آشکار می کند.

پس طبق سخن حضرت باید جهت تاریخی ملت را شناخت و بر اساس آن برنامه ریزی کرد تا بهترین نتیجه نصیب آن ملت شود. مسلّم وقتی زمانه عزم عبور از لیبرال دموکراسی را دارد و آن را فریب احزاب سیاسی می داند، جهت گیری آن به سوی اندیشه ای است که حقایق قدسی را جهت حاکمیت امور اجتماعی مردم گوشزد می کند. در این حال اگر کسی توانست جایگاه امامتی را که تشیع متوجه آن است درست تبیین کند علاوه بر آن که زمانه را درست تشخیص داده و می داند گذشت زمان در حال پاره کردن پرده های نظام لیبرال دموکراسی است، می فهمد چه چیزی را جایگزین کند تا جواب صحیحی به گذشت زمان داده باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «مَنْ فَهِمَ مَوَاعِظَ الزَّمَانِ لَمْ یَسْکُنْ إِلَی حُسْنِ الظَّنِّ بِالْأَیَّام»(۲) هرکه پندهای زمانه را بفهمد، به خوش گمانی، به روزگار دل نسپارد.

۱- بحار الأنوار ، ج ۷۵، ص ۳۶۵.

۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۷۲.

مواعظ زمان آن است که هیچ چیزی جز حق در افق تاریخ مدّنظر نیست و به جریان های باطلِ زمانه ی خود خوش بین مباش که چون کف روی آب رفتنی هستند، آیا درک چنین موعظه ای از زمان موجب نمی شود تا انسان ها وارد بهترین تحرک در زندگی خود شوند و فریب وضع موجود جهان را که می خواهد ناپایداری خود را پایدار نشان دهد، نخورند؟

با توجه به این نکات است که حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ وَ مَنْ أَعْظَمَهُ أَهَانَه»(۱) هرکس نسبت به زمانه ی خود احساس امنیت کند و متوجه نباشد قواعد آن پایدار نمی ماند، زمانه به او خیانت می کند و هرکس زمانه ی خود را بزرگ بپندارد و گمان کند حقیقت همان است که فعلاً واقع است، توسط زمانه خوار می شود زیرا چیزی نمی گذرد که معلوم می گردد که اشتباهاً آن زمان را بزرگ داشته و از دگرگونی آن غفلت کرده.

آیا این سخن ما را متوجه این امر نمی کند که زمانه ی خود را درست بشناسیم بدون آن که به آن اعتماد کنیم و یا بیش از حدّ آن را بزرگ و واقعی بدانیم؟

فرهنگ مدرنیته با بی تاریخ کردن ملت ها کاری کرد که ما حادثه های تاریخی خود را بدون ارتباط با روح تاریخی مان، به صورت منقطع بنگریم و در آن صورت از آگاهی تاریخی لازم بی بهره باشیم و تا تاریخِ فکر و

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۷.

عقیـده ی خود را نشناسـیم نمی فهمیم مـا در کجـای تاریـخ خود قرار داریم تـا معلوم شود کجـا بایـد برویم و موانع تاریخی ما کدام است و آن موانع جایگاه تاریخی شان کجا است تا وقت عبور از آن ها معلوم شود.

منظور از طرح این روایـات آن است که متوجه شویم بایـد به روح زمانه توجه داشت و بر اساس روح حاکم در زمان اقـدامات خود را انجام داد .

برکات شناخت روح زمانه

روح زمانه که جهت دل و جان انسان ها، آن را تشکیل می دهد چیزی نیست که ما بخواهیم هویت و شخصیت خود را در آن پیدا کنیم وگرنه هر روز با یک نحوه بی هویتی روبه رو هستیم. شناخت روح زمانه برای آن است که بدانیم در هر زمان مطابق آرمان های خود چه اقـدامی می توان انجام داد. ولی همچنان که قبلاً روشن شـد اگر بدان اعتماد کردیم هم ناکام می شویم و هم تحقیر می گردیم. زیرا هرگز امور بیرونی نمی تواننـد تکیه گـاه خوبی برای شخصـیت مـا باشـند. آن چه تکیه گـاه حقیقی شخصـیت مـا است ارتباط ما با خـدا است. امور بیرونی آنچنان لرزان انـد که با یک حادثه همه چیز عوض می شود. در دوران اخیر تجربه کرده اید که چگونه یک مرتبه یک شـغل به کلی بی معنی می گردد، حال اگر افرادی که مشغول آن شغل بودند، هویت خود را به آن گره زده بودنـد با بی هویتی روبه رو می شوند، در حالی که هویت اصـلی آن ها می توانست بندگی خدا باشـد، همان چیزی که در هیـچ شـرایطی دگرگون نمی شود و به همین جهت حضـرت می فرماینـد: «وَ أَوْثَقُ سَبَبٍ أَخَذْتَ بِهِ سَبَبٌ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ اللَّهِ

سُبْحَانَهُ» مطمئن ترین رابطه، رابطه ای است که بین تو و خدا می توانـد برقرار باشد. آری برای تصـمیمات بزرگ باید زمانه را آماده کرد زیرا با هر همراهی نمی توان به اهداف بلند دست یافت.

عموماً اهل بیت علیهم السلام به یارانشان که اصرار داشتند در مقابل بنی امیه قیام کنند می فرمودند: هنوز وقت آن نرسیده است. سُدَیر صیرفی می گوید:

«دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهِ مَا يَسَعُكَ الْقُعُودُ فَقَالَ: وَ لِمَ يَا سَدِيرُ؟ قُلْتُ: لِكَثْرَةِ مَوَالِيكَ وَ شِيعَتِكَ وَ أَنْصَارِكَ وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ لِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا لَكَ مِنَ الشِّيعَةِ وَ الْأَنْصَارِ وَ الْمَوَالِي مَا طَمِعَ فِيهِ تَيْمٌ وَ لَا عَدِيٌّ. فَقَالَ: يَا سَدِيرُ وَ كَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا؟ قُلْتُ: مِائَةَ أَلْفٍ قَالَ: مِائَةَ أَلْفٍ: قُلْتُ نَعَمْ وَ مِائَتَيْ أَلْفٍ قَالَ: مِائَتَيْ أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَ نِصْفَ الدُّنْيَا قَالَ: فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبُعَ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ بِحِمَارٍ وَ بَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ أَ تَرَى أَنْ تُؤْثِرَنِي بِالْحِمَارِ قُلْتُ الْبَغْلُ أَزْيَنُ وَ أَنْبَلُ قَالَ الْحِمَارُ أَرْفَقُ بِي فَنَزَلْتُ فَرَكِبَ الْحِمَارَ وَ رَكِبْتُ الْبَغْلَ فَمَضَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ: يَا سَدِيرُ انْزِلْ بِنَا نُصَلِّ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضٌ سَبِخَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا إِلَى أَرْضٍ حَمْرَاءَ وَ نَظَرَ إِلَى غُلَامٍ يَرْعَى جِدَاءً فَقَالَ: وَ اللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَشَرَ».(۱)

ص: ۲۶۶

۱- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۳.

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «به خدا که در خانه نشستن برای شما روا نیست. فرمود: چرا ای سدیر؟ عرض کردم: به جهت دوستان و شیعیان و یاوران بسیاری که دارید، به خدا که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه ی شما شیعه و یاور و دوست می داشت، «تَیم» و «عَدی» - قبیله ی خلیفه ی اول و دوم - نسبت به او طمع نمی کردند. فرمود: ای سدیر، فکر می کنی چه اندازه باشند؟ گفتم: صدهزار. فرمود: صدهزار؟ عرض کردم آری، بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ عرض کردم: آری و بلکه نصف دنیا. حضرت سکوت کرد و سپس فرمود: برایت آسان است که همراه ما تا ینْبُع بیائی؟ گفتم: آری. سپس دستور فرمود الاغ و استری را زین کنند، من پیشی گرفتم والاغ را سوار شدم. حضرت فرمود: ای سدیر؛ می خواهی الاغ را به من دهی؟ گفتم: استر زیباتر و شریف تراست، فرمود: الاغ برای من رهوارتر است، من پیاده شدم، حضرت سوار الاغ شد ومن سوار استر و راه افتادیم تا وقت نماز رسید؛ فرمود: پیاده شویم نماز بخوانیم، سپس فرمود: این زمین شوره زار است و نماز درآن روا نیست، پس به راه افتادیم تا به زمین خاک سرخی رسیدیم. حضرت به سوی جوانی که بزغاله می چرانید نگریست و فرمود: ای سدیر به خدا اگرشیعیانم به شماره ی این بزغاله ها می بودند، خانه نشستن برایم روا نبود. آن گاه پیاده شدیم و نماز خواندیم. چون از نماز فارغ شدیم به سوی بزغاله ها نگریستم و آن ها را شمردم، هفده رأس بودند».

عنایت داشته باشید این سخنان در زمان ساقط شدن بنی امیه بود و هر روز از اطراف جهان اسلام به خصوص از خراسان به حضرت پیغام

ص: ۲۶۷

می دادند که ما آماده ایم تا شـما قیام کنید. با این همه حضرت متوجه بودند وقت قیامی که ذهن ها را متوجه مکتب تشیع کند نرسـیده است. این طرز فکر که حضـرت صـادق علیه السـلام به آن متـذکر می شونـد عظمت زیـادی دارد. طرح آن در این جا صرفاً برای این بود که معلوم شود چگونه باید یک فکر زمان ظهورش فرا رسد تا جای خود را در تاریخ باز کند .

با توجه به سـخن امیرالمؤمنین علیه السـلام در آخر خطبه ی ۱۹۰ که اسـاس بحث ما را تشـکیل می دهـد، این عالم به «حق» بنا شده و به «حق» ادامه می یابد و هرکس هر اندازه از حق فاصـله بگیرد از واقعیات عالم فاصـله گرفته و به خیالات خود مشـغول شـده و در هر کاری خود را صاحب حق می دانـد و فکر می کنـد دیگران او را درک نمی کنند ولی اگر به حق رجوع کند با اولین چیزی که روبرو می شود: «حقِّ ربِّه» است جایگاه و نقش پروردگارش را در عالم می شـناسد و می فهمد پروردگار عالم جایگـاهی خـاص دارد کـه رعـایت آن جایگـاه رعـایت واقعی ترین واقعیـات است و از این طریـق به مـاوراء محـدودیت هـا و خیالات خود سـفر کرده است و به جای زندگی با پژمردگیِ خودخواهی، با گلسـتان ارتباط با حقِّ پروردگار روبه رو می شود و این است معنی عبـور از خودخـواهی و رسـیدن به حق خواهی. آری «حقّ رب» واقعی ترین واقعیـات است و به همـان انـدازه انسان با «وجود» مرتبط می شود و نه با «رؤیاهای خیالی». در راسـتای رعایت «حقّ ربّ»، هر اقـدامی، اقدامی است واقعی و نظر به روح زمانه دارد، دیگر میل های زبان نیست که دست ها و شمشیرها را به حرکت در

می آورد و به سوی ناکجاآباد نشانه می رود و بیکاری ها را کار به حساب می آورد و انبوه سفال ها را ثروت می پندارد.

معجزه ی بزرگِ رعایت حق

دانش حقیقی دانشی است که به حق اشاره داشته باشد و از این طریق به تلاش انسان معنی ببخشد، در آن حال خنده ها و گریه های انسان ریشه در واقعیت پیدا می کند در حالی که وقتی مسیر انسان به سوی دانش حقیقی و رجوع به «حقّ رب» نبود همچون کودکانی است که گریه و خنده هایشان را خیالات واهی تشکیل می دهد که گفت:

چون

نباشد طفل را دانش دثار

گریه

و خندش ندارد اعتبار

حضرت در راستای برکات شناختِ «حقّ رب» و «حقّ رسول» و «حقّ اهل البیت» می فرمایند: «فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً» هرکس از شما که در خانه ی خود بمیرد در حالی که به حقِّ پروردگارش و حقّ رسول او و حقّ اهل البیتِ رسول معرفت داشته باشد، شهید مرده است. ملاحظه کنید حضرت بر چه چیزی تأکید دارند، چرا می فرمایند اگر کسی در خانه اش بمیرد و نه در میدان جنگ ولی آن حقوق را بشناسد، همچون شهیدی است که اجر او بر خدا است یعنی به عالی ترین درجه ی شهادت نایل شده. مگر رعایت این حقوق چه نقشی دارد که این همه برکات به همراه می آورد. رعایت «حقّ رب» و «حقّ رسول» و «حقّ اهل البیت» انسان را به مقامی می رساند که به کلی میل و نظر خود را نفی می کند و فقط هر آنچه

از آن ها صادر می شود را می پذیرد و این معجزه ی بزرگِ رعایت حق است و این تنها راهی است که هر کس در این دنیا به آن دست یافت از خود فانی و به حق باقی می شود و دیگر خطا و پوچی و شتاب به سوی ناکجاآباد از میان می رود چون مطابق آنچه حق پیش می آورد عمل می کند و راه رسیدن به اهداف بزرگ را در مسیری دنبال می کند که خداوند بر روی انسان ها گشوده است. در آن حالت هر چیزی در جای خود قرار می گیرد و می بینی که چه زیبا است وقتی به جای آن که بخواهی عالم را هماهنگ خود کنی، خود را هماهنگ عالم نمایی و در چیزی که خدا برای تو شتاب نورزیده برای رسیدن به آن شتاب نمی ورزی تا مجبور به إعمال خشونت بی جا شوی، دائماً باید به خود بگویی: خداوندی که مرا به زندگی در دنیا فرستاده هرکاری را از من نمی خواهد همان طور که چشمه ی آب به سوی سربالایی حرکت نمی کند.

رعایت حق خداوند به پذیرش این نکته است که دنیا «رب» دارد و نه تنها عالَم وجود براساس مدیریت پروردگار عالم اداره می شود بلکه بشریت باید با مدیریت پروردگار عالم اداره شود و در این راستا پیامبرانی را ارسال فرموده و با پذیرش شریعت الهی و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله حقِّ رسول خدا رعایت شده و رعایت حق اهل بیتِ رسول خدا به شناختن جایگاهی است که خداوند و رسول او برای اهل بیت علیهم السلام مشخص نموده اند و خداوند بر مودّت فی القربی تأکید کرده تا جامعه برای ادامه ی دینداری خود به انسان هایی معصوم رجوع کند و بهترین بهره را از دینداری ببرد لذا

می فرماید: «ما سَأَلْتُكَمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكَمْ»(۱) آنچه در راستای اجر رسالتم مبنی بر مودّت فی القربی از شما خواستم، برای خود شما است.

عمـده آن است که متوجه شویم رعایت حقوق فوق، انسان را از بیهوده کاری نجات می دهـد و به اموری اصـیل راهنمایی می کنـد که تحت مـدیریت و ربـوبیت خداونـد است، اگرچه این کـار دشوار است ولی دشواری آن بیشـتر از تلاـش هـای بیهوده نیست، کافی است بتوانیم بر احساسات و امیال خود مسلط باشیم و آن ها را در مدیریت شریعت الهی در آوریم در آن صورت همه چیز در اطراف ما در جایگاه خود دیـده می شونـد و سـعی می کنیم ما نیز در جایگاه خود قرا بگیریم و بفهمیم چرا بعد از آن که فرمود: آنچه در آسـمان ها و زمین است خـدایی را تسبیـح می کنند که آن خدا مَلکِ قدوسِ عزیز حکیم است.(۲) می فرماید: آن خدای عزیزِ حکیم، پیامبری را از میان درس ناخوانده ها، برای شما مبعوث کرد تا آیات الهی را برای شما بخواند و به شـما تعلیم دهـد و شـما را تزکیه کنـد. آری ابتـدا ما را متوجه جایگاه موجوداتی کرد که در اطراف ما تسبیح گوی خداوند هسـتند و حقّ پروردگار خود را به صورت تکوینی اداء می کننـد و سـپس فرمود در راسـتای آن که انسان ها نیاز دارنـد تا حقّ پروردگـار خود را رعایت کننـد رسول خود را مبعوث نمود تا دیگر انسان ها براساس احساسات شخصـی زنـدگی نکننـد و از واقعیات فاصله بگیرند.

۱- سوره ی سبأ، آیه ی ۴۷.

۲- سوره ی جمعه، آیه ی ۱.

رعایت حقّ ربّ عمل کردن به خیالات را متوقف می کند. آنچه روح انسان برای آرامش نیاز دارد فقط رعایت تکلیفی است که از طریق رعایت حق خدا و رسول و امام معصوم ممکن می گردد و این کار بسیار آسان تر از آن است که در ابتدای امر خود را می نمایاند. زیرا در این مسیر کنترل کردن خود از کارهای بیهوده در برنامه ی کار قرار می گیرد و یک نوع عمل به حساب می آید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این راستا به اباذر فرمودند: «يَا أَبَاذَرٍّ اتْرُكْ فُضُولَ الْكَلَامِ وَ حَسْبُكَ مِنَ الْكَلَامِ مَا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ»(۱) ای اباذر: از سخن گفتن زیاد پرهیز کن، تو را آن اندازه سخن گفتن کافی است که بتوانی منظور خود را برسانی. تا آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَنْ صَمَتَ نَجَا»(۲) هرکس سکوت پیشه کند نجات می یابد. تا این حدّ باید هر نوع خودنمایی را در خود خاموش نمود تا «حق» در ما زنده شود و همچون گُلی زیبا در جان ما ظاهر گردد و ما را به تماشای خود بخواند، این به شرطی است که به سخن مولی الموحدین علیه السلام نظر کنیم که فرمودند: «وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ» در پیروی از امیال زبانتان، دست ها و شمشیرهایتان را به حرکت نیاورید. چنین شخصیتی را که بدون اندیشیدن عمل می کند، در خود متوقف و خاموش کنید تا معنی زندگی در فنای فی الله برای شما ظاهر شود و نظرتان به اعمال صالحی بیفتد که در نیت خود نگه داشته اید. حضرت خضر علیه السلام به موسی علیه السلام فرمودند: اگر می خواهی از من پیروی کنی و در عالمی وارد

۱- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۷.

۲- إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۳.

شوی که خداونـد مرا در آن وارد کرده باشـد هیچ سؤالی نکنی تا این که هوشـیاری خاص آن عالم برایت ظاهر شود «قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلَا تَسْأَلْنِی عَن شَیْءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا»(۱) چون حضـرت موسـی علیه السـلام با سؤال از حضرت خضر علیه السـلام عملاً موسـی بودن خود را ادامه می دادنـد در حالی که آمده اند در عالم خضـر وارد شوند پس باید به افقی دیگر نظر کننـد تـا آن افق گشوده شود و کسـی که هنوز بر ادعاهـای خود نظر دارد و بـا آن نظرات اقـدام می کنـد و شمشـیر خود را به حرکت می آورد نمی تواند به افقی ماوراء آنچه می شناسد وارد شود مگر آن که از آن نوع شخصیت دست بردارد.

مولوی در رابطه با این که عده ای همواره کار زیاد می کنند و مردم را از کار اصـلی خود باز می دارند داستان کُره اسبی را به میـان می آورد که در حـال آب خوردن بود تا تشـنگی خود را رفع کنـد و صاحب اسب ها که با سوت زدن مانع آب خوردن آن کره اسب می شد و نتیجه می گیرد همواره از این کارافزاها بوده و هستند، تو کار خود را انجام بده. می گوید:

گفت

مادر، تا جهان بوده است از این

کار

افزایان، بُدند اندر زمین

هین

تو کار خویش کن ای ارجمند

زود،

کایشان ریشِ خود بَر می کَنند

وقتْ

تنگ و می رود آبِ فراخ

پیش

از آن کز هجر گردی شاخ شاخ

شهره

کهریزی ست پر، آبِ حیات

آب

کَش، تا بَر دَمَد از تو نبات

آبِ

خضر از جوی نطق اولیاء

می خوریم

ای تشنه غافل بیا

ص: ۲۷۳

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۷۰.

ما

چو آن کُرّه، هم آب جو خوریم

سوی

آن وسواس طاعن ننگریم

وقتی انسان متوجه شد کارافزایانِ عالَم دام هایی برای زندگی ما پهن کرده اند، راه خود را پیدا کرده ایم. و فرصت را جهت نوشیدن آب زندگانی از دست نمی دهیم و با شناختن حقّ ربّ و حق رسول و حق اهل بیت راه خود را از بقیه جدا می نماییم و می فهمیم بقیه ی راه ها قیل و قالی بیش نیست که حضرت رضا علیه السلام در آن مورد فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْقِيلَ وَ الْقَالَ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ وَ كَثْرَةَ السُّؤَالِ»(۱) خداوند، قیل و قال، و ضایع کردن مال، و کثرت سؤال را دشمن دارد. راه حل مشکلات ریشه در آرامشی دارد که ماوراء حرص ها و ولع ها قرار دارد.

وقتی زمانه ظرفیت فهم افکار بلند و آرمان های متعالی را ندارد نه می توان آرام گرفت و نسبت به آن امور بی تفاوت بود و نه می توان مردم را به راهی کشاند که آمادگی ورود به آن راه را ندارند، اینجاست که سیره ی اهل البیت علیهم السلام به کمک ما می آید که چگونه عمل کنیم. مردم متوجه خطرات بنی امیه و به خصوص معاویه نشدند وگرنه در یاری علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام بیش از آنچه انجام دادند، انجام می دادند و همین کوتاهی ها موجب شد تا امام حسن علیه السلام راهی را پیشه کنند که نه به بن بستی ختم شود که معاویه می خواست و نه حضرت به مردمی که در یاری امام جدّی نیستند جنگ را تحمیل کنند و نتیجه ی چنین روش فوق العاده ای آن شد که بالأخره جهان اسلام جایگاه امر به معروف و شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را فهمید و رجوع به اهل البیت علیهم السلام در

۱- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۴۴۳.

زمان امام باقر و امام صادق«علیهماالسلام» در حدّی شد که مبنای کلی نظریه پردازی در همه ی جهان اسلام به وسیله ی آن دو امام پایه ریزی شد.

ماوراء تلاش ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: نیاز نیست خود را به آب و آتش بزنید، راهی هست که اگر آن را بشناسید در رختخواب هم که بمیرید، شهید مرده اید و آن راه عبارت است از رجوع به خدا و رسول او و اهل بیت پیامبر علیهم السلام. وقتی در چنین راهی قرار بگیرید در بعضی موارد سکوت شما بیشتر از سخن شما و توقف شما بیشتر از تحرک شما منشأ اثر خواهد بود و ماوراء تلاش ها زندگی خواهید کرد. همان طور که چنین مواردی در مورد خودِ حضرت پیش آمد و برای دست یابی به این گونه زندگی می فرمایند: «الْزَمُوا الْأَرْضَ وَ اصْبِرُوا عَلَی الْبَلَاءِ» بر جای خود بنشینید و بر بلاها شکیبائی به خرج دهید و خودتان را نبازید تا مجبور شوید وقار خود را از دست بدهید و مواضعی سطحی اتخاذ کنید و به اسم تنش زدائی و برای آن که جهان استکباری شما را منزوی نکند از مواضع اصولی خود کوتاه بیائید، غافل از این که می توان در عین تنش زدائی بر اصول خود پا بر جا ماند، که نمونه ی آن در مواضع حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» بود که هیچ انگیزه ی منطقی برای مخالفتِ جهان استکبار با نظام اسلامی باقی نمی گذاشتند، بدون آن که کفرشان را تأیید کنند. همین طور که می توان به رئیس جمهور آمریکا نامه نوشت و در آن نامه آمریکا را محاکمه کرد، شبیه نامه هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه دارند.

ص: ۲۷۵

پس اگر ما سخنی داریم که فرهنگ غرب نمی تواند درک کند و جریان های غرب زده ی داخلی هم تحت تأثیر مخالفان نظام اسلامی قرار می گیرند این ها ما را وادار نمی کند که از مواضع خود دست برداریم بلکه با صبر و حوصله و بدون درگیری و عجله منتظر می مانیم تا آنچه را خداوند در ازاء عقاید حق به حق پرستان وعده داده فرا برسد.(۱)

در همین راستا به گفته ی مستشرقین، شیعه همیشه حکومتی بوده در دل حکومت خلفا و برای خود سازماندهی و برنامه داشته و همین روش منجر شد تا بالاخره حکومتی شیعی در زمان صفویه در تاریخ ظهور کرد. اگر درست حرکت کنیم همان طور که در آن زمان حکومت شیعه ظهور کرد در این زمان قدرتی از طریق انقلاب اسلامی ظهور می کند که برای جهان غرب چاره ای جز پذیرفتن جایگاه آن نمی ماند.(۲) اساسی ترین موضوع برای رسیدن به چنین مقصدی توجه به روشی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا مطرح می کنند و سایر ائمه علیهم السلام همین روش را ادامه دادند و چون یک نحوه خودداری خاص می خواهد اجر آن شهادت است. حضرت در وصف چنین روشی در ادامه ی سخن خود می فرمایند: «وَ قَامَتِ النِّیَّهُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَیْفِهِ» و نیت خاص او که عجله به خرج ندادن

۱- همین طور که در دفاع مقدس هشت ساله، نظام اسلامی شروع کننده ی جنگ نبود ولی در دفاع از انقلاب اسلامی چون سدّی استوار در مقابل دشمن ایستادگی کرد و وارد اقدامی شد که باید به آن دست می زد و از این طریق قدم های بلندی را به سوی هدف الهی خود به جلو برداشت.

۲- مقام معظم رهبری«حفظه الله» چندین بار متذکر شده اند برای رهایی از توطئه های دشمنان باید کاری کرد که آن ها از نتیجه گیری مأیوس شوند.

است جای شمشیرکشیدن او را می گیرد و انسان با چنین رویکردی به چیزی می رسد که با شمشیرکشیدن به آن نمی رسید. نمونه ی بارز آن را شما در انقلاب اسلامی دیدید که مردم به جای مبارزه ی مسلحانه با تظاهرات پیروز شدند.

دشمن انقلاب اسلامی در شرایطی است که گمان می کند قدرت تسلیحاتی او امتیازی است که منجر به پیروزی او می شود در حالی که می بیند انقلاب اسلامی همچنان جلو می رود و روز به روز در جایگاه برتری قرار می گیرد و چون دشمن چشم خود را از اسلحه هایش بر نمی دارد، راز این پیروزی ها را درک نمی کند تا آن جایی که نفسِ بودن نظام اسلامی به معنی شکست نظام سلطه شده است. این است معنی این که عرض شد گاهی سکوت شما از سخن گفتن شما بیشتر منشأ اثر خواهد بود. فرهنگ مدرنیته چهارصد سال تبلیغ کرد که یک فکر صحیح بیشتر در دنیا برای زندگی کردن وجود ندارد و آن هم فکر غربی است که چاره ای در پذیرفتن آن نیست، حال انقلاب اسلامی آمده است تا روشن کند، می توان با تفکری غیر از تفکر غربی زندگی کرد و به تبعات و آفات زندگی غربی هم دچار نگشت، همین که این فکر در صحنه هست به معنی نفی غرب است و به معنی آن است که اَجل آن فکر فرا رسیده، چون مدعی است تنها فکر غربی، فکر صحیح است و تنها آن نوع زندگی، زندگی است.

مگر حضرت هادی علیه السلام چه نوع فعالیتی داشتند که متوکل به اطرافیان خود می گوید: «وَيْحَكُمْ قَدْ أَعْيَانِی أَمْرُ ابْنِ الرِّضَا»(۱) وای برشما که

ص: ۲۷۷

۱- الإرشاد، ج ۲، ص ۳۰۷.

کارهـای ابن الرضا مرا ناتوان و مسـتأصل کرده. جز این است که حضـرت نشان دادنـد راه حق کـدام است و راه باطل کـدام و متوکل چنین فضایی را نمی توانست تحمل کند؟

سـال های سال غرب کاری کرده بود که هرکس می خواست انـدک آبرویی داشـته باشـد بایـد خود را به آن فرهنگ نزدیک می کرد حتی امثال آقای مهنـدس مهـدی بازرگان کتاب می نوشت که ثابت کنـد اسـلام هم همان حرف هایی را می زند که غرب می گویـد پس اسـلام دین عقب افتـاده ای نیست. غافـل از این که بـا این کار به غرب اصالت داده می شـد و عملاً برای جوانان مسلمان انگیزه ای نمی ماند که بر اسلامی پای بند باشند که نهایت آن همانی است که غرب به آن رسیده و همین طرز فکر موجب شـد که ملّی مـذهبی هـا یعنی طرفـداران آقـای بازرگان، با ولایت فقیه که مبتنی بر فقه سـخن می گویـد و موضـع گیری می کند و نه مبتنی بر فرهنگ غربی، مقابله کنند.

وقتی نظام اسـلامی برای ارزش های غربی اصالت قائل نباشد و معرفت به حقِّ ربّ و حقِّ رسول صـلی الله علیه و آله و حقِّ اهل بیت علیهم السـلام در آن اصالت داشـته باشـد، حیات فرهنگ غربی متزلزل می شود و همین نظر به رعایت حقوق الهی، بدون درگیری با شمشیر، غرب را از پای در می آورد. در نتیجه به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام «وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ» انسان سزاوار عمل صالحی می شود که در نیت داشت و آن سرنگونی حاکمیت کفر بر جهان بشری است.

همین که فکر و فرهنگی مقابل دیانت بایستد یقیناً ادامه ی خود را به مخاطره انداخته و کافی است متدینین بر مواضع خود پایداری و شکیبائی بورزند و سر سوزنی از مواضع خود کوتاه نیایند، در آن صورت یا شهید می شوند ولی دینشان پایدار می ماند - مثل شهدای کربلا - و یا در رختخواب می میرند ولی اجر شهید دارند، مثل شیعیان امام صادق علیه السلام در زمان حاکمیت امویان و عباسیان. و ما نیز پس از دفاع هشت ساله و تقدیم شهدایی آنچنان بزرگوار، اگر بتوانیم معرفتِ به «حقّ ربّ» و «حقّ رسول» و «حقّ اهل بیت رسول» را به دست آوریم نه تنها ثواب شهداء را کسب کرده ایم بلکه به نتایجی دست می یابیم که به ظاهر در جنگ هشت ساله نتوانستیم به دست آوریم و آن اضمحلال نظام سلطه است. زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وعده دادند: «إِنَّ لِکُلِّ شَیْ ءٍ مُدَّهً وَ أَجَل» برای هر چیزی مدتی و پایانی هست و نظام سلطه با نفی دیانت، چنین اضمحلالی را بر پیشانی خود ثبت نمود. عمده آن است که جایگاه سخن حضرت را بشناسیم که می فرمایند: «وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ یُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَکُمْ» در تحقق آن چیزی که خداوند هنوز مقرر نکرده تعجیل نکنید و با معرفت به حقوق خدا و رسول و ائمه راهی را بگشائید که اقتضای رعایت حقوق آن ها است، شبیه عمل حضرت امام خمینی«رضوان الله تعالی علیه» که در زمان مناسب کار را تا سرنگونی نظام شاهنشاهی جلو بردند. ایشان نه مثل چریک های فدایی خلق شتاب به خرج دادند و نه مثل انجمن حجتیه ای ها اصالت را به فرهنگ غرب و نظام شاهنشاهی دادند. معنی معرفت به حقوق خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام این است که حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» مطابق دستورات الهی

و سیره ی معصومین علیهم السلام جایگاه خود را مشخص و مواضع خود را معلوم نمودند و معلوم است در چنین مواضعی نظام شاهنشاهی نمی توانست ادامه ی حیات دهد لذا تصور کرد با تبعید ایشان می تواند ادامه ی حیات خود را تضمین کند، غافل از این که با این کار جاده ی اضمحلال خود را هموارتر می نماید و تحلیلی که مردم باید از نظام شاهنشاهی داشته باشند که مقابل فقها و مرجعیت است روشن تر می شود. نتیجه آن شد که چهارده سال تبعید حضرت امام برابر شد با چهارده سال زمان برای هر چه بیشتر فرورفتن نظام شاهنشاهی در مرداب سرنگونی، بدون آن که حضرت امام شمشیری بکشند بلکه «وَ قَامَتِ النِّیَّهُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَیْفِهِ» در آن حال که مطابق معرفت به حقوق الهی عمل کردند و با چنین روحیه ای، نیت سرنگونی نظام، نقش شمشیرکشیدن را بازی کرد. آیا نکرد؟ وقتش که رسید به سرعت نتایج چهارده سال صبر و شکیبائی در دل بصیرت و معرفت، خود را ظاهر نمود و این است نقش اهل البیت علیهم السلام در حفظ اسلام در ادامه ی تاریخ که نشان می دهند در چه زمانی چه اقدامی لازم است و در چه زمانی باید از اقدام مستقیم خودداری نمود. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» به همان اندازه که معتقد به جنگ مسلّحانه با رژیم شاهنشانی نبودند، معتقد به اقدامات مردمی بودند و در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ یک لحظه سکون و سکوت را حرام می دانستند زیرا سیره ی اهل البیت علیهم السلام در هر شرایطی اقدام مناسبِ آن شرایط را می نمایاند.

راز تأخیر پیروزی

کسانی مانع پیروزی اهل البیت علیهم السلام شدند که نتوانستند خودداری لازم را داشته باشند. حضرت باقر علیه السلام به یکی از یاران خود می فرمایند: «یَا ابْنَ النُّعْمَانِ... فَلَا تَعْجَلُوا فَوَ اللَّهِ لَقَدْ قَرُبَ هَذَا الْأَمْرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَذَعْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ وَ اللَّهِ مَا لَكُمْ سِرٌّ إِلَّا وَ عَدُوُّكُمْ أَعْلَمُ بِهِ مِنْكُم»(۱) مبادا عجله کنید به خدا قسم این امر سه مرتبه نزدیک شد ولی شما افشا کردید و خداوند آن را به تأخیر انداخت، خدا را سوگند یاد می کنم که شما اسراری ندارید مگر این که دشمنِ شما بهتر از آن اطلاع دارد. حضرت باقر علیه السلام در این روایت از شیعیان گله مندند که با عدم خودداری و کنترل خود، پیروزی فرهنگ تشیع را به تأخیر انداختند. حضرت صادق علیه السلام در همین رابطه می فرمایند: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِيَّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ وَ يَفْعَلُ بَعْدُ فِي ذُرِّيَّتِي مَا يَشَاء»(۲) ظهور دولت آل محمد را خداوند در من قرار داده بود، ولی آن را به تأخیر انداخت و بعد از من هر طور صلاح بداند درباره ی ذرّیه ام عملی می سازد. ابو حمزه ثمالی می گوید: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ يَقُولُ إِلَى السَّبْعِينَ بَلَاءٌ وَ كَانَ يَقُولُ بَعْدَ الْبَلَاءِ رَخَاءٌ وَ قَدْ مَضَتِ السَّبْعُونَ وَ لَمْ نَرَ رَخَاءً فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِيثَ وَ كَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّتْرِ فَأَخَّرَهُ

۱- تحف العقول، ص ۳۱۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۶.

اللَّهُ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ ذَلِکَ وَقْتاً عِنْدَنَا وَ یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أَمُّ الْکِتابِ قَالَ أَبُو حَمْزَهَ وَ قُلْتُ ذَلِکَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ قَدْ کَانَ ذَاکَ»(۱) به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند تا هفتاد سال بلا هست و بعد از بلاها آسایش خواهد بود، در صورتی که هفتاد سال گذشت و ما آسایشی نمی بینیم؟ حضرت فرمود: خداوند مدت ناراحتی را تا هفتاد سال قرار داده بود ولی چون امام حسین علیه السلام کشته شد، غضب الهی بر مردم روی زمین شدت یافت وآن مدت را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت. ما این مطلب را به شما گفتیم و شما این راز را آشکار نمودید، خداوند هم آن مدت را به تأخیر انداخت و دیگر وقتی برای آن تعیین نکرد. «یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ»(۲) خداوند آنچه را بخواهد از میان می برد و آنچه را بخواهد باقی می گذارد و اُمّ کتاب در نزد اوست. حضرت صادق علیه السلام نیز می فرمایند: «قَدْ کَانَ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتٌ وَ کَانَ فِی سَنَهِ أَرْبَعِینَ وَ مِائَهٍ فَحَدَّثْتُمْ بِهِ وَ أَذَعْتُمُوهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَل»(۳) ظهور دولت آل محمّد وقت معینی داشت که سال یک صد و چهل بود، ولی شما آن را بازگو کردید و منتشر ساختید خداوند هم آن را به تأخیر انداخت.

چنانچه ملاحظه می فرمائید خداوند راهی برای رسیدن به اهداف بلند برای ما قرار داده که البته مشروط به آن است که آن راه را درست طی

۱- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۵.

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۳۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۷.

کنیم و بدانیم هرگونه افراط و یا تفریطی نتیجه را به تأخیر می اندازد. و زمان شناسی به معنی آن است که همواره متوجه باشیم در کجای تاریخ هستیم و چگونه باید موقعیت خود را نسبت به اهداف بزرگمان بازخوانی کنیم که نه از ادامه ی راه مأیوس شویم و وضع ظلمانی موجود را بپذیریم و نه برای آبادکردن دِهی، شهری را خراب کنیم و با درگیر شدن در مسائل جزئی هدف بزرگ زندگی را به حاشیه برانیم.

اگر در داشتن تحلیلِ درست نسبت به رابطه ی خود با اهداف بزرگ الهی دچار بحران شده ایم و حسّ می کنیم به بن بست رسیده ایم باید خود را ملامت کنیم که راه را درست تشخیص نداده ایم زیرا نفهمیدیم راه ما از طریق معرفت به جایگاه هدایتگرانه ی اهل البیت علیهم السلام گشوده می شود و صادقانه باید آن ها را راه رسیدن به مقصد بدانیم و در راستای اظهار اعتقاد خود به خدا عرض کنیم: «هُمُ السَّبیلُ اِلَیک» آن ها راه های رسیدن به تو هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگر می فرمایند: « فَانْظُرُوا أَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فَانْصُرُوهُم...»(۱) همواره به اهل البیت پیامبرتان بنگرید، اگر آنان ساکت شدند و در خانه نشستند، شما نیز سکوت کرده به زمین بچسبید، و اگر از شما یاری طلبیدند، به یاری آنان بشتابید. همه ی این تأکیدات برای آن است که عالی ترین نتیجه و کامل ترین تلاش نصیب انسان ها بشود و این ممکن نیست مگر از طریق فهم جایگاه اهل البیت علیهم السلام و رعایت حقی که آن ها در راهنمایی بشریت دارند.

۱- بحارالأنوار، ج ۳۴، ص ۱۱۸ و ج ۴۰، ص ۳۵۳.

از کجا شروع کنیم؟

اگر ملّتی به دنبال رسیدن به هدفی بزرگ است باید ابتدا شرایط تاریخی خود را بشناسد و بفهمد در چنین شرایطی چه موانعی در میان است و چگونه باید با درک شرایط تاریخی، آن موانع را برطرف کند. سپس باید شرایطی که آن هدف بزرگ در آن تحقق می یابد را درست ترسیم کند تا دست و زبان و روح و روان ملت همه هماهنگ با هدفی شوند که باید به آن دست یابند. آیا این تصور، تصوری خام نیست که فکر کنیم بدون عبورِ روح ها از تمدن غربی، تمدن اسلامی رخ می نماید؟ اگر چنین است آیا نباید از خود بپرسیم برای رسیدن به تمدن اسلامی چه وظایفی پیش رو داریم که باید برای تک تک آن ها برنامه ریزی کرد؟ آیا با علوم انسانی غربی می توان نسل موجود را در فضای نظام اسلامی حفظ کرد؟ اگر نه، از کجا شروع کنیم که توانسته باشیم هرچه می گذرد قدمی به جلو برداشته باشیم. وقتی هدف اصلی را درست نشناسیم خود را مطابق آن هدف تربیت نمی کنیم و در نتیجه زمان رسیدن به هدف همچنان به تأخیر می افتد، غافل از این که با رجوع جدّی به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام و تدبّر در سیره و گفتار آن ها نه تنها می توانیم انقلاب اسلامی را محقق کنیم و در تجاوز هشت ساله ای که دنیای استکبار به کمک صدام بر ما تحمیل کرد، پیروز بیرون بیائیم، بلکه می توانیم از شرایط تاریخی که فرهنگ غربی بر ما تحمیل کرده نیز به راحتی آزاد شویم، به شرطی که جهت گیری خود را با در نظرگرفتن سیره ی انسان های معصوم مدیریت کنیم و بفهمیم از کجا باید شروع کرد و همچون امام صادق علیه السلام که در

سال های ۱۴۸ تا ۱۰۵ طوری برنامه ریزی می کنند که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در آینده در امور خود به مشکل نیفتند، عمل کنیم حضرت در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می فرمایند: «لَوْ أَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِی»(۱) اگر او را درک کنم در خدمت او قرار می گیرم. در حالی که امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تازه در سال ۲۶۰ شروع شد و هنوز شرایط حاکمیت حضرت فراهم نشده تا ظهور کنند ولی حضرت صادق علیه السلام کار را طوری شروع کردند که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در حاکمیت خود بتواند بهترین نتیجه گیری را بکنند.

وقتی فهمیدیم برای عبور از زمانه ای که حقیقت انسان را به حجاب می برد، باید ابتدا افق شخصیت ها را تغییر داد، در آن صورت می فهمیم رجوع به انسان های معصوم چه اندازه راه گشا است و هرگز گرفتار انواع یأس هایی که روشنفکران ما را در بر گرفته نمی شویم و چون رزمندگان دفاع مقدس مطمئن به پیروزی و امیدوار به عبور از وضع موجود خواهیم بود و با امیدواری زایدالوصفی به آینده نظر می اندازیم، در چنین شرایطی است که اگر در رختخواب هم بمیریم شهید مرده ایم و عالی ترین نتیجه را از خداوند دریافت می کنیم و پاداش تحقق صالح ترین عمل را نصیب خود خواهیم کرد، یعنی: «ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ» پاداش آن عمل صالحی که در نیت دارد به او داده می شود.

مهم ترین عامل پیش برنده ی یک جامعه نظریه ها و نظریه پردازان هستند که بر فراز مسیرها ارائه ی طریق می کنند. سردرگمی در جهت گیری ها

ص: ۲۸۵

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

همه ی انرژی ها را از بین می برد و فرسوده می کند. نظریه پردازان باید ظرفیت ها را درست بشناسند و هدف اصلی را همواره مدّ نظر داشته باشند تا تزلزل روانی در جامعه ایجاد نشود و افراد احساس خستگی نکنند. اگر به گذشته ی انقلاب اسلامی بنگریم در مواقعی که نظریه پردازان با تمام وجود به فرهنگ اهل البیت علیهم السلام رجوع داشتند، هم رعایت ظرفیت و توان مردم شد و هم چشم ها از هدف بزرگ انقلاب اسلامی به جای دیگری نیفتاد. ولی در مواقعی که نظریه پردازان با تئوری های دیگری به میدان آمدند نه طاقت مردم را در نظر گرفتند و نه اهداف اصلی انقلاب اسلامی را، زیرا این نوع تئوری ها نه ریشه در جان انسان ها دارد و نه به سنت های جاری در هستی توجه می کند. با توجه به چنین آفاتی است که حضرت می فرمایند به «حقّ رب» و «حقّ رسول» و «حقّ اهل بیت» باید معرفت پیدا کنید. تا بفهمید دوری از این جایگاه انسان ها را سرگردان می کند و نزدیکی به چنین جایگاهی چگونه نتیجه ی نهایی را به نفع شما تمام می کند و آن جایی که پایان حادثه ها ظاهر می شود پیروز معرکه شما خواهید بود.(۱)

۱- نظریه پردازی های دور از فرهنگ اهل البیت علیهم السلام در سال های بعد از انقلاب آنقدر خسارت بار بود که با عنوان «اصلاحات سیاسی» اساس نظام اسلامی را مورد تهاجم قرار داد در آن حدّ که در زیر ادبیات علمی، اندیشه های مقابله با نظام جمهوری اسلامی را عرضه کردند. اصل را بر آن گذاشته بودند که نظام جمهوری اسلامی مردم سالاری نیست. سعی دارند با تئوری های به ظاهر علمی نظام اسلامی را فاقد مبنای قابل اعتماد معرفی کنند و اگر ما نتوانیم جایگاه ولایت فقیه را در سخنان امامان معصوم علیهم السلام درست معرفی کنیم عملاً ـ با دست خود بهانه به دست دشمن خود داده ایم. تحت عنوان «اصلاحات سیاسی» سعی دارند چنین القاء کنند که «جمهوری اسلامی» یک حکومت مطلقه است که از توسعه ی سیاسی به دور می باشد. فرهنگ سیاسی شیعه را فرهنگ تابعیت معرفی می کنند تا نتیجه بگیرند آن فرهنگ استبدادپذیر و دموکراسی گریز است، ولی مقام امام و امامت را معرفی نمی نمایند تا معلوم شود تبعیت از امام معصوم عین پیروی از عقل برتری است که انسان و جامعه را به شکوفایی می کشاند در حالی که استبداد عامل سرکوبی عقل و فطرت است. در تئوری «اصلاحات سیاسی»، جامعه ی مدنی کعبه ی مقصود به حساب می آید و نیروهای مذهبی، مخالفان آن معرفی می گردند و این طور القاء می شود که رهبران مذهبی مخالف جامعه ی نهادمندانند و تلاش می کنند با توده ای کردن جامعه به مقاصد خود برسند و تأکید رهبران به جامعه ی مدینه النبی صلی الله علیه و آله را ادامه ی همان دیکتاتوری می دانند. در نظریه پردازی اصلاحات سیاسی اظهار می شود رهبری مذهبی با جامعه ی توده ای پیوند خورده و جامعه ی ایدآل را تنها جامعه ی سکولار معرفی می نمایند و نه جوامع دینی با آرمان های خاص خود. حضور توده های میلیونی جهت مشارکت در سرنوشت خود را شیوه ای پوپولیستی می خوانند و آن را شبه دموکراسی و دموکراسی صوری می دانند و تنها جبهه ی اصلاحات را مظهر همه ی خوبی های تاریخ ایران به حساب می آورند زیرا نظریه پردازان آن جبهه متن مردم را که در قالب ساکنان روستاها، شهرهای کوچک و طبقات پایین شهرهای بزرگ به سر می برند «توده» می نامند و توجه به آن ها را «پوپولیسم» می خوانند و تنها طبقات متوسط به بالا شهروند محسوب می شوند . از نظر آن ها دموکراسی زمانی حاصل می شود که در تصمیم گیری ها آرمان های طبقات بالا مدّ نظر قرار گیرد و عملاً اعضاء جبهه ی اصلاحات گونه ای از قیم مآبی برای خود قائل اند، و به این صورت نظام اسلامی را فاقد مبنای قابل اعتماد معرفی می نمایند و این جاست که ضرورت طرح امامت صدچندان می شود تا

روشن شود نظام اسلامی به کدام عقل رجوع دارد و با چه مبنایی می خواهد خود را شکل دهد. (در این مورد می توانید به کتاب های حسین بشیریه تحت عناوین «جامعه شناسی سیاسی» و «موانع توسعه ی سیاسی در ایران» و «دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران» یا به کتاب «عقلانیت و آینده ی توسعه یافتگی ایران» از محمود سریع القلم رجوع فرمایید.)

آفات غفلت از حقّ اهل البیت علیهم السلام

اگر معـاویه توانست بر گرده ی مسـلمین سوار شود به جهت آن بود که مردم معرفت به حقوق ائمه علیهم السـلام نداشـتند و با توجه به این امر امام حسن علیه السلام

ص: ۲۸۷

به معاویه نامه نوشتند: «أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لِی وَ الْخِلَافَهَ لِی وَ لِأَهْلِ بَیْتِی وَ إِنَّهَا لَمُحَرَّمَهٌ عَلَیْکَ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِکَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَوْ وَجَدْتُ صَابِرِینَ عَارِفِینَ بِحَقِّی غَیْرَ مُنْکِرِینَ مَا سَلَّمْتُ لَکَ وَ لَا أَعْطَیْتُکَ مَا تُرِیدُ»(۱) حکومت و خلافت، مال من و خانـدان من است و برای تو و خانـدان تو حرام است، این را از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شـنیده ام. مسلّم اگر اشخاصی صابر و عارف به حق خود می یافتم هرگز خلافت را به تو تسلیم نمی کردم و آنچه را می خواستی به تو نمی دادم. در روایات ما تأکید زیادی شده بر شناخت حقوق اهل البیت علیهم السلام تا آن جایی که حضرت صادق علیه السلام در ثواب زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «مَنْ زَارَ جَدِّی عَارِفاً بِحَقِّهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَهٍ حَجَّهً مَقْبُولَهً وَ عُمْرَهً مَقْبُولَهً وَ اللَّهِ مَا یُطْعِمُ اللَّهُ النَّارَ قَدَماً تَغَبَّرَتْ فِی زِیَارَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَاشِیاً کَانَ أَوْ رَاکِبا»(۲) هرکس جـدّ مرا زیارت کند، و عارف به حقّ او باشـد، خداونـد برای هر قـدمش ثواب یک حج و عمره ی مقبوله می نویسد، سوگند به خدا خداوند قدمی را که در راه زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام برداشته شده، طعمه ی آتش نمی کند، چه سواره برود و چه پیاده.

باید با دقت هر چه بیشتر به این نکته توجه شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ی صد و نود که بحث این جلسه بر آن متمرکز است می فرمایند: وقتی آن حقوق شناخته شد انسان در مقام شهداء قرار می گیرد و با توجه به این که «حقّ رب» و «حقّ رسول» به عنوان رعایت

۱- الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج ۲، ص ۵۷۶.

۲- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۲، ص ۴۴۳.

شریعت الهی معلوم است، بیشترین توجه باید بر روی «حقّ اهل البیت علیهم السـلام» قرار گیرد و تمام ضـرباتی که بر جامعه ی مسـلمین وارد شد از ناحیه ی غفلت از این حق بود و به اندازه ی عدم رعایت این حق، مسـلمانان نتوانستند از برکات اسلام در امور فردی و اجتماعی خود برخوردار شوند و وارد آن نوع زندگی نشدند که نتیجه ی آن شـهادت باشد هرچند در رختخواب بمیرنـد. حساسـیت موضوع آنقـدر زیاد است که حضـرت می فرماینـد غفلت از آن موجب می شود که مسـلمانان گرفتار عمل زدگی و افراط شوند و در معرکه هایی قدم بگذارند که خداوند برای آن ها نخواسـته و معلوم است که در آن صورت چگونه گرفتار کلاف سر درگمی می شوند که هیچ راه گریزی در آن نیست و به جای آن که در شـرایطی قرار گیرند که هر جا قدم می گذارند راهی گشاده در جلو خود بیابند، در شـرایطی فرو می روند که هر جاده ای که انتخاب کنند بن بست است. اعم از آن که آن جـاده در امور عبـادی و فردی باشـد – مثـل سـلوکی که امـام معصوم راهنمـای آن نباشـد– و یا در امور اجتماعی و سیاسی – مثل مسائل اجتماعی که امروزه جهان اسلام با آن روبه رو است– .

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمایند: «إِنَّ لِکُلِّ شَـیْ ءٍ مُدَّهً وَ أَجَل» هر چیزی اعم از یک درخت یا یک حادثه و پیش آمـد، مـدتی و پایانی دارد و تا پایان آن فرا نرسـیده می توانـد برای اطرافیان خود مفید باشد، هرچند ممکن است برای خودش سراسر ضرر به همراه داشته باشد، مثل وجود شیطان که با وسوسه های خود موجب کمال اولیاء خواهد بود. در همین رابطه هم خداوند می فرماید: «ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلاَّ

بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی»(۱) ما آسمان و زمین و آنچه در بین آن دو است را خلق نکردیم مگر به حق و با سرآمدی از قبل تعیین شده. پس به این اعتبار هر چیزی در جای خودش «حق» است و به مشیت الهی در صحنه است، حال انسانی که گرفتار شتابزدگی نیست می فهمد چگونه با آن شیئ یا آن حادثه برخورد کند تا قبل از آن که پایان آن فرا رسد بهترین برخورد را با آن کرده باشد ولی انسان شتابزده از ابتدای امر تمام تلاش خود را انجام می دهد که آن حادثه را نادیده بگیرد و همین امر موجب می شود تا بدون آن که ساعتی در به پایان رساندن آن حادثه نقشی داشته باشد، نه تنها هیچ بهره ای از وجود آن حادثه نبرده بلکه خود را خسته و فرسوده کرده است.

این موضوع را که هر شیئ و حادثه ای سرآمد و پایانی دارد، در کلمات اهل البیت علیهم السلام می توان یافت که چگونه از آینده ی خود و دیگران خبر دارند(۲)

و از آن طریق می دانستند تکلیف مسلمانان نسبت به آن حادثه یا آن شخص در هر زمانی چگونه باید باشد، چون جایگاه هر چیزی را می شناختند و بر آن اساس روح و روان انسان ها را کنترل می کردند که برخورد شتاب آلود با آن حادثه یا آن شخص ننمایند و فقط در حدّ وظیفه ای که امامان تعیین می نمودند موضع گیری کنند. حضرت علی علیه السلام در میان لشکر خود صدای غوغای شدیدی را شنیدند، پرسیدند این صدای چیست؟ عرض کردند: معاویه کشته شده. حضرت فرمودند: «کَلَّا وَ الَّذِی

۱- سوره ی احقاف، آیه ی ۳.
۲- به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحات ۲۸۶ به بعد رجوع شود که چگونه حضرت از آینده ی امور و افراد خبر می دادند.

نَفْسِی بِیَدِهِ لَنْ یَهْلِکَ حَتَّی تَجْتَمِعَ عَلَیْهِ هَذِهِ الْأُمَّه» ابداً این طور نیست، کشته نمی شود تا همه ی امت بر او گرد آیند. گفتند: یا امیرالمؤمنین! پس چرا با او می جنگیم؟ فرمودند: «أَلْتَمِسُ الْعُذْرَ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَ اللَّه» برای اتمام حجت و یافتن عذر در پیش خود و خدا با او جنگ می کنیم.(۱) وقتی حضرت در مقابل معاویه فقط به عنوان انجام وظیفه عمل کنند و با توجه به آینده ای که از معاویه می شناسند مسلمانان را به جنگ با او تشویق نمایند، نتیجه ی کار بسیار فرق می کند با این که مثل یک انسان عادی، فکر کنند می توانند همه چیز را در اختیار بگیرند و با ناآرامی تمام هر چه بیشتر شتاب به خرج دهند تا بیشتر آینده را در اختیار داشته باشند. خداوند برای بشریت چنین رهبرانی بصیر را پرورانده است تا بتوان در زیر سایه ی رهبری آنان بهترین موضوع گیری ها را انجام داد و به بهترین سرنوشت ها که شهادت است دست یافت، چه در معرکه ی جهاد بمیریم و چه در رختخواب.

خدایا! به حقیقت آن نوری که در نزد اهل البیت علیهم السلام به ودیعت گذاردی تا انسان ها بتوانند با اطاعت از آن ها با آرامش تمام و بدون هرگونه شتابی، زندگی کنند و به زیبایی تمام بمیرند، ما را توفیق رعایت «حقّ ربّ» و «حقّ رسول صلی الله علیه و آله» و «حقّ اهل البیت علیهم السلام» عطا بفرما.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۲۹۱

۱- الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۹۹.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

مستدرک الوسائل

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد

اثبات الهدی

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم

إرشاد القلوب إلی الصواب

تحف العقول عن آل الرسول

صحیفه ی امام خمینی«رحمه الله علیه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

کشف الغمه فی معرفه الأئمه، محدث اربلی

تشیع و انتظار، محمدتقی خلجی

مصباح الشریعه، ترجمه ی عبدالرزاق گیلانی

پرتوی از اصول کافی، سید محمد حسینی همدانی

تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی

مجموعه ی آثار استاد شهید مطهری

الخرائج و الجرائح، قطب راوندی

مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی شاهرودی

الاحتجاج علی اهل اللجاج، احمدبن علی طبرسی

مناقب آل ابی طالب

الخصال

وسائل الشیعه

کنز العمال

ترجمه ی الغدیر

سنن دارمی

صحیح بخاری

صحیح مسلم

سنن بیهقی

سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی

ترجمه ی الغدیر

من لا یحضرهُ الفقیه، شیخ صدوق

ص: ۲۹۴

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن«علیهما السلام»، نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

· جایگاه و معنی واسطه فیض

· امام خمینی و خودآگاهی تاریخی

ص: ۲۹۵

- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالَم غربی
- انقلاب اسلامی، باز گشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل بیت علیهم السلام
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله؛ عامل قدسی شدن روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی
- هنر مردن
- راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه
- تمدن زایی شیعه
- حقیقت نوری اهل البیت
- امام و مقام تعلیم به ملائکه
- امام و امامت در تکوین و تشریع
- عوامل ورود به عالم بقیت اللهی

· آخر الزمان شرایط باطنی ترین بعد هستی

· اسماء حسنا، دریچه های ارتباط با خدا

بصیرت و انتظار فرج

ص: ۲۹۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹